

پروفیسور و. مینورسکی

تاریخ تبریز

ترجمہ
عبدالحی کارنگ

کتابفروشی تہران

تاریخ تبریز

از

پروفیسور و. مینورسکی

ترجمہ و تحشیہ

عبدالعلی کارنگ

از انتشارات

کتابفروشی تہران

۱۳۳۷

نہجی پابن اینٹن

بنام خدای دانا و توانا

مقدمه

کتاب تاتی وهرزنی که در سال ۱۳۳۳ شمسی منتشر شد جمعی از اساتید و دانشمندان بزرگ چون جنابان آقایان : سید حسن تقی‌زاده ، میرزا عبدالله آقای مجتهدی ، ابراهیم پورداود ، ذبیح بهروز، پروفیسور هنینگ (۱) ، پروفیسور ریپکا (۲) ، پروفیسور ژان دمناس (۳) با تقدیر و تقریظ نگارنده را مورد لطف و مرحمت قرار دادند و چند تن از خاورشناسان و علاقمندان بزبانها و لهجه‌های باستانی ایران نیز که در چهار سال اخیر مسافرتی به تبریز نمودند ضمن ملاقات ، نگارنده را بادامه این کار ترغیب و تشویق کردند . یکی از این اشخاص دکتر ایلیا گرشویچ (۴) مدرس مطالعات ایرانی دانشگاه کیمبریج انگلستان بود که علاوه بر اظهار لطف زیاد از بنده بتأکید خواست که نسخه‌ای از کتاب تاتی وهرزنی را با آقای پروفیسور ولادیمیر مینورسکی (۵) بفرستم ، امرایشان را امتثال نمودم ، آقای پروفیسور و مینورسکی نامه لطف آمیزی فرستاده نوشتند : «... بیست سال قبل در مسئله تات بنده هم مقاله‌ای مفصل در جامعه علوم اسلامی (*Encyclopédie de l'Islam*) نشر کردم ولی متأسفم از آنکه هیچ نسخه در دست نمانده است ، بلکه روزی در تهران بتوانید مقالات بنده را راجع باذربایجان ملاحظه کنید یا از دوستان خود خواهش کنید که از « تات » عکس بردارند، در عنفوان جوانی بنده دو سال در تبریز گذراندم و بخیلی جاها رفتم و حتی در آیران دبی هم ساعتی چند ماندم ... » بنده فردای همان روزی که این نامه را دریافت نمودم بکتابخانه خصوصی دانشمند بزرگوار آقای حاج میرزا عباسقلی وجدی (واعظ چرندابی) مراجعه کردم و از ایشان که همیشه حقیر را مشمول لطف و مرحمت خود قرار داده‌اند مجلد «حرف‌تاء» ترجمه عربی دائرة المعارف اسلامی را امانت گرفتم و مقاله ممتع و ذقیقت « تات » را چند بار خواندم ، حتی متن عربی آنرا استنساخ و بزبان فارسی ترجمه کردم و پس از اتمام آن برای مزید استفاده خود خواستم بمقالات مفید دیگر همین مجلد نیز مروری کنم بمقاله « تبریز » که اکنون ترجمه آن بصورت رساله‌ای بنام « تاریخ تبریز » تقدیم خواننده عزیز میشود برخوردارم ، مقاله‌ای بسیار مفید و پرارزش و درخور ترجمه و تقدیم بهم میهنان گرامی یافتیم ، نامه‌ای بمحض استاد و . مینورسکی نوشته اجازه ترجمه خواستم ، ایشان مرقوم

1- Prof. W. B. Henning 2- Prof. Dr. J. Rypka 3- Prof. P. Jean de Menasce 4- Dr. Ilya Gershevitch 5- Prof. V. Minorsky.

فرمودند: «... هر کدام از مقاله‌های بنده را خواستید ترجمه کنید البته مختارید ترجمه بفرمائید اما اگر چیزی غیر واضح باشد خواهشمندم از اینجانب بپرسید که المعنی فی بطن الشاعر...» پس از دریافت اجازه، با شوق و ولع فراوان بکار پرداخته در اندک مدتی از کار ترجمه فارغ شدم، ولی اشتباهات و اغلاط چاپی و تاریخی فاحشی که در ترجمه عربی بود بنده را از تعجیل در طبع آن بازداشت اما از تصحیح و چاپ آن منصرف نکرد. نامه‌ای بخدمت نویسنده بزرگوار مقاله فرستاده عکس و شرح حال ایشان را خواستم، نوشتند: «عکس بنده در فهرست تألیفاتم در کتابخانه دانشکده ادبیات هست و شرح حالم در روزنامه **Tehran Journal** مورخ پنجم فوریه (که بزبان فارسی هم ترجمه شده است) بوسیله دوست نامعلومی با تفصیلات نوشته شده، البته بعد از انتشار فهرست تألیفات سال ۱۹۵۲، بنده بقدر بیست مقاله و کتاب نشر کرده‌ام، کتاب الرسالة الثانية لابی دلف مسعربن المهلهل برای آذربایجان بی‌اهمیت نیست. همین امروز نموده‌های اخیر از تاریخ امینی به بنده رسید و حالا فقط فهرست میماند که خانم من باید حاضر کند، بیانات سرکار درباره اروانه کوه با اسم سرکار در تاریخ امینی درج شده است، کتاب دیگر بنده درباره تاریخ شروان و دربند در قرن چهارم - پنجم هجریست که متن عربیست چاپ شده است و متن انگلیسی‌اش را در چند روز دیگر بچاپخانه میفرستم...» پس از دریافت این جواب عکس را در تبریز تهیه و نامه‌ای بتهران پیش دوست دانشمند بسیار مهربانم آقای منوچهر امیری نوشته خواهم کرد که شرح حال مزبور را پیدا و ترجمه فرموده برای بنده بفرستند، ایشان با لطف همیشگی خواهش بنده را قبول و ترجمه مورد نیاز را با عین انگلیسی آن به تبریز ارسال فرمودند، چند ماه بعد استاد و دوست دانشمند ارجمندم آقای دکتر محمد جواد مشکور از اروپا مراجعت کرد، روزی ضمن صحبت از کار سه سال اخیرم بترجمه مقاله تبریز اشاره و از دسترس نداشتن بمتن فرانسه آن اظهار تأسف کردم، گفتند من یک دوره **Encyclopédie de l'Islam** (فرانسه) برای کتابخانه دانشکده ادبیات از پاریس خریده و همراه خود آورده‌ام، هنوز پیش من است، شما میتوانید احتیاج خود را مرتفع کنید، فردای آن روز برای چند مدتی کتاب را در دسترس من قرار دادند، بنده با دقت تمام ترجمه خود را با متن فرانسه تطبیق نمودم، اغلاط و عبارات افتاده ترجمه عربی را تصحیح و تکمیل کردم، البته در این کار از مساعدت ذیقیمت آقای دکتر مشکور نیز برخوردار شدم، سپس با خیالی فارغ تمام مطالب متن مقاله را با ماخذی که در کتابخانه‌های خصوصی دانشمندان محترم آقایان حاج محمد نخجوانی و حاج حسین نخجوانی و میرزا جعفر سلطان‌القرائی موجود بود مطابقت دادم و همه اشتباهات چاپی متن

فرانسه و اختلافات ترجمه عربی و توضیح نکات مبهم متن را با ذکر مآخذ در حواشی آوردم و برای مزید بهره خوانندگان عزیز دو مقاله درباره « مسجد جامع » و « محله سنجران » تبریز از یادداشت‌های دانشمند محترم آقای میرزا جعفر سلطان القرائی با آخر کتاب ملحق ساختم و با وجود اینکه میبایست به حوادث و تغییراتی که در سی و چند سال اخیر در تبریز روی داده اشارتی نموده و لااقل از کارهای مهم فرهنگی و عمرانی ده دوازده سال اخیر از قبیل تأسیس دانشگاه ، و احداث خیابانها و لوله کشی شهر و فراهم آوردن وسائل تلفن خودکار و بالاتر از همه بنای شصت کاخ زیبای فرهنگی از دبستان و دبیرستان و هنرستان و دانشسرا و موزه و کتابخانه و قرائتخانه ملی بهمت بلند دانشمند محترم جناب آقای علی دهقان مدیر کل فرهنگ آذربایجان شرقی آماری داده شود اما نظر باینکه هم آوردن این آمار از حوصله کتاب خارج و هم اغلب این کارها در کتب و مجلات منعکس و در دسترس مردم قرار گرفته بود (۱) لذا از این کار خودداری و با آوردن نقشه و عکس پاره‌ای از خیابانها و گردشگاهها و جوامع و عمارات قدیم و جدید شهر قناعت شد .

عبدالعلی کارنگ

تبریز - آذرماه ۱۳۳۷ شمسی



۱- بهترین کتابی که درباره مدارس تبریز نوشته شده « تاریخچه و وجه تسمیه مدارس تبریز » است که بقلم فاضلانۀ آقای رضا امین سبحانی و محتوی مطالب تحقیقی پرارزشی میباشد.



آقای پروفور و . مینورسکی

شرح حال

استاد ولادیمیر مینورسکی (۱)

بمقیدهٔ عموم استاد مینورسکی در مغرب زمین نه تنها بزرگترین محقق در زمینهٔ مطالعات مربوط بایرانست بلکه معلمی بسیار بزرگ بشمار میرود.

یاران سعادت‌مند و شاگردان قدیم وی میدانند که او یکی از نوادر رجالیست که میتواند هم‌جان هر کلامی را چنان در قالب عبارت درآورد که برای همیشه در خاطرها نقش بندد و هم‌فادراست که نظر خود را دربارهٔ یک رشته تحقیقات یا یک سلسله افکار در چند جملهٔ کوتاه و بلیغ بیان کند. وی عمر خود را با نیرویی شگرف میگذراند و هنوز گرم کار و کوشش است، کتاب و مقاله مینویسد و کسانی را که از او یاری میجویند راهنمایی و تشویق میکند. استاد مینورسکی در ۶ فوریهٔ ۱۸۷۷ [۱۲۹۴ ق.] ولادت یافت و در دانشکدهٔ حقوق مسکو و مؤسسهٔ السنهٔ شرقی بتحصیل پرداخت. در ۱۹۰۳ [۱۳۲۰-۲۱ ق.] وارد خدمت وزارت خارجهٔ دولت امپراطوری روس شد و در تبریز و طهران و استانبول بخدمات خود ادامه داد. مابین سالهای ۱۹۰۸-۱۹۱۲ [۱۳۲۶-۳۱ ق.] از ترکستان دیدن کرد و معلومات خود را دربارهٔ آن سامان در همانجا بنیاد نهاد و اکنون کسی نیست که از این حیث رقیب او باشد.

از ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۴ [۱۳۳۲-۳۳ ق.] نمایندگی دولت امپراطوری روسیه را در کمیسیون تعیین خطوط مرزی ایران و ترکیه داشت. در ۱۹۱۶ [۱۳۳۵ ق.] بطهران بازگشت و تا مدت سه سال آخرین کاردار سفارت امپراطوری روسیه بود. پس از انقلاب شوروی از خدمات سیاسی روسیه دست کشید و در پاریس رحل اقامت افکند و ده سالی بتدریس ادبیات فارسی و تاریخ مشرق در مدرسهٔ ملی السنهٔ شرقی پاریس (۲) پرداخت.

۱- دوست عبدالعلی کارنگ از من خواسته است مقاله‌ای را که چند ماه قبل بمناسبت هشتادمین سال ولادت استاد در روزنامهٔ انگلیسی طهران **Tehran Journal** درج شده است ترجمه کنم. . . . کارنگ به بنده نوشته است که گویا این مقاله بفارسی ترجمه شده و در یکی از جراید پایتخت هم انتشار یافته است ولی من نتوانستم سراغی از آن بگیرم و خود بترجمهٔ اصل مقاله که نویسنده اش معلوم نیست دست بردم. مطالب بین دو قلاب [] از مترجم است. م. ا.

دو سطر از اول مقاله که مربوط باعلام هشتادمین سال تولد استاد مینورسکی بود

حذف گردید. ک ۲- Ecole Nationale des Langues Orientales

سپس بلندن رفت و در کمیسیون تشکیلات نمایشگاه فراموش نشدنی هنرهای زیبای ایران که در ۱۹۳۱ [۱۳۵۰ ق. ۱۳۱۱ ش.] برپا شد عنوان مستشار شرق شناس را حاصل کرد. سال بعد بمدرسی فارسی مطالعات شرقی لندن (۱) منصوب شد و در ۱۹۳۸ [۱۳۵۷ / ۱۳۱۷] بجانشینی سردینسن راس (۲) و استادی ادبیات فارسی در دانشگاه لندن نائل آمد. در ۱۹۴۴ [۱۳۶۴ / ۱۳۲۴] بعنوان استاد بازنشسته دانشگاه لندن متقاعد شد.

در دوازده سال اخیر استاد مینورسکی و همسرش در کیمبریج زیسته‌اند و استاد دست بکار کتاب‌نویسی و مقاله‌نویسی بوده است. آخرین بار که ایران را دیده است هنگامی بود که در ۱۹۵۴ [۱۳۳۴ / ۱۳۷۴] برای شرکت در کنگره بین‌المللی خاورشناسان باین سامان آمد. در ضمن از او دعوت شده است که بایران بازگردد و بعنوان مهمان بایراد یک سلسله خطابه در دانشگاه طهران پردازد و امید میرود که بزودی دوستانش دوباره موفق بدیدار او شوند. (۳) از میان آثاری که استاد مینورسکی نشر کرده شاید بهترین آنها ترجمه و طبع حدود العالم باشد که موضوع آن جغرافیای ایران و تاریخ آن ۳۷۲ هجریست، این کتاب در ۱۹۳۷ [۱۳۱۶ / ۱۳۵۶] بنفقه اوقاف کتب مخصوص سلسله نشرات شرقی چاپ شده است. در ۱۹۴۲ [۱۳۲۱ / ۱۳۶۱] تذکرة الملوك (یا سازمان اداری حکومت صفوی) را در ضمن همان سلسله نشر کرد. (۴)

کتاب او بنام «تحقیق درباره تاریخ قفقاز» (۵) در ۱۹۵۳ [۱۳۳۳ / ۱۳۷۳] انتشار یافت. از این گذشته بسیاری کتب و رسالات دیگر پرداخته و بیش از صد مقاله در درباره المعارف اسلام نوشته و اکنون سه کتاب زیر چاپ دارد.

ایران مفتخر بوجود دانشمند پرکار ناموری مانند استاد مینورسکی است که سروکارش

هنوچهر امیری

با فرهنگ و تاریخ اوست.

طهران ۱۵ خرداد ۱۳۳۶

۱- London School of Oriental Studies - ۲ Sir Denison Ross

۳- این دعوت رابعلت پیروی و اشتغال بچاپ ترجمه انگلیسی تاریخ امینی و تاریخ شروان نپدیرفت . ک ۴- متن تذکرة الملوك را آقای محمد دبیرسیاقی در ۱۳۳۲ و ترجمه حواشی و تعلیقات فاضلانۀ استاد مینورسکی را بر تذکرة الملوك آقای مسعود رجب‌نیا در ۱۳۳۴ بنام «سازمان اداری حکومت صفوی» در طهران نشر کردند . مترجم

۵- Studies in Caucasian History

تاریخ تبریز



بسمه تعالی

تبریز

تبریز مرکز و حاکم‌نشین آذربایجان است (ن ک: مادهٔ آذربایجان)^۱
موقع جغرافیائی:

تبریز در گوشهٔ شرقی جلگهٔ رسوبی همواری واقع شده که مساحتش تقریباً (۳۰×۵۵) کیلومتر مربع^۲ میباشد. این جلگه شیب ملایمی بسوی ساحل شمال شرقی دریاچهٔ ارمیه^۳ دارد. وبوسیلهٔ چند رودخانه آبیاری میشود که مهمترین آنها آجی‌چای (تلخ‌رود)^۴ است که از سمت جنوب غربی کوه سولان (سبلان) سرچشمه میگیرد، و پس از عبور از محاذات قراجه‌داغ یعنی حد شمالی^۵ تبریز، وارد جلگه شده از شمال غربی شهر میگذرد. مهرانرود (میدان چائی کنونی) که در وسط شهر جاری است از سمت چپ^۶ بتلخ‌رود ملحق میشود.

- ۱- برای مزید اطلاع بمانند ذیل رجوع کنید:
آنسیکلوپدی اسلام (اسلام آنسیکلوپدیسی)، ج ۱۲، مادهٔ آذربایجان، ص ۹۱،
استانبول ۱۹۵۰.
آنسیکلوپدی ترک (اینونو آنسیکلوپدیسی)، ج ۴، مادهٔ آذربایجان، ص ۴۱۰،
آنکارا ۱۹۵۰.
و. بارتولد: تذکرهٔ جغرافیای تاریخی ایران (ترجمهٔ حمزه سردادور)، ص ۲۶۷،
تهران ۱۳۰۸.
شمس‌الدین سامی: قاموس الاعلام، ج ۱، مادهٔ آذربایجان، ص ۶۷، استانبول ۱۳۰۶
لسترنج: بلدان الخلافة الشرقية (ترجمهٔ بشیر فرنیس، کورکیس عواد)،
ص ۱۹۳، بغداد ۱۹۵۴.
- ۲- در ترجمهٔ عربی (۲۰×۳۰) میل مربع. ۳- رگ به: دهخدا، لغت‌نامه،
حرفا، مادهٔ ارمیه، دریاچهٔ ارمیه، ص ۱۹۰۹؛ لسترنج: بلدان الخلافة الشرقية (ترجمهٔ بشیر فرنیس،
کورکیس عواد)، ص ۱۹۴. ۴- Aci - Cáy، رگ: فرهنگ جغرافیائی ستاد
آرتس، ج ۴، ص ۱۲۵؛ دهخدا: لغت‌نامه، حرف ا، ص ۱۹۱۱. ۵- در متن فرانسه
و ترجمهٔ عربی با شتاب «حد جنوبی» آمده است. ۶- در شمال محلهٔ حکم‌آباد.

ارتفاع اطراف مختلف تبریز را طبق نقشهٔ جغرافیائی روسی میتوان بین ۱۳۵۰ تا ۱۵۰۰ متر دانست^۱ و در ناحیهٔ شمال شرقی شهر، کوه عینلی- زینلی (زیارتگاه عون بن علی و زید بن علی) به چشم میخورد که ارتفاعش ۱۸۰۰ متر^۲ و بمثابهٔ رشته‌ایست که سلسله جبال قراجه‌داغ را که در شمال و شمال شرقی واقع شده بدامنه‌های کوه سهند که مرتفعترین قللش در حدود ۳۵۴۷ متر^۳ میباشد، متصل میکند (این کوه تقریباً در پنج‌جاه کیلومتری^۴ جنوب شهر قرار دارد).

چون قراجه‌داغ منطقهٔ کوهستانی و کم حاصل و کم جمعیت است، و کوه بزرگ سهند تمام فاصلهٔ بین تبریز و مراغه را اشغال کرده، لذا تبریز یگانه راه مناسب برای مواصلات بین شرق (امتداد: آستارا) واقع بر کرانهٔ بحر خزر] - اردبیل - تبریز و طهران - قزوین - میانه - تبریز) و غرب (امتداد: طرابوزان - ارضروم - خوی - تبریز) و شمال (امتداد: تفلیس - ایروان - جلفا مرند - تبریز) میباشد.

بالاخره چون دامنه‌های کوه سهند معبر بسیار باریکی بر کرانهٔ شرقی دریاچهٔ ارمیه ایجاد کرده، لذا راه مواصلات بین شمال (ماوراء قفقاز، قراجه داغ) و جنوب (مراغه، کردستان) باید از تبریز بگذرد.

تبریز بجهت موقع جغرافیائی ممتازش مرکز استان حاصلخیز و وسیع آذربایجان (واقع بین ترکیه و ماوراء قفقاز روسیه شوروی) و یکی از شهرهای پر جمعیتی است که میان استانبول و هند واقع شده (و جز تفلیس و تهران و اصفهان و بغداد [که از همین قبیل بشمار میروند]^۵ هیچ شهری بیای آن نمیرسد).

۱- در ترجمهٔ عربی (۴۰۰۰ تا ۵۰۰۰) پا. ۲- در ترجمهٔ عربی (۶۰۰۰) پا. ۳- در ترجمهٔ عربی (۱۱۵۰۰) پا. ۴- در ترجمهٔ عربی (سی میلی). ۵- مفهوم عبارت بین دو گروه در ترجمهٔ عربی افتاده است.

شماره ساکنین تبریز در حدود ۲۰۰۰۰۰ نفر است.^۱
 هوای تبریز در زمستان سخت است و در آن برف فراوان میبارد و در
 تابستان بعلت نزدیکی کوه سهند و وفور باغهای اطراف، هوا معتدل و ملایم
 میگردد.

هوای شهر بطور کلی سالم است؛ و شیوع بیماریهای وبا و حصه^۲
 مربوط بمراعات نشدن بهداشت عمومی میباشد.^۳

کثرت وقوع زمین لرزه یکی از خصوصیات تبریز بشمار میرود؛
 شکفت آو رترین زمین لرزه ها در سال ۲۴۴ هـ (۸۵۸ م) و در سال ۴۳۴ هـ
 (۱۰۴۲ م) اتفاق افتاده؛ زمین لرزه اخیراً ناصر خسرو در کتاب (سفرنامه)
 خود ذکر کرده است^۴ و ابوطاهر منجم شیرازی وقوع آن را قبلاً خبر داده بود.^۵
 همچنین زمین لرزه های سال ۱۶۴۱ م (Arakel de Tabriz : p . 496)
 و سال ۱۷۲۷ م، و ۱۷۸۰ م (Ouseley : III , 436 ; Ritter : IX , 854)
 و دوزمین لرزه ۲۲-۲۳ سپتامبر ۱۸۵۴ م ۱۳۰ اکتبر ۱۸۵۶ م که خانیکوف
 خود دیده و شرح داده است^۶ (Bull . Hist . Phil . de l'Acad .
 de St . Pétersbourg , 1855 , p . 251 ; 1858 , p . 337 . 52.)
 جنبش و حرکت خفیف زمین تقریباً هر روز در تبریز حادث میشود و آنرا

۱- جمعیت شهر تبریز طبق آمار آخرین سرشماری که در آبانماه ۱۳۳۵ بعمل آمده
 (۲۸۹،۹۹۶) نفر و جمعیت تبریز و حومه آن رو بهم (۵۷۷،۷۷۹) نفر میباشد .

۲- Choléra et Typhus ۳- در چند سال اخیر بهداشت عمومی بالنسبه توجه
 میشود ، بیماری وبا ریشه کن ، و حصه بسیار ضعیف شده است . ۴- رك : ناصر خسرو ،
 سفرنامه ، ص ۶ ، طبع ۱۳۱۲ هـ . ق . درباره وقوع این زلزله قطران شاعر بزرگ آذربایجان
 نیز قصیده بلندی سروده که مطلع آن عبارت است از :

بود محال ترا داشتن امید مجال بعالمی که نباشد همیشه بريك حال

برای مزید اطلاع رجوع شود به دیوان قطران ، تصحیح آقای حاج محمد نخجوانی ،
 ص ۲۱۱-۲۰۸ ، تبریز ۱۳۳۳ ش . ۵- حمدالله مستوفی ، تزهت القلوب ، ص ۷۵ ، لیدن ۱۹۱۳ م .

بفعالیات آتش فشانی کوه سهند نسبت میدهند، اما خانیکوف اکثر این جنبشها را از اختلاف تغییر محل خود بخود طبقات زمین^۱ میدانند.

در عهد ناصرالدین شاه باروهای شهر بکلی از بین رفت (مرآت البلدان ، ج ۱ ، ص ۳۴۳) بدینجهت قسمتی از شهر که موسوم بقلعه (شامل محلات: چارمنار، سرخاب ، دوهچی ، ویجویه [عامیانه:ورجی] ، مهاد مهین [عامیانه: میارمیار] ، نوبر ، مقصودییه و غیره) بود اکنون از قسمت بیرون حصار (محلات : اهراب ، لیل آباد [عامیانه : لیلوا] ، چرنداب ، خیابان ، باغمیشه ... الخ) جدا نیست وهمچنین قصبات حومه قدیم واقع در سمت مغرب شهر (امیرخیز ، چوست دوزان ، حکم آباد [عامیانه : هکماوار] ، قراملک ، قرآغاچ، آخونی ، کوچه باغ ، خطیب ، ومارالان) واقع در سمت جنوب شرقی) بشهر ملحق شده است وشهر از سمت غرب وجنوب غربی توسعه پیدا میکند .

تبریز مرکز اداری واقتصادی استان وسیع آذربایجان است وتقسیمات کنونی آذربایجان عبارتست از : اردبیل (با آستارا ، مغان) ، قرهجه داغ (مرکز اهر) ، مرند (با جلفا و کرگر) ، خوی ، ماکو ، سلماس^۲ ، ارمیه^۳ (با اشنو) ، ولایت مکری (مرکز ساوجبلاغ^۴) ، سائین قلعه^۵ ، مراغه ، هشتروود ، گرمرود (مرکز میانه) ، سراب وبالاخره شهرستان مرکز تبریز^۶ .

۱-... Deplacement mécanique des couches de la terre .

عقیده آقای دکتر ودیعی استاد جغرافی دانشکده ادبیات تبریز اینست که باتوجه باین نکته که تبریز روی خط زلزله شمال ایران واقع شده میتوان میان نظر خانیکوف و نظر نویسنده رساله تبریز تلفیق داد .

۲- شاهپور . ۳- رضائیه . ۴- مهاباد . ۵- شاهین دژ . ۶- طبق تقسیمات جدید کشور از سال ۱۳۳۷ ه . ش آذربایجان بدو استان شرقی وغربی تقسیم وتبریز مرکز آذربایجان شرقی معین شده است .

حمدالله^۱ در قرن چهاردهم (ن ک : اولیاء^۲، ج ۲، ۲۵۷) بخش های تومان^۳ اخیر را چنین یاد کرده است : مهرانرود در مشرق شهر ؛ سردرود ، در جنوب غربی شهر ؛ باویلرود^۴ (در جنوب آن) بادیه های : خسرو شاه ، اسکویه^۵ (میلان) ؛ ارونق در شمال شرقی دریاچه ارمیه (بادیه های : شبستر، صوفیان و... الخ)؛ رود قاب^۶، خانم آباد^۷، بدوستان^۸ (که هر سه در شمال شهر واقع شده اند ؛ حدود این تومان قدیمی مرکزی تا قرن بیستم تغییر نیافته است. اسم آن :

نام این شهر همچنانکه در معجم یاقوت (ج ۱، ص ۸۲۲)^{۱۰} آمده تبریز Tebriz تلفظ میشده است . و یاقوت در این تسمیه بابی ز کربای تبریزی (شاگرد ابی العلاء معری ۳۶۳ - ۴۴۹ ه .) که بیک لهجه محلی ایرانی صحبت میکرد استناد میکند (ن ک : السمعانی ، کتاب الانساب ، مجمه و عه کیب ، ماده التنوخی ؛ و سید احمد کسروی تبریزی ، آذری یازبان باستان

۱- حمدالله مستوفی قزوینی صاحب زهت القلوب .

۲- اولیاچلبی مشهورترین سیاح ترک در اواسط قرن یازده هجری است که از طرف سلاطین عثمانی مأمور بهائی در کشورهای ایران ، عراق ، شام ، مصر و اروپا یافته و مشاهدات خود را بصورت سفرنامه جالبی در آورده است . ۳ - تومان یا تومن قصبه ای را گویند که صدپاره ده تابع آن باشد (مستفاد از : برهان قاطع ؛ فرهنگ نفیسی) . ۴- باویل رود اکنون بنام بخش اسکو معروف است و فقط قریه ای در سه کیلومتری شمال باختری اسکو وجود دارد که بنام باویل خوانده میشود . ۵ - اسکویه اکنون بصورت قصبه آبادی در آمده که مرکز بخش و بنام اسکو معروف و دارای قریب ۷۷۰۰ تن جمعیت شیعی مذهبی ترکی زبان میباشد . ۶- اکنون شبستر قصبه ای آباد و مرکز بخش ارونق و دارای ۷۶۰۰ تن جمعیت شیعی مذهبی ترکی زبان است . ۷- رود قات درست ، و نام یکی از دهستانهای چهارگانه بخش مرکزی شهرستان مرند ، و مرکز آن امند است . ۸ - ظاهراً خانم رود درست است که یکی از دهستانهای دوگانه بخش هریس شهرستان اهر ، و مرکز آن قریه هریس میباشد . ۹- بدوستان یکی دیگر از دهستانهای بخش هریس اهر ، و مرکز آن قریه سرای است ، (مطالب شماره های ۴ تا ۹ از فرهنگ جغرافیائی ایران ، ج ۴ ، تهران ۱۳۳۰ش استفاده شده است .) ۱۰- چاپ لیدن .

آذربایگان، طهران، ۱۳۰۴ هـ. ش، ص ۱۱). تلفظ تبریز بکسر تاء یکی از خصائص لهجه منسوب به خزرها Caspiens است. اما یگانه تلفظ کنونی تبریز بفتح تاء میباشد، و در خود تبریز بر وفق لهجه تر کی آذری بطور مقلوب یعنی تر بیز Tarbiz تلفظ میشود. منابع ارمنی این تلفظ را بفتح اول تأیید میکنند. فاوست بیزانسی Faust de Byzance (در قرن چهارم) آن را تورژ Thavrež و تورش Thavresh نوشته و آسولیک Asolik (در قرن یازدهم میلادی) تورژ Thavrež؛ و واردان Vardan (در قرن چهاردهم) تورژ Thavrež و دورژ Davrež ذکر کرده است و گویا تسمیه اخیر از لهجه عامیانه ارمنی مشتق شده و اصل کلمه «د-ای-ورژ Da-i-vrež» میباشد که معنی «این برای انتقام است» دارد؛ (نک: CamCean, Hist. d'Arménie, Venise 1784, I, 365; Hübschmann, Armen. gramm., I. 42; Hübschmann, Pers stud., p. 179). پس هم منابع ارمنی تأیید میکنند که نام شهر در قرن پنجم (بلکه چهارم) میلادی تورژ Thavrež بود و هم بیاری تورژ Tavrez تلفظ کرده اند (Hübschmann) و آن در زبان فارسی متداول بمعنی «تبریز» و «تب پنهان کن» و بقول اولیاچلیبی «ستمه دو کوچو» است و احتمال میرود این تسمیه یعنی «پنهان کننده نف و گرما» با جنبشهای آتشفشانی کوه سهند مربوط باشد. [و همچنین به تبریز Tapariz که نام معبری است بین بایزید و وان رجوع شود]. و خط ارمنی خصوصیات لهجه پهلوی شمالی را نشان میدهد (tap < taw و بخصوص «رژ-rež» بدل از «رج-reč»). و بنظر میرسد که بایستی این تسمیه بسیار قدیمی یعنی قبل از دوره ساسانی و شاید قبل از اشکانی باشد (در ماده «تات» بتغییرات لغوی که در نتیجه تسلط

۱- سیمه، صیمه Sitma بتر کی تب، و دو کوچو Dökücü ریزنده را گویند.

ترکان بر آذربایجان حادث شده نگاه کنید .)
تاریخ آن :

این مسئله که آیا تبریز عیناً نام یکی از شهرهای قدیم ماد بود یا نه ، مشاجره زیادی برپا کرده است (نگاه کنید بخلاصه آن مشاجره در . 9 - 770 , IX , Ritter) .

از تجزیه و تحلیل صیغه ارمنی که قبلاً اشاره شد کمتر محتمل است که تبریز همان کلمه یونانی Γαβρις (ماخوذ از Γαβρις^۱) باشد که بطلمیوس آنرا در فصل دوم از جزء ششم آورده است .

و راولینسن Rawlinson در ضمن مقاله : (Memoir on the site of the Atropatenian Ecbatana , J.R.G.S.) مندرج در (11 - 107 , X , 1840) یاد آور شده که نباید بین کلمه تبریز و جنزه (گنزه)^۱ Ganza که همان شهر شیز Al-shiz است ، اشتباه کرد . (و فاوست بیزانسی Faust de Byzance در لغت ارمنی گندزک شهستان Gandzak shahastan را متمایز از تورژ Thavrez دانسته . و واردان Vardan مورخ ارمنی که در قرن چهاردهم میلادی میزیسته ، نوشته : بانی تبریز خسرو ارشاکی (اشکانی ۲۳۳-۲۱۷) حکمران ارمنی است و آنرا برای گرفتن انتقام از اردشیر (۲۴۱-۲۲۴) نخستین پادشاه ساسانی ، قاتل اردوان (ارتبانوس) آخرین شاه پارتی ، بنا کرده است (ن ک : St . Martin , Mémoires sur l'Arménie , I , 423) . این داستان در هیچ مأخذ باستانی دیده نشده است ، و شاید علت پیدایش آن اشتقاق عامیانه‌ای باشد که قبلاً ذکر گردید . و در کتاب فاوست بیزانسی (ترجمه Lauer , IV ,

۱- رک : ص ۱۲۰ همین کتاب . ۲- شهری بود در کنار دریاچه ارمنیه و گفته‌اند

که زرتشت در آنجا متولد شده است (دهخدا : لغت نامه ، ذیل ماده ارمنیه ، ص ۱۹۰۹) .

فصل ۲۵، ۳۹، و ۷، فصل ۲، فقط این آمده که هنگام فرمانروایی ارشک دوم حکمران ارمنستان (۳۶۷-۳۵۱)، و اساک **Wasak** سردار ارمنی، بشاپور دوم ساسانی (۳۷۹-۳۰۹) که در تورژ **Thavrež** اردو زده بود، حمله کرد و بویکان **Boyekan** سردار ایرانی را بکشت و قصر شاهی را آتش زد و تیری بسوی مجسمه شاه که در آنجا وجود داشت، انداخت. و سپس موشق **Mushegh** پسر و اساک سپاه ایران را در تبریز شکست داد. باید توجه داشت که اسم تبرمئیس **Thebarmaïs** نیز با اسم تورژ **Thavrež** مشتبه نشود، چه تبرمئیس شهری بود در مشرق گنزکا (جنز که)، و هر اقلیوس امپراطور روم در ۶۲۳ میلادی پس از ویران ساختن گنزکا، شهر تبرمئیس و آتشکده آنرا طعمه حریق ساخت (**Théophane** , p . 474). نویسنده گان دیگر آنرا بیترمئیس **Bitharmaïs**، برتمئیس **Berthemaïs**، برمئیس **Bermaïs** نامیده اند (ن ک : 619 , 190 , II , 307 , Boor , Théophane).

حکومت عرب :

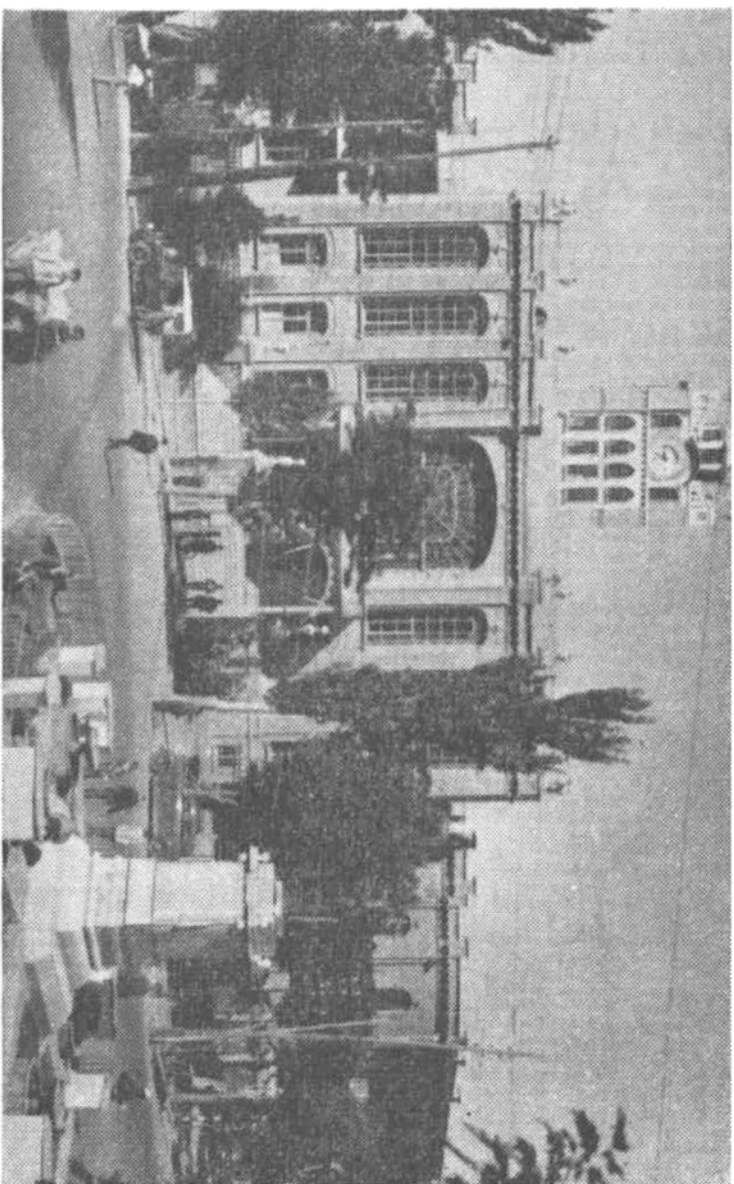
اهتمام عرب هنگام فتح آذربایجان بسال ۲۲ هـ (۶۴۲ م) متوجه سمت اردبیل بود، و در بین شهرهائی که مرزبان ایران بگردآوری سپاه میپرداخت نامی از تبریز برده نشده است (البلاذری : ص ۳۲۶) و لابد پس از ویرانیهائی که بنا بنوشته فاوست **Faust** در آن رخ داده؛ در آن موقع قریه ای بیش نبوده است (ن ک : یاقوت) . اما روایت بعدی که در کتاب *تزهت القلوب* ۷۳۰ هـ (۱۳۴۰ م) آمده و بنای تبریز را بسال ۱۷۵ هـ (۷۹۱ م) بزبیده زن خلیفه هارون الرشید نسبت داده^۱ شاید از اینجا ناشی شده است که پس از مصادره املاک امویان و رثان از اعمال آذربایجان در کنار ارس، بزبیده رسید .

در کتاب بلاذری (ص ۳۳۱) و ابن الفقیه (ص ۲۵۸) و یاقوت (ج ۱ ، ص ۸۲۲) آمده که تجدید بنای تبریز و آباد ساختن آن از کارهای خانواده رواد ازدی مخصوصاً پسران او الوجنا و دیگران بود که با روئی بدور شهر کشیدند. طبری در (ج ۳ ، ص ۱۱۷۱) ، ابن الاثیر در (ج ۶ ، ص ۳۱۵) هنگام بحث از شورش بابک (۲۲۰-۲۰۱ هـ) یاد آور میشوند در بین غالبین شخصی بود بنام محمد بن بعیث که دو قلعه در تصرف داشت یکی شاهی که از الوجنا گرفته بود و دیگری تبریز (بدون شرح) ، قلعه شاهی عرضش دو فرسخ و از قلعه تبریز محکمتر و نیرومندتر بود [ن ک : باسم شبه جزیره شاهی یا شاهو، در کنار دریاچه ارمیه ، واقع در جنوب غربی تبریز. نا گفته نماند که بلاذری درص ۳۳۰ یاد آور میشود که اقطاع و تیول بعیث مرند بود] . تبریز در ۲۳۲ هـ (۸۴۰ م) یعنی سال تألیف کتاب ابن خردادبه ، تابع محمد بن الرواد بود (ابن خردادبه ، ص ۱۱۹) . در ۲۴۴ هـ این شهر بواسطه زمین لرزه ویران شد ، اما در زمان حکومت متوکل (۲۴۷-۲۳۲ هـ) دوباره آباد گردید .

طبق نوشته اصطخری ، تبریز چند بار دست بدست شده (حوالی سال ۳۴۰ هـ ، ص ۱۸۱ از کتابش) . تبریز و جبروان (دهخوارگان ؟) و اشنو بنام سرزمین بنی ردینی که در آنجا حکومت داشتند ، خوانده میشد؛ اما در روزگار ابن حوقل (حوالی سال ۳۶۷ هـ) نام و نشانی از بنی ردینی نبود ، (ن ک : کتاب ابن حوقل ، ص ۲۸۹) . و گویا امرای این ناحیه در اداره امور عملاً استقلال داشتند ، چه در تاریخ بنی ساج که از سال ۲۷۶ تا ۳۱۷ هـ فرمانروای آذربایجان بودند هیچگونه اشارتی بدخالتشان در

۱- رک : استانلی لین پول Stanley Lane pool ، طبقات سلاطین اسلام ،

ترجمه عباس اقبال ، ص ۱۱۴-۱۱۳ ، طهران ۱۳۱۲ هـ . ش .



عسارت شهرداری تبریز که در هنگام شهرداری حاج ارفع الملک جلیلی بنا شده است .

امور تبریز نشده است (نك: Defrémery : Mem. sur la Famille des Sadjides , J . A . 1847 . پایتخت این خانواده در اول کار مراغه بود ، سپس باردیبل انتقال یافت ، (ایضاً تیراژ جداگانه ، ص ۲۵ ، ۴۱ ، ۴۷ ، ۵۷ ، ۷۷) .

پس از انقراض بنی ساج ، آذربایجان میدان محاربات متعددی شد ، در حدود ۳۲۶ هـ . لشکری بن مردی^۱ یکی از حکام مرداویج‌زیاری بر آذربایجان دست یافت ، اما دیسم^۲ (Daïsam) گرد ویرا از آنجا بیرون راند (نك : بماده کرد) ، ولی او نیز بزودی با دیلمیان مسافری (آل مسافر) در افتاد ، (نك: باین ماده) . اهل تبریز دیسم را بشهر خود دعوت کردند ، وی تازه این دعوت را پذیرفته بود که مرزبان مسافری آنجا را محاصره کرد و دیسم ناچار تبریز را ترک گفت و در حدود ۳۳۰ هـ مرزبان حکومت خود را در سرتاسر آذربایجان اعلام کرد^۳ .

پایان کار خانواده مسافری هنوز معلوم نیست ، و هوآر Huart در کتاب « مسافریان آذربایجان » Les Musafirides de l'Adharbaidjan ، چاپ کمبریج ، ۱۹۲۲ م « که به ا. ج. براون E.G. Browne اهداء شده میگوید سال ۴۳۸ هـ آخرین تاریخی است که از حکومت این خانواده در تارم یاد شده است . اما سر د. روس Sir D. Ross که در کتاب ، Muhamm . Dynasties , Asia Major , 1925, II, p. 212-5 ، مسافریان را بخاندان روادی که تا سال ۴۴۶ در تبریز جانشین آنان بودند ، می‌پیوندد ؛ بنظر میرسد که شاید این روادیان از نسل رواد ازدی یعنی پدر کسی باشد که تبریز را از نوآباد ساخت ، اما آنان بامسافریان دیلمی هیچ نسبتی ندارند (جز اینکه ممکن است اتحادی موقتی بواسطه ازدواج بین

۲۰۱- رك: سید احمد کسروی تبریزی ، شهریاران گمنام ، بخش نخستین (جستایان ، کنکریان ، سالاریان) ، ص ۶۳-۵۷ . ۳- همین کتاب : ص ۷۰-۶۳ .

این دو خانواده صورت گرفته باشد.) اینک پاره‌ای از حوادث مربوط به خانواده‌ی روادی :

در ۴۲۰ هـ^۱ وهسودان بن مهلان (مملان ؛) عده‌ی زیادی از رؤسای غز را در شهر تبریز بقتل رسانید (ابن الاثیر ، ج ۹ ، ص ۲۷۱) . در سال ۴۳۴ هـ تبریز در نتیجه‌ی زلزله ویران شد ، و حاکم آن که محتملاً همان امیر وهسودان بود از ترس غزهای سلجوقی که قصد او را داشتند بیکی از قلعه‌های محکم خود پناه برد (ایضاً ، ص ۳۵۱) . در ۴۳۸ هـ ناصر خسرو ، امیری را در تبریز نام میبرد که با اسم سیف الدوله و شرف‌المله ابومنصور وهسودان بن محمد (مملان ؛) مولی‌امیر المؤمنین خوانده میشد ؛ در ۴۴۶ هـ^۲ امیر ابومنصور وهسودان بن محمد روادی نسبت بطغرل اظهار اطاعت کرد (ایضاً ، ج ۹ ، ص ۴۱۰) .

تبریز در نخستین قرنهای هجری :

در حالیکه ابن خرداذبه (ص ۱۱۹) و بلاذری (ص ۳۳۱) و طبری (ج ۳ ، ص ۱۱۷) و ابن فقیه (ص ۲۸۵) و اصطخری (ص ۱۸۱) تبریز را یکی از شهرهای کوچک آذربایجان یاد میکنند ، مقدسی زبان بمدح آن میگشاید و معاصر وی ابن حوقل در حدود ۳۶۷ هـ (۹۷۸ م) تبریز را از لحاظ آبادی برتر از اغلب شهرهای کوچک آذربایجان می‌شمارد و مینویسد : تجارت آن رواج دارد و نوعی پارچه معروف به ارمنی در آنجا بافته میشود . ابن مسکویه (متوفی در ۴۲۱ هـ برابر ۱۰۳۰ م) میگوید : تبریز شهر مهمی است ، باروی محکمی دارد ، باغهای پردرخت آنرا احاطه کرده است ، مردم

۱- این حادثه در تاریخ کامل ابن اثیر (ج ۹ ، ص ۱۴۴-۱۴۳ چاپ مصر ۱۳۰۹ هـ . ق) بمناسبتی ضمن وقایع سال (۴۲۰) آمده ولی تصریح شده که وقوع آن در سال (۴۳۲) بوده است . ۲- رك : سید احمد کسروی ، شهر باران گمنام ؛ بخش دومین ، روادیان ، ص ۶۱ ، ۶۲ .

آن شجاع ، پر خاشجوی و توانگرند . و ناصر خسرو در ۴۳۸ هـ مساحت تبریز را (۱۴۰۰ × ۱۴۰۰) کام نوشته که بنظر نمیرسد متجاوز از یک کیلومتر مربع باشد^۱.

عصر سلجوقی :

در زمان سلاجقه بزرگ از تبریز کم یاد شده است ، طغرل جشن ازدواج خود را با دختر خلیفه در نزدیکی این شهر برپا ساخت (راحة الصدور ، ص ۱۱۱) . در ۴۹۴ سلطان برکیارق^۲ در جنگ با برادرش محمد بقسمت کوهستانی جنوب تبریز عقب نشینی کرد ، اما موقعیکه دو برادر باهم آشتی کردند تبریز نصیب محمد شد ، و در ۴۹۸ هـ سعدالملک را بوزارت برگزید . در ۵۰۵ هجری نام امیر سوقمان القطبی حاکم تبریز برده شده ، او مؤسس سلسله شاه ارمن است که از سال ۴۹۳ تا ۶۰۴ هـ در اخلاط فرمان رانده اند . آذربایجان در زمان سلاجقه عراق که همدان را پایتخت قرار داده بودند ، اهمیت شایانی داشت . در ۵۱۴ هـ سلطان محمود برای رفع وحشتی که از ناخت و تاز گرجیها در دل مردم تبریز افتاده بود ، مدتی در آن شهر توقف کرد و در این هنگام اتابکی آذربایجان با شخصی بنام کون طوغندی بود ، پس از درگذشت وی (۵۱۵ هـ) آق سنقر احمدیلی^۳ امیر مراغه برای گرفتن تبریز از دست طغرل (برادر سلطان) کوشش بسیار نمود ، ولی در این کار توفیق نیافت و فرمانده سپاه موصل با امر سلطان محمود بولایت آذربایجان منصوب گردید ، اما وی نیز بسال (۵۱۶ هـ) بدروازه تبریز کشته شد . بعد از وفات محمود (۵۲۵ هـ) مسعود برادر وی به تبریز آمد .

۱- در ترجمه عربی نوشته : در حدود سه میل مربع . ۲- رك: روضة الصفا ، ج ۴ ، ص ۹۷-۹۶؛ در همین کتاب احوال سلاجقه از ص ۷۶ تا ۱۰۷ بتفصیل آمده . ۳- احوال احمدیلیان در بخش دومین ، گفتار سومین ، شهریاران گمنام از ص ۲۲۸ تا ۲۵۰ مفصلاً ذکر شده است .

داود پسر سلطان محمود او را محاصره کرد، وی ناچار شهر را ترك گفت و بالاخره داود تبریز را مقر حکومت خود ساخت و از این شهر بر اقطاع و تیول بزرگی که آذربایجان و اران و ارمنستان را تشکیل میداد حکومت راند (۵۲۶ تا ۵۳۳ هـ).

سپس کار آذربایجان و اران با تائبك قره سنقر غلام طغرل اول واگذار شد. وی ظاهراً اردبیل را مرکز [حکومت] خود قرار داد (ابن الاثیر، ج ۱۱، ص ۵۲)، پس از درگذشت او سال ۵۳۵ هـ، امیر جاثولی (چولی) الطغرلی بر جای وی نشست، اما دیری نکشید که ایلدگز مؤسس سلسله اتابکان^۱ (که تا سال ۶۲۲ هـ در این سرزمین فرمانروائی داشتند) بر آذربایجان دست یافت. مرکز نفوذ خانواده ایلدگز در آغاز کار شمال غربی آذربایجان بود و شهر تبریز جزو متصرفات احمدیلبیها یعنی امراء مراغه بشمار میرفت.

در ۵۷۸ هـ اتابك پهلوان پسر ایلدگز تبریز را از چنگك فلك الدین نوه آق سنقر پسر احمدیل بدر آورد و حکومت آنجا را بپدر خود قزل ارسلان تفویض کرد. از زمان اتابكی قزل ارسلان (۵۸۷-۵۸۲ هـ) تبریز برای همیشه پایتخت آذربایجان گردید.

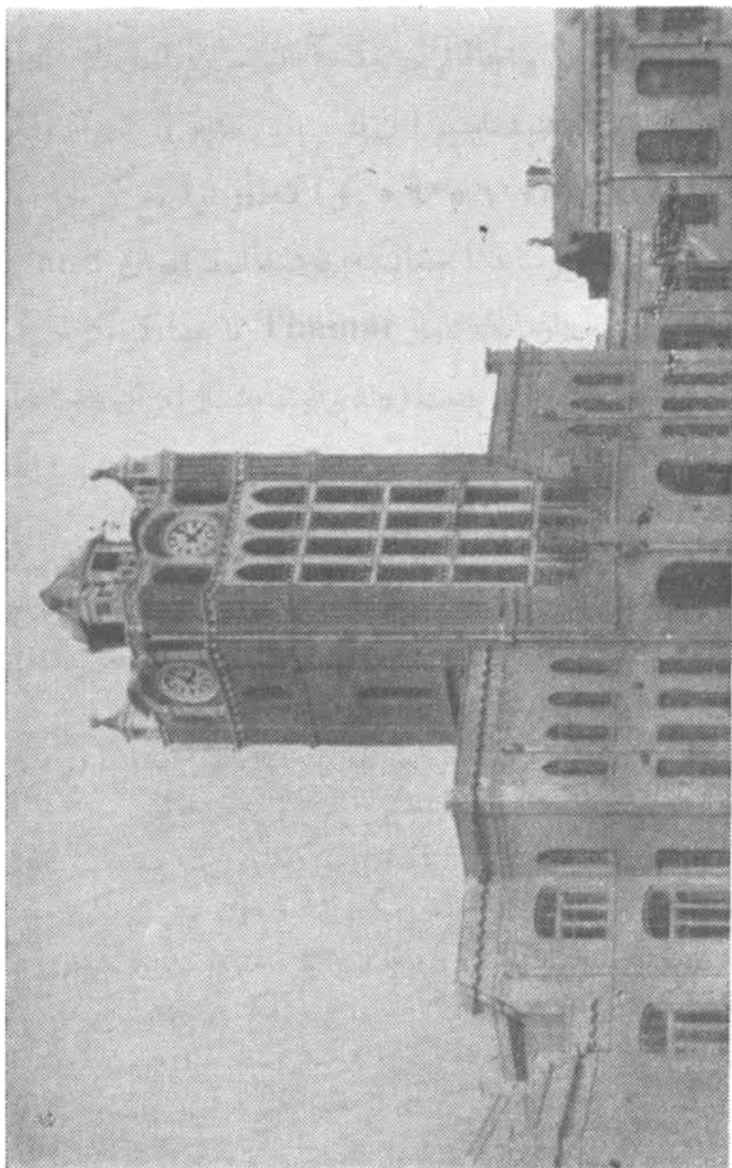
در ۶۰۲ هـ امیر قره سنقر علاء الدین احمدیلبی برای استرداد تبریز از ابوبکر^۲ جانشین قزل ارسلان، با اتابك اربیل^۳ همدست شد ولی بعلت سستی کاری از پیش نبرده، مراغه را نیز از دست داد.^۴

۱- رك: روضة الصفا، ج ۴، ص ۱۷۳-۱۷۱. ۲- در ترجمه عربی « ابی بكر الطروب،

یعنی « ابوبكر عیاش و خوشگذران » نوشته شده.

۳- در ترجمه عربی اشتبهاً اردبیل چاپ شده است. ۴- این جنگك در شهر یاران

گمنام، تألیف سید احمد کسروی تبریزی، (دومین بخش، گفتار سومین، احمدیلبیان، ۵



ساعت شهرداری تبریز

ایلد گزیها دررفاه و آسایش بسر بردند و دلیل ما قصائدی است که شعرائی مانند نظامی و خاقانی در مدح آنان سروده‌اند، از بناهای آنان جز نخجوان جائی را نمیشناسیم (ن ک: باین ماده). اخبار وقایع سالهای بین ۱۲۰۸ و ۱۲۱۰ م (۶۰۷-۶۰۵ ه. ق) که در تواریخ گرجی آمده، ضعف حکومت آنانرا میرساند، چنانکه نوشته‌اند ایوان Iwane و زخاره Zakharé دوسردارملکه تامار Thamar با عسا کر گرجی بقصد تاراج آذربایجان^۱ بحمله بزرگی دست زدند و از تمام شمال ایران تاجر جان گذشتند و سپاهیان گرجی، در حالیکه از مرند میآمدند^۲ از مردم تبریز Thavrez

ص ۲۴۲،) چنین آمده: «در سال ۶۰۲ ابن اثیر جنگ اورا (علاءالدین را) با ایتغش پیشکار اتابک ابوبکر که فرمانروای عراق و آذربایگان نیز بود بدین شرح مینگارد که چون اتابک ابوبکر شبان و روزان جز باده خواری کاری نداشت و بکارهای پادشاهی نمیرداخت، علاءالدین با مظفرالدین کوکبری خداوند اربل دست بهم دادند که آذربایگان را از دست او بگیرند و مظفرالدین با سپاه خود بمرآغه پیش علاءالدین شتافته آهنگ تبریز کردند. ابوبکر این خبر شنیده کس پیش ایتغش فرستاد و یاری خواست.

ایتغش با اسماعیلیان الموت در جنگ بود به پیغام ابوبکر دست از آن جنگ برداشته با سپاه انبوه روانه آذربایگان شد و چون پیش ابوبکر رسید نخست کسی نزد مظفرالدین فرستاده پیغام داد: «ما تو را مرد هنردوست و نیکوکاری شناخته بودیم با اینحال چگونه برخاک مسلمانان ناخته‌ای؟ و آنگاه تو خداوند دیهی بیشتر نیستی و ما را از خراسان تا اربل است که اگر از هر شهری ده مرد بیرون آوریم چندین برابر سپاه تو سپاه خواهیم داشت، پس برای تو هیچ بهتر از آن نیست که از راهی که آمده‌ای برگردی.» مظفرالدین را از این پیغام دل از جای دررفته بجای خود بازگشت و علاءالدین هرچه خواست نگهداردش نتوانست. سپس ابوبکر و ایتغش با سپاه خود آهنگ مرآغه کرده گرد آنجا فرو گرفتند. علاءالدین تاب جنگ و برابری نداشتی خواسته یکی از دزهای خود را با ابوبکر داد. ابوبکر نیز دو شهر ارومی و اشنو را بدو وا گذاشت و بدینسان جنگ و دشمنی پایان رسید.

۱، ۲- عبارات «آذربایجان» و «در حالیکه از مرند میآمدند» در ترجمه عربی

افتاده است.

غرامت گرفتند، اما در آنجا اردو گاه نساخته فقط دسته کوچکی از نگهبانان خود را در شهر گذاشتند تا منتظر بازگشت آنان باشند. این اخبار در منابع اسلامی نیامده ولی طرز و تفصیل داستان صحت آنرا بما میفهماند (ن ك :
(B.Brosset , Hist . de la Géorgie , I , 470 .

مغول‌ها :

در زمستان ۶۱۷ هـ مغولها در پیش باروهای تبریز پیدا شدند ، اما اتابك عاجز و ضعیف ، از بك پسر پهلوان ، با دادن غرامت زیادی آنرا بازگردانید . سال بعد باز مغولها روی به تبریز آوردند ، اتابك به نخجوان گریخت ، اما شمس الدین طغرایی دلیر پایداری نمود و مغولها پس از دریافت مبلغی دیگر آنجا را ترك گفتند و از بك دوباره به تبریز آمد . در ۶۲۱ هـ

۱ - رك : حبيب السير، ج ۳ ، ص ۳۳ . یاقوت حموی بازرگان ، سیاح و نویسنده معروف (متوفی ۶۲۶ هـ) در کتاب معجم البلدان ضمن ماده تبریز باین معنی اشارت میکند اینك برای مزید اطلاع خواننده عزیز قسمتی از ترجمه آن آورده میشود: « . . . تبریز اشهر بلاد آذربایجان و شهری آباد و زیباست ، باروهای محكمی دارد كه با آجر و گچ بنا شده ، در وسط آن نهرهای متعدد جاریست ، باغها آنرا احاطه کرده ، میوهها در آن فراوانست ، هرگز زردآلویی پاکیزه تر و بهتر از زردآلوی موسوم بموصول آن ندیدم ، در سال ۶۱۰ هـ هر هشت من بغدادی آنرا به نصف حبه طلا خریدم ، عمارات آن با آجر سرخ منقوش و گچ ، بغایت استواری بنا شده ، طول آن هفتاد و سه درجه و يك ششم ، و عرض آن سی و هفت درجه و نیم است . تبریز قریبای بود ، تا رواد از دی در روزگار متوكل بر آذربایجان غلبه یافت و در آن فرود آمد ، سپس الوجناء پسر رواد و برادرانش در آن قصرهایی بنا کردند و بر دور آن باروئی کشیدند؛ و مردمی باوی در آنجا منزل نمودند . در تبریز جامه‌های : عبائی، سفلاطون ، خطائی ، اطلس و کرباس تهیه و بسائر بلاد شرق و غرب حمل میشود . در ۶۱۸ هـ قشون مغول بقصد ویران ساختن بدان شهر گذشتند ، اهل آن با بذل مال از در آشتی درآمدند و شهر از چنگ آنان رها شد و خدا آنرا از شر ایشان نگاهداشت . . . »
جزء ۵ ، ص ۱۳ ، بیروت ۱۹۵۶ م .

طایفه دیگری از مغولها به تبریز آمدند و از اربک خواستند که همه خوارزمیانی را که در تبریز هستند بدانها تسلیم کند، اربک در بر آوردن خواست آنان تسریع کرد.

جلال الدین :

در ۲۷ رجب ۶۲۲ هـ که خوارزم شاه از مراغه وارد تبریز شد، اربک بار دیگر فرار کرد، و اهالی شهر چون جلال الدین را مرد دلیر و مدافعی یافتند و مخصوصاً هنگامیکه دیدند وی برای حمله بتفلیس سرعت آماده گردید و راهزنان و ترکمانان قبیله ایوانی (الایوانیه *Al aiwā'ya*) را از دم تیغ گذرانید، بسیار شاد شدند. جلال الدین مدت شش سال در تبریز فرمان راند و با ملکه زن سابق اربک ازدواج کرد^۱. در آخر کار بجهت بد رفتاری و سوء سیاست، مرکز حکومتش متزلزل شد (ابن الاثیر، ج ۱۲، ص ۳۲۳). و چون سال ۶۲۷ هـ فرار رسید رئیس ایل ترکمن گوشیاالوا (*Kūsh - yālwā*) و حاکم روین دز (نزدیک مراغه)، بحوالی تبریز دست اندازی کردند. در ۶۲۸ هـ جلال الدین آذربایجان را ترک گفت و مغول بتمام آن استان و مرکز شهر تبریز که مورد توجه همه بود^۲ استیلا یافت، (ابن الاثیر، ج ۱۲، ص ۳۲۸) و ملک مغول جورماغون نوین^۳ از بزرگان و اشراف شهر دعوتی کرد، (جز شمس الدین الطغرایی همه این دعوت را پذیرفتند،) جورماغون غرامت بزرگی گرفت و امر کرد شعر بافان شهر

۱- ریک : روضة الصفا ج ۴ ، ص ۱۷۲-۱۷۰ .

۲- در ترجمه عربی نوشته : « . . . تبریز که اصل بلاد آذربایجان و مرجع همه به آن و کسانی است که اندر آنند » .

۳- در ترجمه عربی نوین یا نوین بقلط نوین چاپ شده ؛ نوین یا نوین بلغت اهالی خوارزم ، پادشاه زاده و فرمانده ده هزار نفر را گویند . (فرهنگ نفیسی)

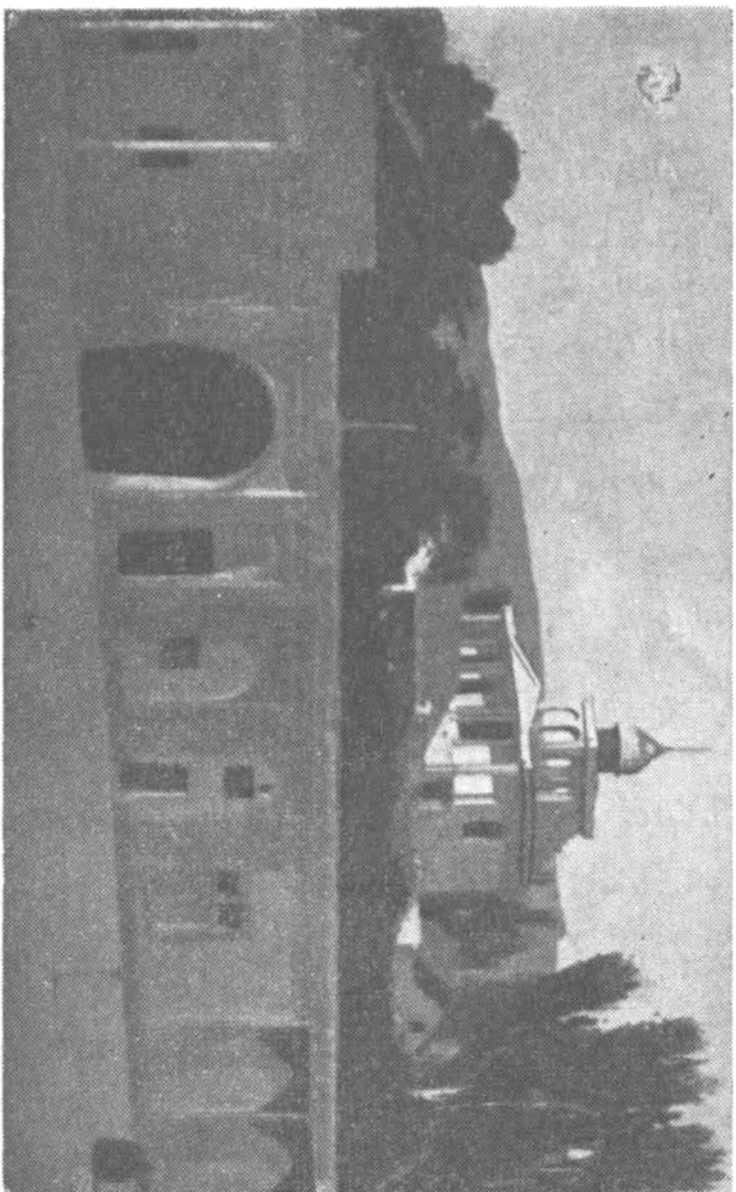
برای اکتای قآن (Ügedei) پادشاه بزرگ مغول لباس‌های خطائی^۱ تهیه کنند و همچنین مالیات سالانه‌ای برای آنان مقرر ساخت .
از زمان گیوک (Guyuk) حکومت اران و آذربایجان بملک صدرالدین که بامغول‌های پیمان داشت ، رسید. (ن ک : جهانگشا - چاپ محمد قزوینی - مجموعه کتب ، ج ۲ ، ص ۲۵۵) .
ایلخانان مغول :

هلاکو بعد از تصرف بغداد در ۶۵۴ هـ (۱۲۵۶ م) با آذربایجان رفت و در شهر مراغه مستقر شد (ن ک : باین ماده) .

در ۶۶۱ هـ (۱۲۶۳ م) چون از لشکر بر که (بر کای Ber Kai) در قفقاز شکست خورد به تبریز برگشت^۲ و جمعی از بازرگانان قبیاق را در آنجا بقتل رسانید. در ۶۶۲ هـ (۱۲۶۴ م) موقع توزیع اقطاعات ، حکومت ملک صدرالدین را نیز در تبریز تأیید کرد.

هنگام فرمانروائی اباقا (۶۸۰-۶۶۳) تبریز پایتخت رسمی شد و تا زمان اولجایتو مرکز جانشینان وی بود. در ۶۸۸ هـ (۱۲۸۹ م) یعنی زمان فرمانروائی ارغون^۳ وزیر یهودی وی سعدالدوله^۴ ، پسر عم خود ابو منصور را بحکومت تبریز گماشت . در آمد تبریز در عهد کیخاتو^۵ هشتاد تومان^۶ تخمین شده است .

۱- خطائی نوعی جامه و پارچه حریر بود که در تبریز تهیه میشد ، یا قوت در معجم البلدان ضمن ماده تبریز باین معنی اشارت کرده است . ۲ - حبیب‌السیر ، ج ۳ ، ص ۱۰۳-۱۰۱ . ۳- راجع بسطنت اباقا و ارغوزرک به: وصاف ، ج ۱ ، ص ۱۰۵-۵۲؛ ۲۴۵-۲۳۰؛ روضة الصفا ، ج ۵ ، ص ۱۰۵-۸۹ ؛ ۱۱۷-۱۰۷ . ۴- در وصاف ، ج ۲ ، ص ۲۴۳-۲۳۵ احوال سعدالدوله آمده . ۵- از فرمانروائی کیخاتو در وصاف ، ج ۳ ، ص ۲۷۹-۲۵۸ ؛ روضة الصفا ، ج ۵ ، ص ۱۲۱-۱۱۸ بحث شده است . ۶- تومان : ده هزار ، و در پول ده هزار دینار که عبارت از ده هزار منقال زر مسکوک باشد ، (فرهنگ وصاف) .



عالي القاهر وثمن الصاره (ص ٨٩)

در ۶۹۳ هـ (۱۲۹۴ م) بعثت داخل شدن پول کاغذی (چاو) در معاملات،
اغتشاشی برپا شد.

در زمان غازان خان^۲ تبریز بحد اعلا ی رونق و شکوه رسید، این پادشاه در
۶۹۴ هـ (۱۲۹۵ م) به تبریز وارد شد و در قصری که ارغون در قریه^۱ شام (واقع در مغرب
شهر و ساحل چپ آجی چای) بنا کرده بود، اقامت گزید. (شام کلمه فارسی است و
معنی «کنبد» دارد و فورم قدیم این کلمه «شنب» است، [کاترمر *Quatremère*
در ج ۱۴، ص ۳۱ میگوید: آن بنائست که کنبد بلندی داشته باشد،] ولی
این محل خود در قرن چهاردهم میلادی شام خوانده میشد، نك: تزهت القلوب).
و سپس او امر مؤکدی برای تخریب بتخانه‌ها و کلیساها و معابد یهود و قربانگاه
های مقدس صادر کرد، اما در سال بعد مردم به هثوم *Hethoum* پادشاه
ارمنستان ملتجی شدند و بخواهش وی این امر ملغی شد. در ۶۹۹ هـ (۱۲۹۹ م)
غازان خان پس از بازگشت از حمله سوریه تصمیم گرفت که شام سابق الذکر
را برای خود آرامگاه ابدی اختیار کند لذا عمارت محکمی بنیاد نهاد که از
کنبد سلطان سنجر سلجوقی بمر و که در آن هنگام بلندترین عمارات اسلامی
بشمار میرفت^۳ مرتفعتر بود. در این بنای بزرگ علاوه بر يك ضریح کنبددار،

۱- چاو، مأخوذ از تاناری - اسکناس و بلیط و قطعه کاغذ دولتی که کیخاتوخان مغول
میخواست بموض پول آنرا رایج کند و مردم آذربایجان و اهالی تبریز قبول نکردند و عزالدین
مظفر بهمین جهت بقتل رسید (فرهنگ نفیسی).

۲- شرح حال غازان خان در تاریخ مبارک غازانی، تألیف رشیدالدین فضل الله،
چاپ هرنفورد ۱۹۴۰ م؛ تاریخ و صاف الحضرة، ج ۳، ص ۳۶۲، تا ج ۴، ص ۴۵۹،
چاپ بمبئی ۱۲۶۹ هـ. ق؛ و لغت نامه دهخدا، حرف غ، ص ۲۲ تا ۳۹؛ و نشریه
دانشکده ادبیات تبریز، سال دوم، شماره ۲ و ۳، مقاله «غازان» بقلم آقای حاج حسین
نخجوانی؛ بطور تفصیل آمده است.

۳- در متن مقاله بجای «بلندترین عمارات اسلامی» عبارت «بلندتر از اکثر ابنیه
اسلامی» و در تاریخ مبارک غازانی «معظمترین عمارات عالم» آمده است.

يك مسجد، دومدرسه (يكی برای شافعیه و یکی برای حنفیه)، يك دارالسیاده (ضیافتخانه سادات)، يك بیمارستان، يك رصدخانه (مثل رصدخانه مراغه)، يك کتابخانه، يك دیوانخانه، يك ساختمان برای اعضاء اداری این دستگاه، يك آب انبار و چند گرمابه وجود داشت و موقوفاتی بود که در آمد آنها بر یکصد تومان طلا بالغ میشد (نک: وصاف)

۱ - در تاریخ وصاف، ج ۳، ص ۳۸۳-۳۸۲؛ تاریخ مبارک غازانی، ۱۱۷ و ۲۱۴ - ۲۰۷ از شام غازان بحث شده است. ابن بطوطه (۷۸۰-۷۰۲) صاحب رحله نیز که در زمان ابوسعید از تبریز دیدن کرده اشارتی بشام غازان و مسجد جامع و بازارهای تبریز نموده که اینک برای مزید اطلاع خواننده عزیز ترجمه آن آورده میشود: «تبریز و بازار آن - علاءالدین محمد از امرای بزرگ و شریف بود. پس از ده روز راه پیمائی بشهر تبریز رسیدیم و در خارج شهر در محلی موسوم به (شام) منزل کردیم. قبرقازان پادشاه عراق در این محل است، بر سر قبر او مدرسه زیبایی با زاویه‌ای بنا کرده‌اند و در این زاویه برای صادر و وارد طعام داده میشود. غذای آنان عبارتست از نان و گوشت و حلوا و برنجی که با روغن پخته میشود.

امیر مرا در همین زاویه که در میان آبهای روان و درختان سرسبز قرار گرفته منزل داد. فردای آنروز از دروازه بغداد بشهر تبریز وارد شدیم و بیابازار بزرگی که بازارقازان نامیده میشود رسیدیم و آن از بهترین بازارهایی بود که من در همه شهرهای دنیا دیده‌ام. هر يك از اصناف پیشه‌وران در این بازار محل مخصوصی دارند و من به بازار جوهریان که رفتم، بسکه از انواع جواهرات دیدم چشم خیره گشت.

غلامان خوشگل با جامه‌های فاخر، دستمالهای ابریشمین بر کمر بسته پیش خواجگان ایستاده بودند و جواهرات را بزنان ترك نشان میدادند. این زنان در خرید جواهر برهم سبقت می‌جستند و زیاد می‌خریدند و من در این میان فتنه‌هایی از جمال و زیبایی دیدم که بخدا باید پناه برد. پس بیابازار عنبر فروشان رفتم و همان اوضاع بلکه بیشتر از آنرا هم در این بازار دیدیم. بعد رسیدیم بمسجد جامعی که وزیر علیشاه معروف بگیلان آنرا ساخته‌است. و در پیرون آن از دست راست مدرسه و از دست چپ زاویه‌ای وجود دارد و صحن آن با سنگهای مرمر فرش گردیده ❀

و بمصرف هزینه این منشآت و ابنیه میرسید و در هر يك از دروازه‌های جدید شهر کاروانسرا و بازار و گرما به‌ای برای مسافرین بنا کرد و از اقصی نقاط کشور درختان میوه به تبریز آورد^۱ و با بادی و زیبائی شهر افزود. در آن هنگام طول باروی تبریز بالغ بر شش هزار گام (قدم) بود (در تاریخ جهان‌نمای کاتب چلبی بجای گام کلمه قولاج^۲ بکاررفته است). غازان باروی جدیدی بدور شهر کشید که طولش در حدود ۲۵۰۰۰ گام (چهار فرسخ و نیم) بود و تمام باغها و محله‌های کوه ولیان^۳ و سنجران جزو شهر بحساب می‌آمد و در نزد باروی مزبور بر دامنه تپه‌های کوه ولیان (که اکنون کوه سرخاب یا عینلی زینلی خوانده میشود)، يك سلسله عمارات زیبا بوسیله وزیر شهیر رشیدالدین برپا شد که بعدها بر ربع رشیدی معروف گردید^۴ (تزهت القلوب، ص ۷۶). نامه‌ای در دست است که رشیدالدین ضمن آن از پسرش خواسته که چهل تن پسر و چهل تن دختر رومی

❖ و دیوارها بوسیله کاشی که چیزی مانند زلیج است پوشانده شده و جوی آبی از وسط آن میگذرد و انواع درختان و موها و یاسمین در آن بعمل آورده‌اند.

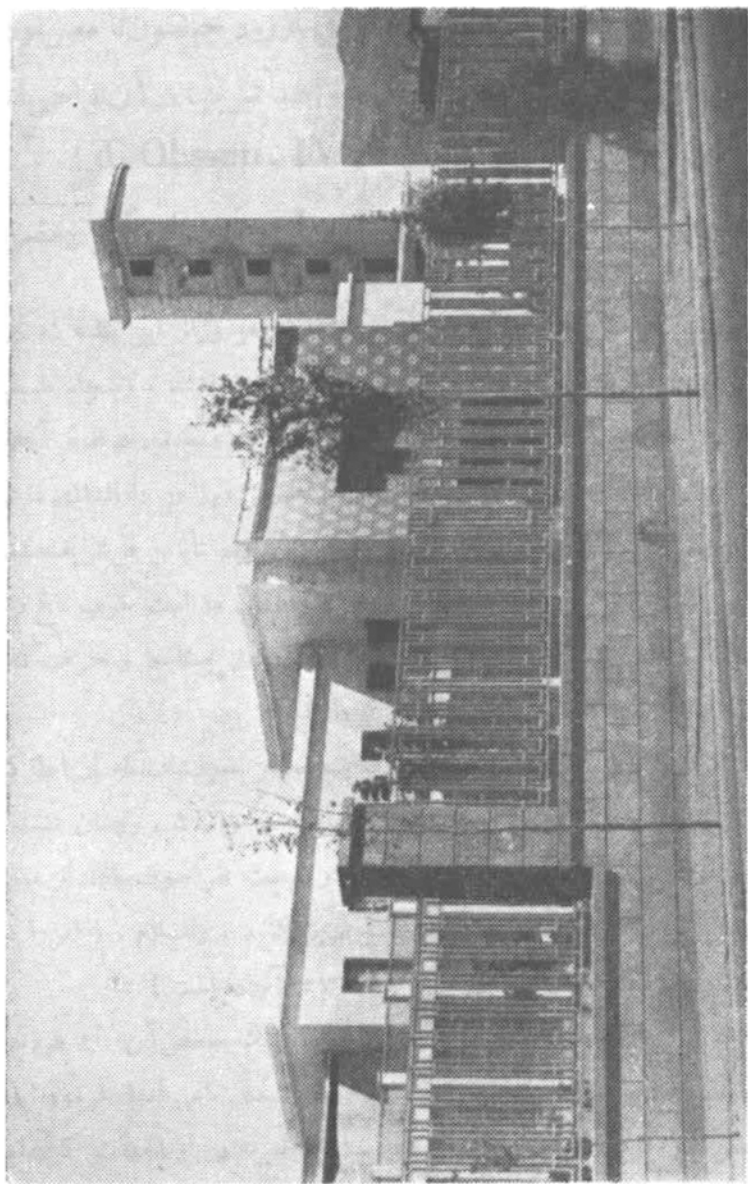
هر روز بعد از نماز عصر در صحن این مسجد سوره‌های یس و فتح و عم را قرائت میکنند و مردم شهر برای شرکت در این قرائت در آنجا گرد می‌آیند . . . نقل از سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمد علی موحد، ص ۲۲۶-۲۲۵، چاپ تهران ۱۳۳۷ ش. ، ناگفته نماند که نادر میرزا مؤلف تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز فصل مشبعی در «صفت شنب‌غازان» آورده که حاوی مطالب جالب و مفیدی است، رك: ص ۹۱-۹۰، ۱۰۳-۱۰۱.

۱- رك به: تاریخ مبارك غازی، تألیف رشیدالدین فضل‌الله، حکایت دوازدهم در عمارت دوستی پادشاه اسلام خلد ملکه و تحریض فرمودن مردم را بر آن کار، ص ۲۰۷-۲۰۱.

۲- قولاج بمعنی ارش است. ۳- اکنون بیلانکو گویند؛ ولیانکوه در امتداد جنوب غربی کوه عینلی یا کوه سرخاب قرار گرفته و میان تپه‌های کوچک ولیانکوه و عینلی چند دره کوچک وجود دارد. ۴- صفت ربع رشیدی در کتاب تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز آمده (ص ۱۴۲)؛ و خواجه رشیدالدین فضل‌الله ضمن نامه‌ای که بفرزند خود خواجه سعدالدین حاکم عواجیم نوشته، شمه‌ای از صفت ربع نامبرده ❖

برای تکثیر جمعیت و اسکان دریکی از قراء کوی جدید بفرستد (ن ک: براون

۵ را بیان کرده : « وربع رشیدی که در زمان مفارقت و اوان مبادت آنفرزند عزیز طرح انداخته و تهیه اسباب عمارت آن ساخته بودیم اکنون بمیامن قدم علما و بمن همت فضلا باتمام پیوست و بیست و چهار کاروانسرای رفیع که چون قصر خورنق منیع است و برافت بنا از قبه مینا گذشته و هزار و پانصد دکان که در منات بنیان از قبه هرمان سبقت برده و سی هزار خانه دلکش در او بنا کرده ایم ، و حمامات خوش هوا و بساتین با صفا و حیوانیت و طواحین و کارخانه های شعر بافی و کاغذ سازی و دارالضرب و رنگخانه و غیره احداث و انشاء رفته و از هر شهری و نغری جماعتی آورده و در ربع مسکون ساکن گردانیده ایم ، از جمله دوست نفر که ببلان چمن وحی و تنزیل و عندلیبان روضه تسبیح و تهلیل اند در جوار گنبد از یمین و شمال هر صد نفر را در کوچهای که بجهت ایشان احداث کرده بودیم ، ساکن گردانیدیم ، و ادرارات و وظایف تعیین فرمودیم ، اهل یمین را از حاصل اوقاف شیراز و اهل شمال را از حاصل اوقاف شام . جماعت کوفیان و بصریان و واسطیان و شامیان که بعضی صیغه خوان و بعضی عشره دان بودند ، بدین قسم در تمام ربع مسکون فرمودیم که در دارالقراء هر روز تا وقت ضحی بتلاوت قرآن مجید مشغول باشند و چهل نفر از غلامزادگان خویش را بایشان سپردیم تا ایشان را سبعمه خوانی تعلیم کنند ، و جماعت خوارزمیان و تبریزیان و دیگر خوش خوانان که از اطراف و اکناف صیت ما شنیده آمده بودند ، گفتیم که ایشان بعد از ضحی تا بوقت زوال بتلاوت کلام ربانی و قراءت آیه صمدانی قیام نمایند ؛ و دیگر علما و فقها و محدثان چهار (صد) نفر در کوچهای که آنرا کوچه علما خوانند متوطن ساختیم و همه را میاومات و ادرارات مجری داشتیم و جامه سالیانه و صابون بها و حلوا بها مقرر کردیم و هزار طالب علم فحل که هر يك در میدان دانش صفدری و بر آسمان فضیلت اختری اند در محله هائی که آنرا محله طلبه خوانند نشانیدیم و مرسوم همه را بر منوالی که بجهت علما مقرر کرده بودیم بجهت ایشان معین گردانیدیم . و شش هزار نفر طالب علم دیگر که از ممالک اسلام بامید تربیت ما آمده بودند در دارالسلطنه تبریز ساکن گردانیدیم و فرمودیم که ادرارات و میاومات ایشان را از حاصل جزیره روم و قسطنطنیه کبری و جزیره هند اطلاق نمایند تا ایشان از سر رفاهیت خاطر بافاده و استفاده مشغول گردند و معین داشتیم که هر چند طالب علم پیش کدام مدرس تحصیل کنند و دیدیم که ذهن هر طالب علمی طالب کدام عام است از اصول و فروع و ۵



کتابخانه جدید اسفندآبادی (ص ۹۰)

Browne : تاریخ ادبیات ایران، ج ۳، ص ۸۳^۱ . واز دلایلی که تأیید میکند تبریز پایتخت و مرکز شاهنشاهی پغناوری از رود جیحون تا مصر بود بکار رفتن سکه‌های طلا و نقره و کیلو گز برابر با واحد تبریز، در آن نواحی است (ن ك: 9 - 466 , 350 , 7 - 271 , IV , d' Ohsson) .^۲

در ۷۰۳ هـ (۱۳۰۴ م) غازان خان باتشریفات بزرگی در مقبره شام دفن

ت نقلی و عقلی بخواندن آن علم امر فرمودیم و گفتیم که هر روز از این طلبه که در ربع رشیدی و بلده تبریز ساکن اند . همه بمدارس فرزندان ما متردد باشند ، و پنجاه طبیب حاذق که از اقصای بلاد هند و مصر و چین و شام و دیگر ولایات آمده بودند همه آنها را بصنوف رعایت و الوف عنایت مخصوص گردانیدیم و گفتیم که هر روز در دارالشفای ما تردد نمایند و پیش هر طبیب ده کس از طالب علمان مستعد نصب کردیم تا باین فن شریف مشغول گردند . و کحالان و جراحان و مجبران که در دارالشفای ما است بقرب باغ رشید آباد که آنرا معالجه معالجان خوانند بنیاد فرمودیم و دیگر اهل صنایع و حرفت که از ممالک آورده بودیم هر يك را در کوچهای ساکن گردانیدیم .

غرض از تسطیر این مکتوب آنست که پنجاه نفر صوف باف که از انطاکیه و سوس و طوس بفرستند ، اما نه بزجر و زور ، بلکه بلطف و مواسات ، و چنان کنند که از سر فراغ بال و رفاهیت حال متوجه گردند و همچنین بیست نفر صوف باف از ملک نوفل بن سحایل طلب کنند تا از قبرس روانه دارالسلطنه تبریز کنند ، والسلام . (این را صاحب تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز نیز در ص ۱۴۶ ، ۱۴۷ آورده است) .

۱- این نامه هم در تاریخ نادر میرزا آمده اینک ملخص آن : « فرزند اعز اکرم جلال ابقاه الله تعالی معلوم کند که که بجوار ربع رشیدی باغی انشاء فرموده ایم ، چون صحن آن فسیح و ساحت آن وسیع است پنجقریه در او احداث کرده ایم تا بفرس کردن اشجار و حفر قنوات و انهار و جرف سواقی و قطف نمارقیام نمایند و اکنون چهارقریه بحال عمارت درآمده . . . و قریه دیگر که از رعیت خالی و از عمارت عاری مانده است میخواهم که قلعه رومیان باشد ، توقع که چهل غلام و کنیزك رومی بدارالسلطنه تبریز فرستد که در قریه مذکور ساکن گردند و بعمارت مشغول شوند . . . » ص ۱۴۳ ، ۱۴۴ .

۲- در اغلب فرمانهای غازان خان « عموم اهالی تمامت ولایات از آب آمویه تا »

شد. وجانشین وی اولجایتودر ۷۰۵ هـ بفکر ایجاد پایتخت جدیدی در شهر سلطانیه افتاد^۱ (ن ک : باین ماده) ولی ترك عادت مألوف کار آسانی نبود و ما می بینیم در ۷۱۵ هـ (۱۳۱۵ م) سفیر از بکان قبیچاق بجای راه کوتاه: مغان - اردبیل - سلطانیه، راه تبریز را پیش میگیرد و از آنچه در خورز کر می باشد مسجد بزرگی است که وزیر تاج الدین علی شاه در ۷۱۱ هـ (۱۳۱۲ م) (در خارج کوی مهادمهین) به بنای آن پرداخت^۲.

در ۷۱۷ هـ (۱۳۱۷ م) زمان ابوسعید، رشیدالدین وزیر مستعفی به تبریز رفت، اما سال بعد برای روبروشدن با قضاء محتوم آنجا راترك گفت^۳. املاك او مصادره و ربع رشیدی تاراج گردید. (Browne, III, 71). سپس فرزندش غیاث الدین بنا بخواش ابوسعید قدرت را در دست گرفت و ربع رشیدی را توسعه داد. سلطانیه همچنان پایتخت بود و ابوسعید در مقبره ای که در آنجا برای خود بنا کرد، دفن شد. (d' Ohsson, IV, 720).

در ۷۳۶ هـ (۱۳۳۶ م) هنگامیکه جانشین وی آرپا در جنگ تفتو

❖ حدود مصر، مخاطبند برای نمونه میتوان بفرمان مندرج در (ص ۳۰۳ تا ۳۰۹) تاریخ مبارک غازی رجوع کرد. و واحد پول و وزن و حجم و طول و غیره نیز در این کشور و ایالات پهناور بفرمان غازان خان یکی و متحد شده است. (رك : ایضاً، ص ۲۸۶ تا ۲۹۱، زیر عنوان راست گردانیدن اوزان زر و نقره و بار و کز و بیسمانه و قفیز و تغار و غیرها).
۱- رك: و صاف، ج ۴، ص ۵۴۷-۵۴۸. ۲- برای مزید اطلاع رك: راهنمای

آثار تاریخی آذربایجان شرقی، تألیف آقای اسماعیل دیباج، ص ۲۲-۲۳؛ تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، تألیف نادر میرزا، ص ۱۰۵-۱۰۷. ۳- ترجمه جمله اخیر از عربی است و در متن فرانسه چنین آمده: «اما سال بعد از تبریز خارج نشد مگر برای شکنجه دیدن»؛ اما خلاصه داستان قتل فجیع خواجه رشید الدین چنین است که خواجه علی شاه جیلان وزیر جوان سلطان ابوسعید، بانواع دسائس کوشید تا پادشاه فرمان عزل خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر بیروانشمند خود را صادر کرد. خواجه رشیدالدین رضا بقضا ❖

(اینطور بجای بغتو)^۱ شکست خورد، وزیرش غیاث‌الدین بدست امیر غالب، علی‌پادشاه اویرات Oirat کشته شد^۲ و اهالی تبریز باملاک خانوادۀ رشیدالدین دست یافتند و در خلال این حوادث مجموعه‌های نفیس و کتابهای گرانبھائی از بین رفت.

❖ داده به تبریز آمد. چوپان‌نوبن از امرای بزرگ سلطان ابوسعید و فرمانروای آذربایجان غربی و حوالی آن بود، از خواجه رشیدالدین باصرار خواهش کرد که وزارت وی را بپذیرد، خواجه رشیدالدین که روزگاری دراز از آمویہ تا مصر نفوذ امر داشت با جبارو اکراه خواست او را پذیرفت. چون این خبر به خواجه علیشاه رسید، حقد و حسدوی بجوش آمد، ابوبکر آقا یگانه محرم اسرار امیرچوپان را با رشوت و اغواء بر آن داشت که بعرض امیر چوپان برساند که باعث مرگ اولجایتو، شربت‌دارش خواجه ابراهیم پسر خواجه رشیدالدین بود که ویرا مسموم و مقتول نمود، از خواجه رشیدالدین بر حذر باشد تا بسر نوشت اولجایتو دچار نگردد؛ امیرچوپان ساده دل این تهمت و دروغ را باور کرد، دل با خواجه رشید بد داشت و این حدیث با دو گواه کاذب بعرض سلطان ابوسعید رسانید. سلطان ابوسعید فرمان بقتل خواجه رشید و فرزندش داد؛ صاحب حبیب‌السیر مینویسد: «در هفدهم جمادی‌اولی سنه ثمان عشر و سبعمانه در حوالی اومه بقریه خشکدر، جلاد اول خواجه ابراهیم را در نظردر کردن زد، آنگاه پیش خواجه رشید رفت؛ خواجه او را گفت با علیشاه بگوی که بی جرمه قصد جان من کردی، زود باشد که روزگار این کینه را از تو باز خواهد خواست و تفاوت بین‌الجانبین همین قدر خواهد بود که گورمن کهنه و قبر تو نو خواهد نمود؛ بعد از آن جلاد خواجه عالی نژاد را از میان بدو نیم زد و لشکریان ربع رشیدی را که متعلق بدان جناب بود تاراج نمودند و امراء املاک خواجه و اولاد عظامش را دیوانی ساختند.» ج ۳، جزء ۱، ص ۲۰۱.

۱- شرح این حادثه و قتل آریاخان و وزیرش غیاث‌الدین محمد در کتاب حبیب‌السیر (ج ۳، جزء ۱، ص ۲۲۴-۲۲۳) آمده و محل وقوع جنگ «حدود جغتو و تفتو» نوشته شده است. ۲- علی‌پادشاه رئیس طایفه اویرات بود، وی درباره خواجه غیاث‌الدین محمد وزیر دانش‌پرور آریاخان نصحت اعزاز و اکرام نمود ولی چهار روز بعد یعنی بیست و یکم رمضان ۷۳۶ هـ در نتیجه اصرار و ابرام امراء خود ناچار فرمان بقتل او داد. خواندمیر ❖

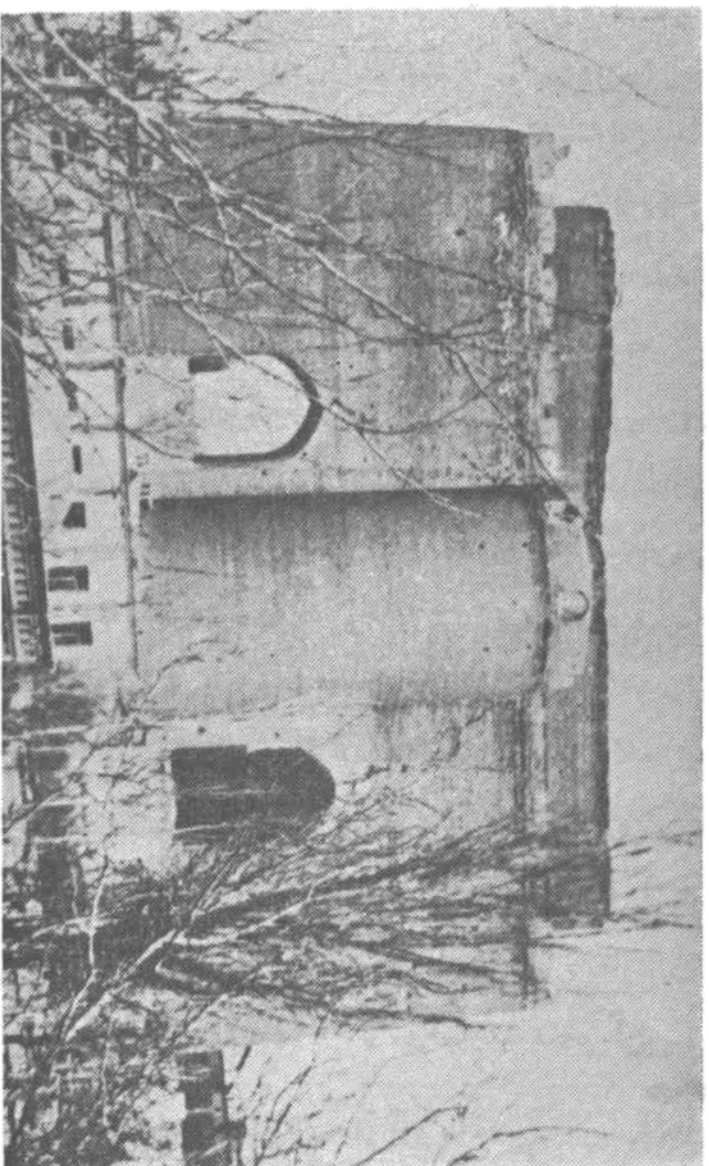
جلال‌نریان و چوپانیان :

ضمن هرج و مرج و مرجی که در دنبال این حوادث پیدا شد، امرای جلال‌نری (ایلکانی) که سرنوشتشان با سرنوشت تبریز بستگی کامل دارد روی کار آمدند^۱. در ۷۳۶ هـ (۱۳۳۶ م) امیر شیخ حسن بزرگ جلال‌نری، سلطان محمد خان را به تخت فرمانروائی تبریز نشاند، و بدین ترتیب تبریز پایتخت کهن، دوباره مرکز حکومت ایلخانان گردید اما دیری نگذشت که امیر حسن کوچک چوپانی با طرفداران خود در صحنه حوادث ظاهر شدند، حسن بزرگ خود را به بغداد کشید، و حسن کوچک در ۷۴۰ هـ (۱۳۴۰ م) سلیمان خان را بایلخانی برداشت و عراق عجم و آذربایجان و اران و مغان و گرجستان را بتصرف آورد، و در ۷۴۴ هـ (۱۳۴۴ م) اشرف برادر و جانشین حسن کوچک با انوشیروان عادل، ایلخان ضعیف، بیعت کرد و او را بسلطانیه فرستاد و خود در تبریز عملاً بحکومت پرداخته، نفوذ و قدرت خود را تا فارس بسط داد. ستمگری و بی‌رحمی اشرف، جانی بیگ خان رئیس قبیله زرقاء (قبچاق شرقی) را بر آن داشت که بنام دفاع از انسانیت در کار تبریز مداخله کند. اشرف بین خوی و مرند شکست خورد و سپس مقتول^۲ و سرش بردریکی از مساجد تبریز آویخته شد بسال ۷۵۶ هـ (۱۳۵۵ م).

❖ گوید: بعد از این وقایع هائله ربیع رشیدی و منازل خواجه غیاث الدین محمد و اتباع و ملازمان او غارت و تاراج یافته، چندان کتب نفیسه و اوانی مرصعه و نفود نامعدود و امتعه و اقمشه بظهور آمد که شرح آن بنوشتن و گفتن راست نیاید.

۱- احوال جلال‌نریان و چوپانیان در روضه‌الصفاء: ج ۵، ص ۱۸۷-۱۶۱؛ منجم‌باشی:

ج ۳، ص ۱۲-۶؛ منتخب‌التواریخ معینی نظنزی: ص ۱۷۰-۱۶۰؛ و حبیب‌السیر: ج ۳، جزء ۱، ص ۲۵۰-۲۲۵ آمده است. ۲- در ترجمه عربی عبارت «مقتول شد» نیامده.



نمای مسجد علییه یا ارگ شیراز از طرف جنوب (ص ۴۳ ، ۸۴)

اخجوك وزير جانی بيك در آذربایجان ماند ولی [بایه]^۱ قدرتش از چند لحاظ متزلزل و سست بود، سلطان اویس پسر شیخ حسن بزرگ جلائری در این موقع از بغداد روی به تبریز نهاد، اما اخجوك بورود وی راه نداد و تازه از کار او فارغ شده بود که امیر مبارزالدین محمد احمد مظفری^۲ فارسی بعات اینک جانی بيك ویرا باطاعت خود دعوت کرده بود از شیراز رو بآذربایجان آورد و سپاه اخجوك را در میانه منهزم ساخته به تبریز استیلا یافت، در ۷۵۸ هـ (۱۳۵۷ م). دو سال بعد که سلطان اویس دوباره به تبریز آمد اخجوك (اخی جوق) گرفتار و کشته شد (نک: تاریخ کزیده، مجموعه کتب، ص ۶۷۹-۶۷۷، ص ۷۱۷-۷۱۵).

هنگامیکه خبر در گذشت اویس ببغداد رسید ۷۷۶ هـ (۱۳۷۷ م)^۳ شاه شجاع پسر مبارزالدین بقصد تصرف تبریز از شیراز خارج شد و سلطان حسین پسر اویس را شکست داده در تبریز فرود آمد. اما چند ماه بعد در اوجان غائله ای برپا شد و شاه شجاع ناچار تبریز را ترك گفت و سلطان حسین بدون جنگ و خونریزی به تبریز مراجعت کرد. ظاهراً شهر سلطانیه مرز شمال غربی آل مظفر بود (تاریخ کزیده: ص ۷۲۵-۷۲۳).

در ۷۸۴ هـ (۱۳۸۲ م) سلطان حسین جلائری در تبریز کشته شد، و برادرش سلطان احمد بجای وی نشست، و دیری نگذشت که تیمور در صحنه حوادث ظاهر گشت.

۱- [بایه] از طرف مترجم اضافه شده. ۲- احوال آل مظفر در حبیب السیر: ج ۳، جزء ۲، ص ۳۱۸-۲۷۳؛ منجم باشی: ج ۳، ص ۱۶-۱۳ آمده است. ۳- در متن فرانسه اشتباهاً ۱۳۵۷ چاپ شده است.

با وجود حوادث گوناگونی که رویداد، حکومت جلائریان مورد علاقه و احترام اهل تبریز بود و بزرگان شیروان و قره قویونلو بحقوق آنان اعتراف داشتند. از آثار آنان یکی مقبره دمشقیه و دیگری بنای عظیم دولت‌خانه^۱ را نوشته‌اند (ن ک : Markow, Katalog Djalair, *
Monet, St. Pétersbourg 1898, p. I-XLIV: Histoire
de Djalâ'irs) که بامر سلطان اویس بنا شده و بقول کلاویجو Clavijo (چاپ Srezniewski، ص ۱۶۹) دارای بیست هزار اطاق بود.^۲

۱- کلاویجو دولتخانه را Tolbatgana نوشته است. ۲- در متن فرانسه

عبارت ذیل از کلاویجو نقل شده است :

« Camaras apartadas é apartamentos » ولی عین این عبارت در ترجمه عربی نیامده. برای مزیداطلاع، تمام نوشته کلاویجو بنظر خواننده عزیز میرسد : « چهارشنبه پانزدهم ژوئن بهنگام فرو رفتن خورشید به شهر بزرگ تبریز رسیدیم که در دشتی میان دو رشته کوه لخت قرار دارد. این شهر محصور نیست و رشته کوههای جانب چپ به کنار شهر میرسد. هوای این دامنه کوه (که در سمت جنوب شهر است) گرم است و نهرهایی که از آن جاری است برای آشامیدن ناسالم و مضر هستند. رشته کوههایی که در مقابل آن یعنی در سمت راست (شمال) قرار دارد هوای سردی دارد و قله آن در تمام سال از برف پوشیده است. در جویبارهایی که از آن جانب فرو میریزد، آب آشامیدنی خوبی جاری است و از آنها با نهرهایی که به تبریز کشیده‌اند، به همه نقاط شهر و بهمه خانه‌ها آب میرسانند. در این رشته کوه سمت جنوب که از شهر بخوبی دیده میشود، دو قله وجود دارد. میگفتند که زمانی این دو قله چنان بهم نزدیک بودند که پنداشتی یکی هستند. اما سال بسال از یکدیگر دورتر میشوند. در رشته کوه مقابل که در شمال شهر واقع است و از شهر یک فرسخ فاصله دارد، کوهی بسیار مرتفع وجود دارد. درینجا چنانکه بما گفته شد عده‌ای بازرگان زن در گذشته زمینی را از سلطان «اوس» (ایلخان) خریداری کردند تا در آن دژی برای استفاده خویش بسازند. اما بمجرد آنکه سلطان آن کوه را با آن فروخت پشیمان شد و زمانی که بازرگانان مزبور ساختمان دژ را شروع کردند، کس بنزد *

جلاژیبه سکه‌های خود را در تبریز بسالهای ذیل زده‌اند :

در سال ۷۵۷ هـ بنام حسن بزرگ ؛ در سالهای ۷۶۲ ، ۷۶۳ ، ۷۶۴ ، ۷۶۵ ،
 ۷۶۶ ، ۷۶۹ ، ۷۷۰ هـ بنام اویس ؛ در سالهای ۷۷۷ ، ۷۷۸ ، ۷۷۹ ، ۷۸۰ ،
 ۷۸۱ هـ بنام حسین و در دو سال ۷۸۵ ، ۸۱۰ هـ بنام احمد .

ایشان فرستاد و گفت که در قلمرو وی رسم وقاعده برین جاری نیست که بازرگانان در آن دژی بسازند یا بخرند . آنان میتوانند بهر مقدار که خواسته باشند کالا بخرند و صادر کنند و به میهن خویش بفرستند ، این از حقوق آنهاست . اما اگر خواسته باشند دژی بسازند آنوقت ممکن است بخواهند این دژ و تکمزمینی که دژ را بر آن ساخته‌اند ، باخود بپیرند و به خارج از قلمرو او انتقال دهند . بازرگانان زن چون این سخن را شنیدند بمکاره و جوابگویی با فرستاده سلطان برخاستند و چون خبر سلطان اوس رسید فرمان داد تا سر همه آنها را از تن جدا کنند .

از این کوه که در سمت راست است رودخانه‌ای بسوی جنوب جاری است که همه آن در شهر بمصرف آبیاری میرسد . بسیاری از نهرهایی که از آن رودخانه منشعب شده‌اند از میدانها و خیابانها جازی میگردد . در سراسر شهر خیابانهای پهن و میدانهای وسیع هست که در پیرامون آنها ساختمانهای بزرگ دیده میشود و در آنها بمیدانها باز میشود . کاروانسراها نیز چنین است و در آنها دستگاههای مجزا و دکانها و دفاتر ساخته‌اند که از آنها استفاده‌های گوناگون میکنند . چون از این کاروانسراها خارج شویم بخیبانها و بازارهایی میرسیم که در آنها همه گونه کالا فروخته میشود . در بازارها پارچه‌های ابریشم و پنبه و تافته و ابریشم خام و جواهرات و همه گونه ظروف میتوان یافت . در واقع گروه کثیری بازرگانان و مقادیر بسیاری کالا در این شهر وجود دارد . بنابراین مثلا در بعضی از کاروانسراها که در آنها وسایل ولوازم آرایش و عطریات زنان فروخته میشود ، زنان بدکانها و حجره‌های آنان می‌آیند تا از آنها بخرند . زیرا این زنان عطر و روغن بسیار بکار می‌برند . جامه زنان در خیابان عبارتست از پارچه سفیدی که سرپای آنها را میپوشاند و نقابی از موی اسب که بر چهره می‌افکنند تا هیچکس آنها را نشناسد . در سراسر تبریز ساختمانهای زیبا و مساجد بسیار دیده میشود ، مخصوصاً مساجد باکاشیهای آبی و طلایی آراسته شده‌اند . در این مساجد کاسه‌های بلورین (برای چراغ) هست که نظیر آنها را در سرزمین ترکیه ❖

عصر تیمور :

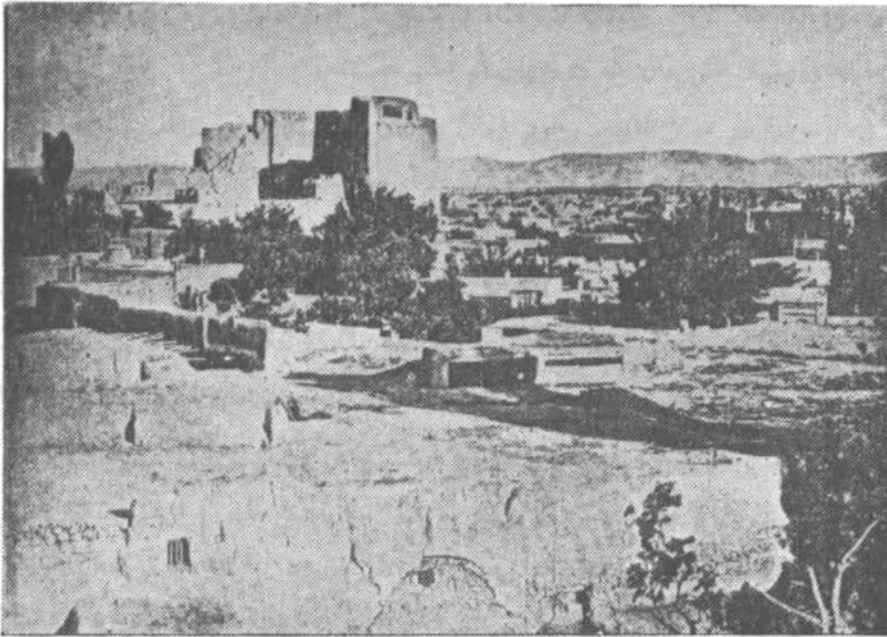
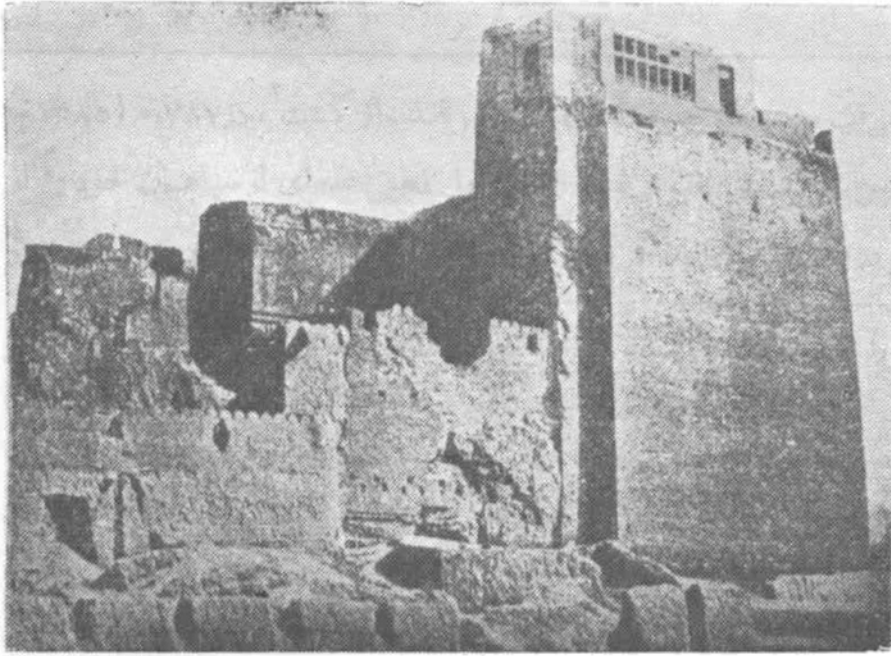
تیمور بسال ۷۸۶ هـ یعنی در نخستین یورش های خود بایران، تاسلطنیه

دیدیم .

میگفتند که همه این ساختمانها را در روزگار پیشین که در تبریز گروهی عظیم از مردم شهر و پوولداران که با هم بر سر برپا داشتن ساختمان زیبا چشم و هم چشمی داشتند و با کمال میل ثروت خود را در آن راه خرج میکردند ساختند . از اینگونه ساختمانها کاخ بزرگی را دیدیم که در پیرامون آن دیواری کشیده شده بود . نقشه این کاخ بسیار زیبا بود و در آن بیست هزار اطاق و دستگاہهای مجزا و مستقل دیده میشد . معلوم شد که این کاخ بزرگ را پادشاهی ساخته است (که از او یاد کردیم ، بنام سلطان اویس جلایر). وی این کاخ را با مصرف کردن همه موجودی خزانه خویش که سلطان مصر در اولین سال سلطنت وی بعنوان خراج پرداخته بود، ساخت . این محل اکنون بنام دولتخانه معروف است که همچنن میشود « خانه اقبال » . قسمت اعظم این کاخ عظیم هنوز استوار و پابرجاست و باید آرزو کرد که همه اینگونه ساختمانهای تبریز بهمان حال آغاز ساختمان بمانند . اما متأسفانه بسیاری از آنها را اخیراً بفرمان « میرانشاه » همان شاهزاده ای که پسر ارشد تیمور است ویران ساخته اند و علت آنرا بعد خواهیم گفت . اما اینک جمعیت آن شهر باید در حدود دوست هزار خانوار یا بیشتر باشد .

دیدیم که در بسیاری از میدانهای عمومی میوه و همچنین خوراک پخته و تمیز که بانحاء مختلف تهیه میشوند بحد و فور موجود است .

در خیابانی که نزدیک یکی از میدانهاست، خانه ای است که در آن تنه درخت خشک شده ای دیده میشود و در افواه چنین پیچیده است که در اندک زمانی از این تنه خشک جوانه میزند و سپریک اسقف مسیحی در شهر پدیدار میگردد که با گروهی از مسیحیان همراه است این اسقف بدست صلیبی دارد و همه مردم تبریز را فوراً به آئین راستین غیسی مسیح رهبری میکند. ضمناً بما گفتند که این پیشگویی یکی از معصومین و قدیسین مسلمان است که درویشی از جهان دست شسته بود و این را اندکی پیش بر زبان رانده است . اما مردم عوام تبریز از شنیدن این سخنان سخت درخشم شدند و آنرا انکار کردند و نیز مردم گرد آمدند تا آن درخت را ببرند . اما چون سه ضربه بدخت وارد شد ، دست آن کس که ضربه میزد شکست . بما خبر دادند که این مرد مقدس مسلمان اخیراً مرده است و حوادث بسیاری ✽



دومنظره از مسجد علیشاه یا ارك تبریز در پنجاه سال پیش

پیشرفت و پس از تصرف آن شهر بسمرقند بازگشت^۱، در ۷۸۷ هـ (۱۳۸۵ م) دشمن بزرگ وی تقتمش خان رئیس ایل زهبی عده‌ای از سپاهیان خود را از راه دربند بآذربایجان فرستاد، این عده به تبریز حمله کردند، دفاع شهر

را پیش‌بینی کرده که باید در اندک زمان بیاید و بگذرد. و نیز خبر دادند که اندکی پیش چون تیمور گذارش به تبریز افتاد نزد این مرد مقدس کس فرستاد تا بیاید و با او ملاقات کند. این مرد پیش‌بینی مزبور (در باره اسقف مسیحی) و نیز بسیاری مطالب دیگر را برای تیمور بار دیگر نقل کرد. آن درخت که از آن یاد کردیم اینک نیز در همان خیابان هست و کسی جرأت دست زدن بآن نمی‌کند.

در بسیاری از خیابانها و میدانهای شهر سقاخانه‌هایی هست و در سقاخانه‌ها بهنگام تابستان یخ میاندازند و نیز لیوانهای مسی و برنجی در آنجا گذاشته‌اند تا بآن آب بیاشامند. حاکم تبریز از خویشان تیمور است و او را داروغه (که همانا شهردار است) مینامند. وی بسیار مؤدبانه رفتار کرد. چنانکه میگفتند، مساجد زیبا و نفیسی درین شهر هست و نیز گرمابه‌های بسیار عالی دارد که در جهان کم نظیر هستند.

نه روز در تبریز ماندیم و چون زمان عزیمت ما رسید برای ما اسب آوردند و این اسبها متعلق بشخص تیمور بود. نه تنها اسب برای ما بلکه برای همه همراهان ما نیز آماده کردند و چپاری بارکش هم آوردند. باید در نظر داشت که از تبریز تا سمرقند همه جا تیمور مراکزی (چاپارخانه‌هایی) که همواره در آنها اسب آماده حرکت داشتند، ساخته است که چپارها و پیکهای او بتوانند شب و روز بدون آنکه لنگ بمانند راه پیمائی کنند. این چاپارخانه‌ها در فواصل راه يك روزه و گاهی نیمروزه ساخته شده‌اند. در بعضی چاپارخانه‌ها حتی یکصد اسب هم موجود است و در برخی فقط پنجاه. در معدودی از آنها دوست اسب دیده میشود..... روز جمعه بیستم ژوئن در ساعت (سه بعد از ظهر) از تبریز براه افتادیم و شب را در قلعه‌ای بنام سعیدآباد خوابیدیم. (نقل از ۱۵۹ تا ۱۶۳ سفرنامه کلاویخو. ترجمه مسعود رجب‌نیا - تهران ۱۳۳۷ ش). ناگفته نماند که کلمه «Clavijo» در ترجمه تاریخ ایران تألیف سرپرستی سایکس و ترجمه عربی مقاله تبریز، «کلاویجو» ولی در ترجمه کامل سفرنامه بوسیله آقای مسعود رجب‌نیا، همه‌جا «کلاویخو» تلفظ شده است.

۱- راجع به تیمور و اولاد او در روضه الصفا: ج ۶ و ۷ مفصلاً بحث شده است.

را امیرولی، حاکم سابق کرکان (که بوسیله تیمور رانده شده بود - نك : ماده طغا تیمور) و خان خلخال (محمود) بعهده داشتند، مهاجمین بشهر استیلا یافته دست بغارت گشودند و عده‌ای را (که در میان آنان شاعری بنام کمال خجندی بود^۱) باسارت گرفتند و بسوی دربند باز گشتند (ظفرنامه، ج ۱، ص ۳۹۲؛ براون Browne : تاریخ ادبیات ایران، ج ۳، ص ۳۲۱). سلطان احمد جلائی که بنام حمایت مسلمانان تازه به تبریز برگشته بود بوسیله تیمور از آنجا طرد شد (۷۸۸ هـ) و تیمور در شام‌غازان اردو زد و باهل تبریز غرامتی بنام (مال امان) تحمیل کرد (نك : ظفرنامه، ج ۱، ص ۳۲۶). العینی از تیمور مفصلاً بحث کرده است (نك : Markow, Catalog, p. XXVII).

در ۷۹۵ هـ (۱۳۹۲ م) نیول‌هلاکو (تخت‌هلاکو) که شامل آذربایجان، ری، گیلان، شیروان، دربند و سرزمین‌های آسیای صغیر بود به میرانشاه بخشیده شد (ایضاً : ج ۱، ص ۶۲۳) و تبریز پایتخت این اراضی گردید. سه سال بعد میرانشاه دیوانه شد و کارهایی مانند اعدام بی‌گناهان و ویران

۱- شیخ کمال الدین از اعظم شعرا و کبار مشایخ ایران است، در شهر خجند ماوراءالنهر نشأت یافت، بقصد زیارت خانه خدا سفری بحجاز کرد، در بازگشت از این سفر به تبریز رفت و در آنجا رحل اقامت افکند، هنگامی که تقتمش خان تبریز را گرفت، صاحب ترجمه بامر منکوقاآن بشهرسرای (پایتخت دشت قبیچاق) فرستاده شد. موقع عودت به تبریز سلطان حسین جلائی خانقاه مکملی برای وی بنا کرد. گویند میرانشاه پسر تیمور بمحضر وی رفت و برای پرداخت دیون وی هزار دینار طلا بدو داد. وفات شیخ در ۷۹۲ هـ اتفاق افتاد و در تبریز بخاک سپرده شد. (ترجمه و تلخیص از : قاموس الاعلام، ج ۵، ص ۳۸۸۶).

دیوان کمال خجندی که تاکنون بچاپ نرسیده بود، اکنون با تصحیح و تحشیه فاضلانۀ آقای عزیز دولت آبادی در تحت طبع است.

ساختن بناها از اوسرزد که به جنون وی^۱ دلالت میکرد (ایضاً : ج ۲ ، ص ۲۱۳، ۲۰۰ ؛ براون Browne : ج ۳ ، ص ۷۱) . تیمور پس از بازگشت از هند ، در ۸۰۲ هـ بآذربایجان آمد و همه کسانی را که در فسق و فجور میرانشاه شرکت داشتند از بین برد^۲ و در ۸۰۶ هـ میرزا عمریسر میرانشاه را بامارت ملك هلاکووزمین هائی که در غرب گشاده شده بود منصوب ساخت ، پدرش میرانشاه (در اران) و برادرش ابوبکر در بین النهرین زیر نفوذ و قدرت وی قرار گرفتند .

بعد از درگذشت تیمور زد و خورد درازی بین عمز و ابوبکر آغاز شد . در ۸۰۸ هـ ابوبکر مبلغ دو یست تومان عراقی باهل تبریز سرانده عین کرد . عمر وارد تبریز شد اما چون ترکمانان منسوب بوی مردم تبریز را ناراحت میکردند ، ابوبکر دوباره تبریز را گرفت ، اما تازه تبریز را ترك گفته بود که ترکمان یاغی بسطام جاگیر ، داخل تبریز شد بمحض اینکه شنید شیخ ابراهیم از شیروان حرکت کرده و دارد به تبریز نزدیک میشود ، پا بفرار نهاد (ن ک : باین ماده) .

در ۸۰۹ هـ شیخ ابراهیم تبریز را به سلطان احمد جلایری پادشاه حقیقی آن تسلیم کرد و مردم تبریز بسبب این پیش آمد شادی بسیار نمودند (ن ک : مطلع السعدین ترجمه کاترمر Quatremère ، ج ۱۴ ، ص ۱۰۹) . در هشتم ربیع الاول ابوبکر بار دیگر بشام غازان نزدیک شد ولی بعلت شیوع مرض طاعون جرأت نکرد که بشهر داخل شود .

کمی قبل از حوادث اخیر کلاریجو Clavijo سفیر هانری سوم

۱- راجع بجنون میرانشاه و علت آن رك : حبیب السیر ، ج ۳ ، جزء ۲ ، ص

۲- ایضاً : ج ۳ ، جزء ۲ ، ص ۴۸۳-۴۸۲ .

پادشاه کاستیل مدتی (۱۱ تا ۲۰ ژوئن ۱۴۰۴ م و با فاصله از ۲۸ فوریه تا ۲۲ اوت ۱۴۰۵ م) یعنی (بین اواخر ۸۰۶ و اوائل ۸۰۸ هـ) در تبریز گذرانده ، و در آن هنگام تبریز با وجود مصائبی که دیده بود باز جنب و جوش دائم و تجارت وسیعی داشت و کلاویجواز کوچه‌ها و بازارها و ساختمان‌های آن داستان شیرینی نقل می‌کند^۱.

قره‌قویونلوها :

دراول جمادی‌الاولی ۸۰۹ هـ قره‌یوسف یکی از تر کمانان قره‌قویونلو ابوبکر را در کنار رود ارس شکست داد ، ابوبکر موقع عقب‌نشینی ، شهر تبریز را دستخوش تاراج ساخت و چیزی از طمع سپاهیان وی بجا نماند (مطلع‌السعدین ، ص ۱۱۰) .

قره‌یوسف تا سلطانیه پیشرفت و ساکنین آن شهر را به تبریز واردبیل و مراغه کوچانید . ابوبکر بزودی بار دیگر بآذربایجان برگشت اما قره‌یوسف با کمک بسطام درحوالی سردرود (دره‌شت کیلومتری جنوب تبریز)^۲ او را شکست داد ؛ میرانشاه دراین جنگ بقتل رسید و در گورستان سرخاب تبریز بخاک سپرده شد^۳.

۱- در حاشیه صفحه ۳۱-۲۸ آورده شد . ۲- در ترجمه عربی : « برینج میلی جنوب تبریز » . ۳- قره‌یوسف پسر قره‌محمد طورمش پسر بیرام خواجه تر کمن بارها با عساکر تیمور جنگ کرد ، و سپس به یلدیرم بایزید پناهنده شد ، چون امیر تیمور قصد روم کرد ، بمراق‌گریخت و بر بغداد دست یافت ، بعد که میرزا ابوبکر از جانب تیمور مأمور فتح بغداد شد ، با هزار تن از سواران خود بمصر رفت ، و سلطان مصر بنا با اشاره امیر تیمور او را زندانی ساخت اما پس از رسیدن خبر قتل امیر تیمور آزاد شد و سواران پراکنده خود را گرد کرد و روی بموطن و قبیله خود آورد ، در ضمن راه قریب یکصد و هشتاد بار با کوتوالان نقاط مختلف مصادف داد و در همه پیروز شد ، و غنایم زیادی گرفت و دسر راه بهر شهری که رسید بیاد غارت داد ، تا در دیار بکر بتر کمانان قره‌قویونلو پیوست و خود ❁



سردر مسجد جهان‌شاه (ص ۴۰ ، ۸۵)

قره یوسف و سلطان احمد هنگامیکه در مصر بحال تبعید بودند راجع بتصرف مجدد و تقسیم سرزمینهای خود باهم پیمانی داشتند که چون این پیمان بخاطر قره یوسف افتاد، تدبیری اندیشید و پیر بداغ پسر خوانده سلطان احمد را با تشریفات زیاد به تخت تبریز نشاند، اما بنا بنوشته

✽ را بمبارزه با میرزا ابوبکر آماده نمود و بسال ۸۰۹ هـ در حوالی نخجوان پس از سه روز جنگ مشارالیه را سخت شکست داد و روی به تبریز نهاد و آنجا را مقر حکومت خویش ساخت، سال بعد میرزا ابوبکر دوباره قصد تبریز کرد، پدرش میرانشاه نیز همراه او بود، در حوالی سردرود جنگ سختی بین قره یوسف و میرزا ابوبکر در گرفت، میرانشاه در این واقعه از پای درآمد و قره یوسف کاملاً بر آذربایجان مسلط شد (ترجمه و تلخیص از: تاریخ منجم باشی، ج ۳، ص ۱۵۰).

۱- موقعیکه سلطان احمد و قره یوسف هر دو در مصر محبوس بودند زن قره یوسف پسری آورد که نامش را پیربداق نهادند، سلطان احمد آنرا بفرزندی برداشت و باولقب امیرزاده داد، قره یوسف پس از تصرف تبریز این پسر را بتخت نشاند (منجم باشی، ج ۳، ص ۱۵۰) و در جمیع قلمرو خود خطبه و سکه بنامش موشح ساخت و قاصدی نزد سلطان احمد فرستاد که چون حضرت سلطانی پیربداق را بفرزندی قبول نموده بودند ما آن عزیز فرزند را بر تخت سلطنت نشانیدیم و خود در مقام لشکر کشی و دفع شرمعاندان کمر اجتهاد بر میان بستیم. سلطان احمد ایلچی قرایوسف را نوازش کرده جهت پیربداق چتر و دیگر اسباب پادشاهی ارسال کرد، و چندی میان سلطان احمد و امیر قرایوسف مبنای اتحاد استوار بود تا علاءالدوله پسر سلطان احمد از بند سمرقند نجات یافت و به آذربایجان آمد، امیر قرایوسف مقدم او را گرامی داشت و پس از چند روز بسوی بغداد روانه ساخت و خود عزم خوی کرد، علاءالدوله بخیال جسارت از راه بازگشت و عدهای از اشرار تبریز را گرد آورد، این خبر بقرایوسف رسید، فرمانی به حاجی کوچک رکابدار حاکم تبریز نوشت تا او را دستگیر و در قلعه عادل جوز مقید ساخت. سلطان احمد از شنیدن این خبر متأثر شد و تابستان را با سپاه گران به بیلاق همدان آمده گماشتگان بسطام جاگیر در قلعه متحصن شدند، سلطان احمد موقع پائیز متوجه سلطانیه شدمعصوم برادر بسطام جاگیر که حاکم آن شهر بود، درهای قلعه را بروی سلطان احمد بست، و ✽

مطلع السعدین تا سال ۸۱۴ باو لقب خان نداد، احمد با این امر بظاهر موافقت کرد، لیکن موقعیکه قره‌یوسف بارمنستان رفت، تبریز را بتصرف آورد، در جنگ (أسد) واقع بر دو فرسخی تبریز) که در ۲۸ ربیع‌الثانی ۸۱۳ هـ (۱۴۱۰م) رخداد سلطان احمد کاملاً شکست خورد، و سپس قرایوسف او را کشته در دمشق نزد قبر پدر و مادرش بخاک سپرد. اهل تبریز تا آخرین

۵ سلطان احمد پس از هجده روز محاصره کاری از پیش نبرد و بیفداد بازگشت، امیر قرا یوسف زمستان را در تبریز قشلاق کرد و در اوائل بهار عازم ارمنستان شد و پسر خود شاه محمد را در آذربایجان قائم مقام ساخت، سلطان احمد فرصت را غنیمت دانسته روی به تبریز آورد، شاه محمد بنخوی گریخت، قرایوسف از شنیدن این خبر بوحشت افتاد و با سپاهیان خود بسرعت تمام روی به تبریز نهاد و روز جمعه ۲۸ ربیع‌الآخر سال ۸۱۳ در حوالی شام‌غازان جنگ بزرگی میان سلطان احمد و او در گرفت، سپاه سلطان شکست خورد و خود وی بشهر گریخت، ترکمانی دوضربت بر او زد، و از اسب پائینش انداخت، سلاح و جامه او را گرفت ولی خودش را شناخت، سلطان خود را از راه آب بیانی رسانید، پیر کفتش دوزی او را شناخت و بسیار نوازش کرد، سلطان وعده داد که اگر بیفداد رسد ملک یعقوبه را تیول وی سازد، پیر مرد او را بخانه خود برد. زن وی فال گیر بود، طالع سلطان را دگرگون دید و بشوهر خود گفت ملک یعقوبه بسیار دور و اخذ نفع آن برای ما غیر میسور است، خبر این صید را پیش امیر قرایوسف پیر و بمژدگانی نقد قناعت کن، پیر مرد پناهنده خود را بثنی بخش فروخت و جمعی از غلامان امیر قرایوسف لباسی کهنه در تن سلطان کردند و بمجلس آوردند، قرایوسف بتعظیم برخاست و او را نزد خود نشاند، نخست زبان بطعن و درشت گفتن گشود و سپس از پهلوی خویش بدم در فرستاد و امر کرد ضمن دو منشور ایالت آذربایجان را به پیر بداق و حکومت بغداد را بشاه محمد تفویض کند، سلطان هر دو منشور را بآب زر نوشت، آنگاه باصرار امرای بغداد او را در مدرسه قاضی شیخ علی بقتل رسانیده در کنار تربت برادرش سلطان حسین که بشمشیر غدر وی کشته شده بود، بخاک سپردند. (خلاصه از: حبیب‌السیر، ج ۳، ص ۵۷۶ تا ۵۷۸).

۱- همچنانکه اشاره شد، باید شام‌غازان باشد.

لحظه با آخرین پادشاه سلسله جلایری اظهار مهر و محبت می‌کردند (نك :
 بمقاله Huart : پایان سلسله ایلخانیان^۱ منتشره در مجله آسیائی شماره
 اکتوبر سال ۱۸۷۶ م ، ص ۳۶۲-۳۱۶) .

تبریز مرکز عملیات نظامی و لشکر کشی قرایوسف بود در سال ۸۱۷ ه
 شاهرخ از ترس بسط نفوذ وی بفکر تسخیر آذربایجان افتاد ولی پای از ری
 فراتر نهاد (مطلع السعدین ، ص ۲۳۸ ، ۲۵۰) . در ۸۲۳ ه (۱۴۲۰ م)
 شاهرخ باز اقدام بحمله کرد ، در این ضمن یعنی روز هفتم ذی القعدة ۸۲۳ ه
 برابر ۱۲ نوامبر سال ۱۴۲۰ میلادی خبر در گذشت قره یوسف را دریافت ،
 چون هرج و مرج و اختلافی بین سپاهیان ترکمن پیدا شده بود ، پس از
 يك هفته میرزا بایسنقر موفق شد که تبریز را مسخر و مفتوح سازد^۲ .

۱- La fin de dynastie des Ilkaniens .

۲- قرایوسف پس از قتل سلطان احمد جلایری به قرا عثمان نیز چیره شد و
 قرارداد صلحی بسال ۸۱۵ بین آندو منعقد گردید ، همچنین حاکم شیروان شیخ ابراهیم
 و فرمانروای گرجستان را که بکمک همدیگر بچنگ با قره یوسف آماده شده بودند چنگ
 کرد و هر دو را شکست سخت داد . شیخ ابراهیم را باسارت گرفت و پس از اخذ مبلغ
 هنگفتی دوباره بحکومت شیروان گماشت و کوستندیل فرمانروای گرجستانرا با جمعی از
 گرجیان از دم تیغ گذرانید .

در سال ۸۲۲ سلطانیه و قزوین و ساوه را بتصرف درآورد ، در سال ۸۲۳ شاهرخ
 میرزا با دویست هزارتن سرباز مجهز عازم تسخیر آذربایجان شد ، قرایوسف با سپاه ورزیده
 جراری در اوجان اردو زد ، و میرزا جهانشاه را بسلطانیه فرستاد ، از جانب شاهرخ قاصدی
 پیش قرایوسف آمد و او را باطاعت و انقیاد از شاهرخ دعوت کرد ، قرایوسف چون بعدت
 وشجاعت خود اطمینان داشت ، نپذیرفت وقاصد را محبوس ساخت ، شاهرخ مصمم بچنگ
 شد و دستور داد دوازده هزار بار سوره (انافتحنا) را ختم کنند ، در این بین قرایوسف
 در گذشت ، میان اردو هرج و مرج افتاد ، تمام خزاین به غارت رفت ، لباسهای مرده را
 نیز کنندند حتی بجهت ربودن گوشواره ، گوشهائش را هم بریدند ، جسد عریان وی دو روز
 بر روی خاک ماند ، بعد چند خرنبنده آن جسدرا برداشته در ارجیس نزد جدش بیرام خواجه ۶

(ن ك : * Chronological Retrospect of the Events of Mahom . Historiy , London , 1821 , III , 541 . نقل ازدو کتاب : روضة الصفا ، خلاصة الاخبار^۱ .)

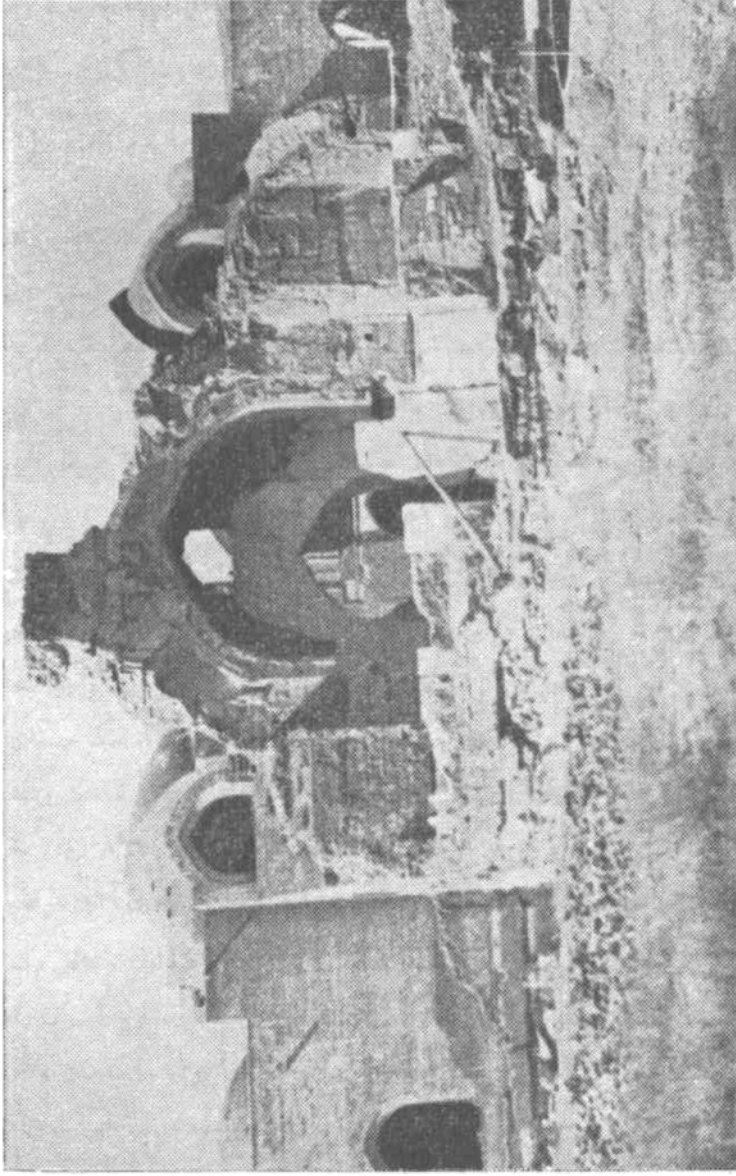
شاهرخ نیز پس از اینکه پسران قره‌یوسف را در ارمنستان شکست داد در تابستان ۸۲۴ هـ (۱۴۲۱ م) به تبریز آمد .

در ۸۳۲ هـ اسکندر پسر قره‌یوسف بسطانیه دست یافت و شاهرخ دوباره با سپاهی گران قره‌قویونلوها را در سلماش شکست داده وارد شام‌غازان شد و در زمستان ۸۳۴ هـ آذربایجان را با بوسعید پسر قره‌یوسف که با وی از در اطاعت درآمده بود بخشید .

سال بعد ابوسعید بدست برادرش اسکندر بقتل رسید ، و در زمستان ۸۳۸ هـ (۱۴۳۴ م) شاهرخ برای بار سوم به تبریز آمد ، اسکندر صلاح کار را در عقب‌نشینی دید^۲ ولی برادرش جهانشاه فوراً بشاهرخ پیوست و اظهار

* بخاك سپردند ، قرایوسف ۶۵ سال عمر و ۱۴ سال سلطنت کرد ، مرد بسیار شجاع و سخنی بود و شش پسر داشت بنامهای : پیربداق ، اسکندر ، جهانشاه ، شاه محمد ، اسپان ، ابوسعید (منجم باشی ، ج ۳ ، ص ۱۵۱) . چون این خیر شایع شد جهانشاه یا بگریز نهاد ، میرزا بایسنقر به تبریز آمد و شاهرخ راه اردبیل پیش گرفت و از آنجا به اران و ارمنستان گذشت (حبیب السیر ، ج ۳ ، ص ۶۰۷) .

۱- خلاصة الاخبار فی احوال الاخيار - را غیاث‌الدین محمد بن هماد الدین ملقب بخواندمیر در حدود ۹۰۰ هـ برای امیر علیشیر تألیف کرده و مشتمل است بر يك مقدمه و ده مقاله و يك خانمه ؛ مقدمه در آفرینش ، مقالات در احوال انبیاء و حکماء و پادشاهان عجم و خلفاء راشدین و بنی امیه و بنی عباس و معاصرین آنها از شاهان و آل چنگیز و آل تیمور ، و خانمه در اوصاف هرات و ساکنین آن میباشد (کشف الظنون ، ج ۱ ، ستون ۷۱۷) . ۲- اسکندر پسر ی داشت بنام قباد که با لیلی یعنی محبوبترین و زیبا ترین معشوقه پدر خود تعلق و عشق میورزید ، هنگامیکه شاهرخ از آذربایجان بخراسان برگشت *



ویرانه مسجد جهانگاہ (ص ۴۰ ، ص ۴۱)

اطاعت و مودت کرد ، شاهرخ تابستان ۸۳۹ هـ (۱۴۳۶ م) را در تبریز ماند ، و نزدیک‌های زمستان حکومت آذربایجان را بجهانشاه سپرد .
بدین طرز تاریخ پادشاهی مردی آغاز شد که روزگاری کشور پهناوری را از آسیای صغیر تا خلیج فارس و هرات زیر فرمان داشت^۱ .

اسکندر بقلعه النجورفت و با قبادولیلی که هر دو شاهرخ پیشکش فرستاده بودند بنای خشونت گذاشت و آنانرا بقتل تهدید کرد ، آنها بتصور اینکه اسکندر پی بتعشق آنها برده بقتل وی مصمم شدند و شبی که اسکندر شراب بسیار خورده و بر بام قلعه خفته بود لیلی بخلاف معهود نردبان را بالا نکشید و قباد پیام بالا رفته پدر مست را از پا در آورد . این فرزند نابکار نیز چندی بعد بقصاص خون پدر بدست جهانشاه کشته شد (حبیب السیر ، ج ۳ ، ص ۶۲۷ ؛ منجم باشی ، ج ۳ ، ص ۱۵۲) .

۱- شاهرخ در سال ۸۳۹ حکومت آذربایجان را بجهانشاه تفویض کرد ، در اوائل سال ۸۴۰ شاهرخ بخراسان مراجعت کرد ، اسکندر روی به تبریز آورد و در جوالی صوفیان جنگ سختی بین دو برادر در گرفت ، اسکندر بقلعه النجق گریخت و در آنجا بدست پسر خود قباد کشته شد ، رفته رفته کار جهانشاه بالا گرفت ، در سال ۸۴۴ بگرستان دست یافت ، و در سال ۸۵۶ عراق عجم را مسخر و تمام قلاع آندیار را ویران ساخت و شهر اصفهان را قتل عام کرد و سپس فارس و کرمان را متصرف شده در سال ۸۶۱ روی بخراسان آورد و در پانزدهم شعبان ۸۶۲ در شهر هرات بتخت نشست و شش ماه در آنجا توقف کرد . مقارن این احوال سلطان ابوسعید از بلخ متوجه او شد ، جهانشاه بتدارك وسائل دفع وی مشغول بود که شنید حسنعلی فرزند محبوسش در آذربایجان از بند رسته و آشوب راه انداخته ، ناچار با ابوسعید از درآشتی درآمد و حکومت خراسان را بوی واگذشت و خود با سوارانش عازم آذربایجان گردید ، هر روز دوازده فرسخ راه می‌پیمودند و بهرآبادی که میرسیدند دستخوش غارت میساختند ، در نتیجه این سرعت قریب بیست هزار شتر و ده هزار اسب تلف شد ، بدین ترتیب بآذربایجان آمد و پسر یاغی خود را دستگیر و محبوس و چندی بعد به بیرون قلمرو خود طرد و تبعید کرد . پسردیگرش پیربداق والی فارس را نیز بجهت سوء رفتارش بسال ۸۶۹ معزول و بعد بحکومت بغداد منصوب ساخت ، وی در آنجا نیز سراز فرمان پدرباز زد ، جهانشاه یکسال تمام بغداد را محاصره کرد و بانیرنگ زیاد دوباره او

بنای مهمی که جهان‌شاه در تبریز برپا ساخته ، مسجد کبود (کوک مسجد) است^۱ (گرچه برزین Berezin بنای این مسجد را از بیکم خاتون زن جهان‌شاه میداند) . شاید ظهور پیروان فرقه اهل الحق (ن ك : کلمه اهل الحق) نیز در دو محله سرخاب و چرنداب تبریز ، در زمان جهان‌شاه باشد^۲ .

✽ را باطاعت آورد و بوسیله فرزند دیگرش محمد میرزا ویرا بقتل رسانید و بغداد را به محمد میرزا سپرده با شوکت تمام به تبریز باز آمد . (ترجمه و تلخیص از منجم باشی ج ۳ ص ۱۵۲ : ملحقات کتاب زینة‌المجالس) .

۱- صفت این مسجد در کتاب راهنمای آذربایجان تألیف آقای اسماعیل دیباج (ص ۱۶ تا ۲۲) بتفصیل آمده ، در اینجا فقط ترجمه نوشته کاتب چلبی در کتاب جهان‌نما، آورده میشود : « از بناهای دیگر داخل شهر مسجد جهان‌شاه قره‌قویونلو می‌باشد که داخل و خارج و سردرب و مناره باکاشی تزیین یافته ، يك قبه و يك مناره دارد . مشبك روزنه‌هایش از نوعی سنگ بلغمی بطرز عجیبی کنده شده . از مسجد سلطان حسن کوچکترولی بسیار زیبا و با لطف است » (مجله معلم امروز ، شماره ۵ ، سال ۲ ، ص ۱۹۱) .

۲- اهل الحق بمعنی مردان خداست و این نام بجماعتی اطلاق میشود که در ولایات غربی ایران مثل لرستان و کردستان (بلاد کوران شرقی و کرد) و آذربایجان (تبریز و ماکو) و عده بسیار کمی در همدان و طهران و مازندران و خراسان و همچنین در عراق عرب بین اکراد و ترکمانان کرکوک ، سلیمانیه و موصل زندگی میکنند . « اهل الحق » غیر از « علی‌اللهی » و « چراغ سوندورن » و « خروس کشان » و « اهل الحقیقه » یا متصوفه است . مذهب اهل الحق روی عقیده غلاة شیعه بنا شده و با مذهب تناسخ و تصوف آمیخته و بشکل آئین مخصوصی ظهور کرده است .

اهل الحق معتقدند که خدا در هفت جسد حلول میکند ، و این حلول بمنزله لباس پوشیدن انسان است و در اصطلاح اهل حق این لباس را « جامه یا دون » گویند . و هر بار که خدا در جسدی حلول نمود چهار یا پنج ملك نیز با او ظاهر میشوند که آنها را « یاران چهار ملك » گویند .

بنا نوشته کتاب « سرانجام » خدا نخست بصورت « خاوندگار » یعنی خالق عالم ✽

دربارهٔ زندقۀ جهان شاه میتوان به (صفحهٔ ۱۵۴ ، ج ۳) تاریخ

درآمدود یاران چهارمملك ، اوعبارت بودند ازجبرائیل - میکائیل - اسرافیل - عزرائیل . سپس بصورت « علی » ظاهر شد که « یارانش » سلمان - قنبر - حضرت محمد - نصیر و فاطمه بودند ، سپس بصورت « شاه خشین - سلطان اسحاق - قرمزی (شاه و بس قولی) - ممدبک - آتش خان » مجسم شد .

و میگویند ملائکه در هر مرحله‌ای از خدا صادرشده‌اند مثلاً اولی از زیربغل « خاوندگار » دومی از دهانش و سومی از نفسش و چهارمی از عرقش و پنجمی از نورش . در متن دیگری دربارهٔ « چهاریار سلطان اسحاق ، آمده : « بنیامین » از عرق که رمز تواضعست آفریده شد ، داود از نفس که رمز غضب است ، موسی از شارب که رمز رحمت است و رزبار از نبض که رمز احسان است .

چهار یار مقام وزارت و وکالت خدا را دارند و عدۀ آنها در ادوار مختلف سه یا پنج نیز میتواند باشد .

اهل حق مثل اهل تناسخ معتقدند که روح انسان تقریباً در هزار جسد ظاهر میشود و در هر بار جزء اعمال دفعۀ قبل را می‌بیند . و میگویند همهٔ موجودات و مخلوقات شایستگی پذیرفتن پاکی و طهارت را ندارند ، یکعده نیکنند که از « زرد گل » آفریده شده‌اند و هر قدر در زندگی درد و رنج بیشتر بکشند بخدا نزدیک تر میشوند و نصیب نورشان زیادتیر میگردد ، یک عده از « سیاه خاک » خلق شده‌اند که اشرارند و روی نور نخواهند دید .

اهل حق بظهور « صاحب الزمان » نیز منتظرند و بروز قیامت هم باور دارند و معتقدند که عرصۀ محشر جلگۀ «شهر زور» یا جلگۀ «سلطانیه» خواهد بود .

اهل حق نماز را غالباً با جماعت میخوانند و بندرت دیده میشود که یکی تنها نماز بخواند ، در کارهای مهم نیز دورهم جمع میشوند و میگویند جماعت هر کار دشواری را آسان میکند ، اذکار و اوراد آنها مواقع معینی دارد ، هیچ یک از اجتماعاتشان بدون قربانی و اطعام بر گزار نمیشود و این اطعامها و احسانها نامهای مختلفی از قبیل « نذرونیاز » ، « خیر و خدمت » و غیره دارد . در کتاب « فرقان اهل الحق » نام چهارده نوع « قربان خوندار و بیخون » ذکر شده است . در اصطلاح اهل حق نشست و جلسه را « سبز نمودن » گویند . و همچنانکه هر درویشی باید بمرشدی دست ارادت بدهد ، اهل الحق نیز باید

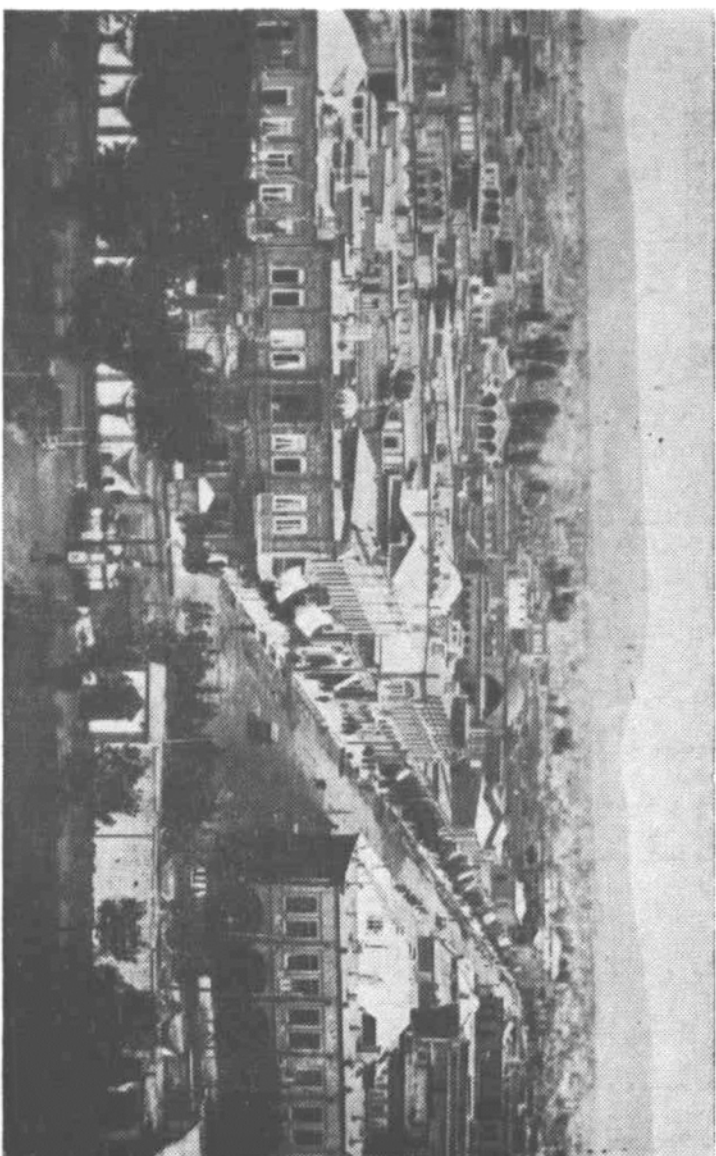
منجم باشی رجوع کرد.

✽ هر کدام بيك شيخ « سرسپرده » شوند ، و برای رسیدن بكمال يك مرد و با مردانی با يك زن عقد اخوت می‌بندند و معتقدند که این ربط و صله تا قیامت باقی خواهد بود . اهل حق به روزه نیز اهمیت زیاد می‌دهند منتهی روزه آنها سه روز، آنهم در فصل زمستان است. (مستفاد از مقاله « اهل الحق » بقلم استاد مینورسکی در دائرة المعارف الاسلامیه).

حروفیه نیز که فرقه‌ای از « اهل الحقیقه » بودند در زمان جهان‌شاه خان قتنه و آشویی راه انداختند و جمع کثیری از آنان بامر جهان‌شاه خان کشته و سوزانده شدند، اینک برای مزید اطلاع اشارتی مجمل بعقاید و افکار آنان هم میشود .

این جماعت پیروان شاه‌فضل‌الله نعیمی تبریزی (متولد سال ۷۴۰ هـ) بودند و عقیده داشتند که تمام حروف مقدس است و در هر حرفی سری وجود دارد و مظهر حروف جمال انسان میباشد و انسان در نتیجه تکامل میتواند بدرجه الوهیت برسد ، اساس این طریقت مانند سایر فرق تصوف بر روی اسلام و قرآن نهاده شده ، منتهی با این فرق که پیروان این طریقت برای آیات قرآن اسرار و بواطنی قائل بودند و بمعنی ظاهر اهمیت نمی‌دادند و میگفتند آیات متعددی از قرآن درباره شخصیت کامل و الوهیت فضل‌الله بحث میکند و عقیده داشتند که خدا عرش و سدره المنتهی را در خطوط صورت انسان مستتر ساخته است و معراج حضرت محمد دریافتن و درك خطوط سیمای خود و مشاهده فضل‌الله بود . این طریقت که تجلی حروف را در روی انسان می‌جست ؛ روی زیبا را مقدس می‌شمرد و تعشق و تعلق بروی زیبا را وسیله وصول به حق و عبادت حقیقی میدانست .

این عقاید از کتاب جاودان‌نامه فضل‌الله و اشعار عمادالدین نسیمی و سایر بن‌بخوبی مستفاد میشود ، میرانشاه بحکم پدرش امیر تیمور ، فضل‌الله را از شیروان احضار کرده بفتوای علمای عصر بقتل رسانید و دستور داد بپاهای او ریسمان بسته در کوچه و بازار بگردانند ، قبر فضل‌الله در ناحیه النجق نخجوانست . پس از قتل فضل‌الله عقاید او بتمام کشورهای اسلامی منتشر شد و خلفا و نواب او مانند العلی الاعلی و سید عمادالدین نسیمی و دیگران بآناطولی فرار کرده به تکایا و خانقاه های بکتاشیها داخل شده طریقه حروفیان را بجای عقیده بکتاشیان ترویج دادند و چون بکتاشیها ساده لوح و بی‌علم بودند ، بدون توجه عقاید آنها را پذیرفتند و اینکار عصیان و شورش و قتل و خونریزیهای فجیعی بی‌آورد . ✽



خیابان فردوسی و جانب غربی آن (عکس از فراز اربک علیچاه گرفته شده .)

آق قویونلوها :

روز ۱۲ ربیع الثانی سال ۸۷۲ هـ برابر ۱۰ نوامبر سال ۱۴۶۷ م، جهان‌شاه در ارمنستان^۱ بوسیله اوزون حسن بایندری رئیس ترکمانان آق قویونلو غافلگیر و کشته شد .

دو تن از دختران اسکندر با استفاده از فرصت برادر خود حسینعلی

❖ در عهد جهان‌شاه ، دختر فضل‌الله و مردی بنام یوسف در تبریز دوباره بترویج طریقه حروفی پرداختند ، جمع کثیری بر آنها گرویدند ، فتنه بزرگی برپا شد و عده‌ای قریب پانصد تن کشته و سوخته شدند ، و آتش فتنه فرونشست (مستفاد از: دانشمندان آذربایجان ، ص ۳۸۸-۳۸۶؛ ترجمه و تلخیص از تاریخ مختصر آذربایجان ، ص ۱۳۵، ۱۳۶ . برای مزید اطلاع رك به : واژه‌نامه گراگانی ، دکتر صادق کیا ، تهران ۱۳۳۰؛ مجموعه رسائل حروفیه ، تصحیح هوارت ، لیدن ۱۹۰۹ .)

نا گفته نماند که منجم‌باشی (ج ۳ ، ص ۱۵۳) بنویسد : « جهان‌شاه فاسق و ستمکار و مایل بزندقه و الحاد بود ؛ باحکام شرع اعتنائی نداشت ، شب تا صبح بعیش و نوش مشغول میشد و روز خسته و خراب میافتاد ، بدینجهت اطرافیانش او را شب‌پره لقب داده بودند . »

۱- شکست و قتل جهان‌شاه در دیاربکر اتفاق افتاد و اینک مجمل آن واقعه : « پس از قتل میرزا پیربداق ، عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان بتصرف جهان‌شاه درآمد و همه امرا سر بفرمان وی نهادند فقط امیر حسن بایندری باو تمکین نکرد و علم مخالفت برافراشت ، جهان‌شاه برای تصرف دیاربکر و سرکوبی امیر حسن با صد هزار سرباز روی بدان صوب نهاد ، امیر حسن در شعب یکی از کوه‌ها سر راه آنها را گرفت و قاصدی فرستاد جهان‌شاه را بصلح و آشتی دعوت کرد ، جهان‌شاه این امر را بر ضعف و فتور وی حمل و در قصد خود اصرار نمود . جنگ مختصری در گرفت ، سپاه جهان‌شاه هزیمت یافت ، ولی امیر حسن آنها را دنبال نکرده منتظر فرصت مناسب شد . میرزا جهان‌شاه غافل باز بیخود نیامده در آن محل سرا پرده زد و مدتی مشغول استراحت و خوش گذرانی گردید ، چون پائیز فرا رسید و سپاهیان از سرما بزمحت افتادند ، جهان‌شاه آنها را فرمان بازگشت داد و خود با اولاد و خواص و مقربان در همانجا بساط عیش و نوش گسترده ، امیر حسن با خبر شده برای تحقیق کامل امر ، شبانگاه ❖

درویش را بتخت تبریز نشانند^۱ اما بیگم خاتون زن بیوه جهانشاه این تدبیر را

✽ جاسوسی باردوی جهانشاه فرستاد ، جاسوس دور همه چادرها را گشته فریاد زد که من اسبی بدین علامات گم کرده‌ام هر کس سراغی از آن بدهد مژدگانی خوبی درخواهد یافت ، از کسی جوابی نشنید ، برگشت و ماقع را امیر حسن خبر داد ، امیر حسن صبح زود بادو هزار سوار مجهز بر آنان ریخت ، اطرافیان جهانشاه سراسیمه شدند ، میرزا محمدی و میرزا یوسف پسران جهانشاه ناچار خود را در میان انداخته بچنگ پرداختند . سواران آق قویونلو بچادرها ریختند ، جهانشاه که یکی از زانوندهای خود را بسته بود ، فرصت بستن زانوبند دیگر را نیافت و با عجله سوار شده بقصد فرار رو بدمای نهاد ، ترکمن اسکندر نامی از سپاهیان امیر حسن در پی او افتاد و چون بوی رسید میرزا جهانشاه از بیم جان گفت من جهانشاهم ، اما اسکندر بدان التفات نکرده ، فوراً او را از پای در آورده جامه‌های قیمتی وی را پوشید و سرش را از فترک آویخته تند بلشکر گاه باز گشت ، در ضمن راه غفلت کرد ، سر جهانشاه از فترک بیفتاد اما او این قضیه را با هیچ کس نگفت ؛ میرزا محمدی و میرزا یوسف گرفتار و جمع زیادی از امراء قراقویونلو کشته شدند . امیر حسن در صدد جستجوی جهانشاه بر آمد ، یکی از سواران گفت اسکندر نامی لباس شاهانه پوشیده ، امیر حسن او را احضار کرد و از ماقع جو یا شد ، اسکندر آنچه گذشته بود بعرض رسانید ، سر و جسد جهانشاه پیدا شد ، سر را بخراسان پیش ابوسعید فرستادند و جسداً به تبریز حمل و در مظفریه (نزد گوی مسجد) دفن کردند . (ترجمه و تلخیص از : منجم باشی ، ج ۳ ، ص ۱۶۱ ، ۱۶۲ ، ۱۵۲ ، ۱۵۳ ، ؛ حبیب السیر ، ج ۴ ، ص ۸۶ ، ۸۷ ؛ روضة الصفا ، ج ۶ ، ص ۲۶۱) . منجم باشی در تاریخ این واقعه آورده :

اردوی جهانشاه بهادر نویان با آنهمه اسباب زبردستی و پشت
ثانی عشر ماه ربیع الثانی ویران شد و تاریخ: حسن بیک بکشت

نا گفته نماناد که اوزون حسن پس از اتمام کار جهانشاه ، محمدی را به تیر کشته ، میرزا یوسف را بمیل آتشین نایبنا ساخت . غیاث الدین خواندمیر در این باره گوید :

چو دولت از آن خاندان در گذشت یکی کشته شد دیگری کور گشت

۱- این دو دختر اسکندر « آرایش بیگم » و « شاه سرای بیگم » نام داشتند و برادرشان حسینعلی مردی درویش بود ، و پادشاهی را با کراه پذیرفت . (منجم - باشی ، ج ۳ ، ص ۱۵۳) .

نقش بر آب ساخت^۱، لیکن دیری نپائید که حسنعلی پسر دیوانه جهانشاه که از زن دیگری بود به تبریز دست یافت و بیگم خاتون و خویشان او را بقتل آورد. (ن ک: منجم باشی)^۲ حسنعلی نیز کاری از پیش نبرد و با وجود مساعدت ابوسعید تیموری درمرند شکست فاحشی از اوزون حسن خورد؛

۱- بیگم خاتون زن با تدبیر و کثیرة الخیرات بود در قشلاق خوی بسر میبرد، چون این خبر را شنید، یکی از دخترانش را با برادر خود قاسم بیگ و عده‌ای سوار به تبریز فرستاد؛ قاسم بیگ حسنعلی را مقتول و دختران اسکندر را گرفتار ساخت (منجم باشی ج ۳، ص ۱۵۴).

۲- در سال ۸۶۲ هـ که جهانشاه در خراسان بود حسنعلی در تبریز از زندان رها شده بنای عصیان گذاشت، جهانشاه ناچار به تبریز بازگشت، حسنعلی با اوزون حسن پناه برد و اعزاز و اکرام فوق العاده دید، چون فسق و الحاش بروز کرد، اوزون حسن در صدد قتل وی برآمد، حسنعلی قصد او را دریافته، بیفداد نزد برادرش گریخت، هنگام فتح بغداد دوباره گرفتار و بامر پسر زندانی گردید و رویهم ۲۵ سال در زندان ماند و اختلالی در مشاعر وی راه یافت. پس از مرگ جهانشاه از زندان خلاص شد و بیازی جمعی از او باش به تبریز دست یافت و بجای پدر نشست، برادر خود ابوالقاسم و نامادری خود بیگم خاتون و برادران وی قاسم و حمزه را بقتل آورد و باب ذخایر و دقایق جهانشاه را بروی اراذل و او باش گشود و سپاهی در حدود صد و هشتاد هزار تن ترتیب داد و پیام دوستانه‌ای به سلطان ابوسعید تیموری فرستاد و او را بجنک با اوزون حسن برانگیخت و خود بخونخواهی پدر بمقابله و مقاتله اوزون حسن شتافت، در حوالی مرند با سپاه آق قویونلو روبرو شد، عده کثیری از امراء و سپاهیانش باردوی اوزون حسن فرار کردند، ناچار موضع گرفته در درویش خود خندقی احداث کرد، ولی کاری از پیش نبرده مجبور بفرار شد؛ مدتی در بلاد مختلف سرگردان بود تا بهمدان آمد و بکمک جمعی از او باش شورش و اغتشاشی برپا ساخت، اوغورلی محمد پسر اوزون حسن این آتش فتنه را فرونشاند، حسنعلی نیز گرفتار و بسال ۸۷۳ هـ کشته شد و دولت قراقویونلو با قتل وی منقرض گردید (منجم باشی، ج ۳، ص ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۲؛ روضة الصفا، ج ۶، ص ۲۶۴-۲۶۲؛ حبیب السیر، ج ۴، ص ۹۰-۸۷).

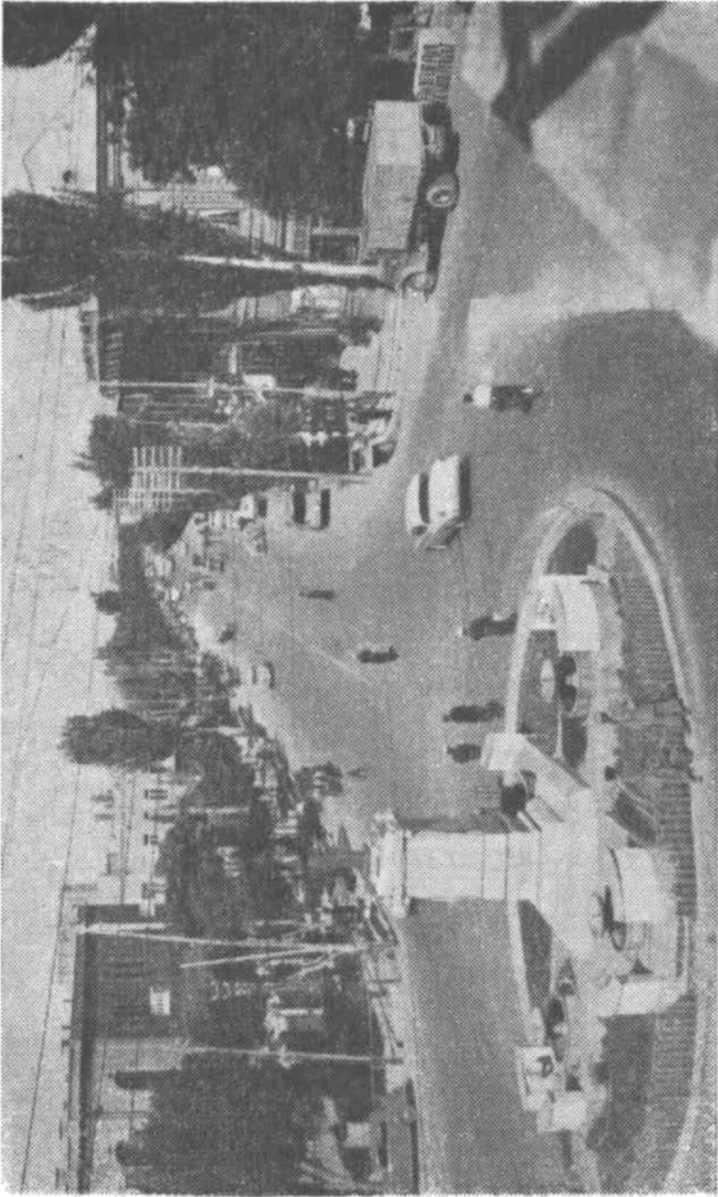
چندی بعد ابوسعید هم در گذشت^۱ و اوزون حسن در ۸۷۳ هـ (۱۴۶۸ م) تبریز را متصرف شده پایتخت خود قرارداد^۲ و این مطلب را در نامه ای که به سلطان عثمانی فرستاد رسماً اعلان کرد (ن ک : منشآت فریدون بیگ). در منابع ونیزی راجع بزمان اوزون حسن نکات گرانبهای زیادی وجود دارد.

[مار کودمولینو Marco de Molino نخستین کنسول ونیزی در تبریز است ، ۱۳۲۴ م] . جیوزافا باربارو Giosafa Barbaro نماینده

۱- پس از فرار حسنعلی، سلطان ابوسعید تیموری با سیصد هزار سرباز روی باذربایجان نهاد، اوزون حسن ضمن پیامهای محبت آمیزی صلح و انصراف وی کوشید ولی مؤثر نیفتاد، ناچار بقراباغ پس نشست. سلطان ابوسعید از راه اردبیل قصد قراباغ کرد، تا وصول با اوزون حسن چند تصادف کوچک موضعی رویداد، عساکر جرار تیموری پیشرفته از حیث علیق و آذوقه بمضیقه افتادند، در نخستین جنگ سپاه ابوسعید هزیمت یافت و با زحمت زیاد خود را در شیروان بچنگ دیگر آماده نمود، جنگ آغاز و شکست باز نصیب تیموریان شد، ابوسعید لابد طلب صلح کرد و مادر خویش را با پیامی پیش اوزون حسن فرستاد ولی اوزون حسن روی موافق نشان نداد، ابوسعید پا بفرار نهاد، خلیل میرزا و زینل میرزا دردنبال وی افتاد و دو فرزندش محمد و شاهرخ را گرفتار ساختند، اوزون حسن نخست قصد قتل وی را نداشت ولی باغواهی قاضی شیروان و صوابدید جمعی از امرای ترکمان، او را بیادگار میرزا نوه شاهرخ تسلیم کرد، بیادگار میرزا او را بقصاص مادر بزرگش گوهر شاد آغا بقتل رسانید.

در این جنگ غنائم بسیاری بچنگ اوزون حسن افتاد، شهزادگان را محبوس و امرای جفتای را آزاد کرد و مادر ابوسعید را با جنازه فرزندش باعزازی تمام بخراسان فرستاد. (منجم باشی، ج ۳، ص ۱۶۳؛ روضة الصفا، ج ۶، ص ۲۶۵-۲۶۱؛ حبیب السیر ج ۴، ص ۹۳-۹۰؛ لفت نامه دهخدا، حرف الف، ص ۵۱۵، ۵۱۶).

۲- اوزون حسن پس از قتل سلطان ابوسعید بقراباغ و فارس و کرمان دست یافت، حکومت بزرگی تأسیس و تبریز را دارالملک اختیار کرد و در آبادانی آن سخت بکوشید، ولایت گرجستان را نیز مسخر ساخت، صیت شو کتش در شرق و غرب پیچید از ممالک عثمانی و روم و مصر سفرائی بدربار وی آمدند و در سال ۸۷۶ هـ قافله حاجی ترتیب داد و برادر خود اویس بیگ را



خیابان پهلوی (دور زمان امیر لشکر عبداللہ خان طہماسپی احداث شدہ .)

جمهوری و نیز^۱ در ۱۴۷۴م زندگی یرشور تبریز را که از جمیع جهات مقصدسفر بود توصیف میکند. از باربارو **Barbaro** در یکی از اطاقهای

✽ امیرالحاج تعیین نمود. در سال ۸۷۸هـ با سلطان محمد ثانی پادشاه عثمانی بیچنگ پرداخت، وغالب گردید ولی سال بعد شکست خورد و پسرش زینل میرزا کشته شد. اهالی گرجستان با استفاده از فرصت سربطغیان برداشتند. اوزون حسن بار دیگر آنولایت را تصرف و تخریب وغارت کرد و اکثر غنائم را بین امرا واجبا توزیع نمود و خمس آنرا بعلماء و صلحا تخصیص داد. وی پادشاهی عاقل وعادل وشجاع وصاحب تقوی و متشرع ودیندار ومعجب فضلاء و پارسیان وصاحب خیرات وحسنات بود، قریب ده سال باشوکت تمام حکومت کرد و در ۵۴سالگی درگذشت (قاموس الاعلام، ج ۲، ص ۱۰۸۵؛ منجم باشی، ج ۳، ص ۱۶۵-۱۵۷ و ۳۸۹-۳۸۷؛ تاریخ تبریز، ص ۳۱۷؛ زینت المجالس، فصل نهم ملحقات، ص ۲۶-۲۵).
۱- توسعه روز افزون قدرت دولت عثمانی تمام دول اروپا مخصوصاً جمهوری و نیز را بوحشت انداخته بود و میخواستند حکومتهای همجوار عثمانی نیرومند وقادر بدفاع از خود ومقابله با تجاوز آن کشور باشند.

روی این اصل در ۲ دسامبر سال ۱۴۶۳ م مجلس شیوخ و نیز طرح پیمان اتحاد با اوزون حسن را تصویب و **کویرینی L. Quirini** را برای اجرای این نظر بایران اعزام کرد. در ۱۳ مارس سال ۱۴۶۴م اولین نماینده اوزون حسن به و نیز رسید و شش ماه در آنجا ماند. سال بعد قاسم حسن پیامی از اوزون حسن به و نیز برد. این روابط مدتی تعطیل شد. اما پیاده شدن عثمانیها در **اوبیا Eubée** که ۲۶۴ سال در تصرف و نیزیها بود، دولت جمهوری و نیز را بر آن داشت که دوباره کویرینی را برای مذاکره بانمایندة اوزون حسن بایران بفرستد. سفیر ایرانی دیگری نیز به واتیکان اعزام شد. مجلس شیوخ و نیز تصمیم گرفت که مأمور عالی مقامی را بسفارت نزد اوزون حسن بفرستد، لذا **کاترینوزنو Caterino zeno** داماد **کالوجونس Calo Johannes** امپراطور **تربیزون Trebizond** را برای این مأموریت انتخاب کرد. (اوزون حسن نیز داماد کالوجونس بود وشاهزاده خانم **تئودورا Despina Theodora** رادر عقد نکاح خود داشت.) در دربار اوزون حسن از کاترینوزنو با نهایت گرمی پذیرائی شد و ۲۰ آوریل سال ۱۴۷۱م که **زنو** در تبریز بود، حاجی محمد فرستاده اوزون حسن برای جلب کمک ✽

کاخ باشکوه آپتیستی (Aptisti + Haft) ^۱ پذیرائی بعمل آمد .
تاجر ونیزی گمنامی که در سال ۱۵۱۴م (۹) تبریز را دیده میگوید: شکوه و
جلال اوزون حسن در تمام ایران بی نظیر بود .

اوزون حسن در ۸۸۲ هـ (۱۴۷۷ م) وفات یافت و در مدرسه نصریه
که خود بنا کرده بود مدفون گشت و پسرش یعقوب نیز بعدها در همانجا
بخاک سپرده شد .

دوازده سال حکومت یعقوب یعنی از ۸۸۳ تا ۸۹۶ هـ نسبتاً صلح و
صفا گذشت، شعرا و نویسندگان زیادی مورد حمایت و تشویق او قرار گرفتند.
ادریس مورخ کرد ^۳ منشی مخصوص او بود ، یعقوب در سال ۸۸۸ هـ در باغ
صاحب آباد قصر هشت بهشت را بنا کرد (ن ک : تاریخ یعقوب تألیف فضل الله
بن روزبهان که یگانه نسخه خطی آن در کتابخانه ملی پاریس و تعداد اوراق
آن ۱۰۵ و شماره آن ۱۰۱ است) ^۴ . تاجر ونیزی هم این قصر «آستیستی»

و طلب اسلحه و مهمات به ونیز رسید . در ۱۱ فوریه ۱۴۷۳ م **جیوزافا باربارو**
بمراهی يك دسته دوست نفری از تفنگداران و افسرانشان ، با شش عراده توپ و ششصد
قبضه تفنگ و مقدار زیادی اسلحه و مهمات بایران وارد و مشغول تعلیم و تجهیز دسته های
مختلف عساکر آق قویونلو شدند ، ترجمه و تلخیص از : دائرة المعارف الاسلامیه ، سیاست
ونیزیها ، ج ۳ ، ص ۱۴۳) .

۱- عبارت بین دوپارانتز () در ترجمه عربی نیامده . ۲- در متن فرانسه اشتباهاً
۸۵۲ نوشته شده است .

۳- ادریس بن حسام بدلیسی از امرای کرد و مورخ است، وی از ترس سیاست
شاه اسماعیل صفوی بترکیه گریخت ، سلطان بایزیدخان ثانی مقدم او را گرامی داشت .
بسال ۹۳۰ درگذشت . معروفترین اثر وی تاریخ فارسی هشت بهشت در احوال سلاطین
آل عثمان میباشد ، (تلخیص از لفت نامه دهخدا ، حرف الف ، ص ۱۵۶۲) .

۴- نام این کتاب، تاریخ عالم آرای امینی است که بوسیله پروفیسور و مینورسکی ^۵

Astibisti را تعریف کرده است. در سقف ایوان بزرگ این قصر تصویر جنگهای مهم ایران و تصاویر سفرا و غیره نقاشی شده بود. حرمسرای شاهی که در آن هزار زن سکونت داشت، در پهلوی کاخ هشت بهشت بود؛ يك میدان بزرگ، يك مسجد و يك بیمارستان که میتوانست هر روز بیش از هزار بیمار را پذیرائی کند نیز در کنار این کاخ وجود داشت (نک: اولیا، ج ۲، ص ۲۴۹).

صفویه و جنگهای ترك و ایران:

اسمعیل اول پس از اینکه میرزا الوند آق قویونلو را در شرور^۱ شکست داد در ۹۰۶ هـ (۱۵۰۰ م) به تبریز دست یافت، دولت اهلای تبریز که تعدادشان بین دو بیست الی سیصد هزار نفر بود، مذهب تسنن داشتند، مالک الرقاب جدید آنان را بقبول مذهب شیعه مجبور ساخت و در باره کسانی که از در مقاومت و معارضة برآمدند خشونت و سختگیری نشان داد (عالم آرا، ص ۳۱).

اسمعیل از آق قویونلوها بدش میآمد و بسائقه این فکر قبر گذشتگان آنانرا شکافت و استخوانهایشان را آتش زد (نک: G.M. Angiolello ✪، تاریخ یعقوب، ۲۰۶ p).

تاجرو نیز یاسی را که از کشتارها و افراط این امیر جوان به نجبا و اشراف شهر دست داده بود تعریف میکند.

اسمعیل در دنبال الوند داخل ارزنجان شد، اما الوند از سوی دیگر خود را بتبریز افکند و هنگام اقامت کوتاهش اغنیا و ثروتمندان شهر را

✪ بزبان انگلیسی ترجمه، و از طرف **Royal Asiatic Society** لندن در سال ۱۹۵۷ م منتشر شده است. قطع این ترجمه وزیری و دارای ۱۳۶ صفحه میباشد، (تلخیص از راهنمای کتاب، شماره اول، سال اول). ۱- ناحیتی است در حوالی نخجوان. شرح این جنگک ضمن معرفی «تاریخ شاه طهماسب» در شماره اول سال چهارم مجله معلم امروز آمده است.

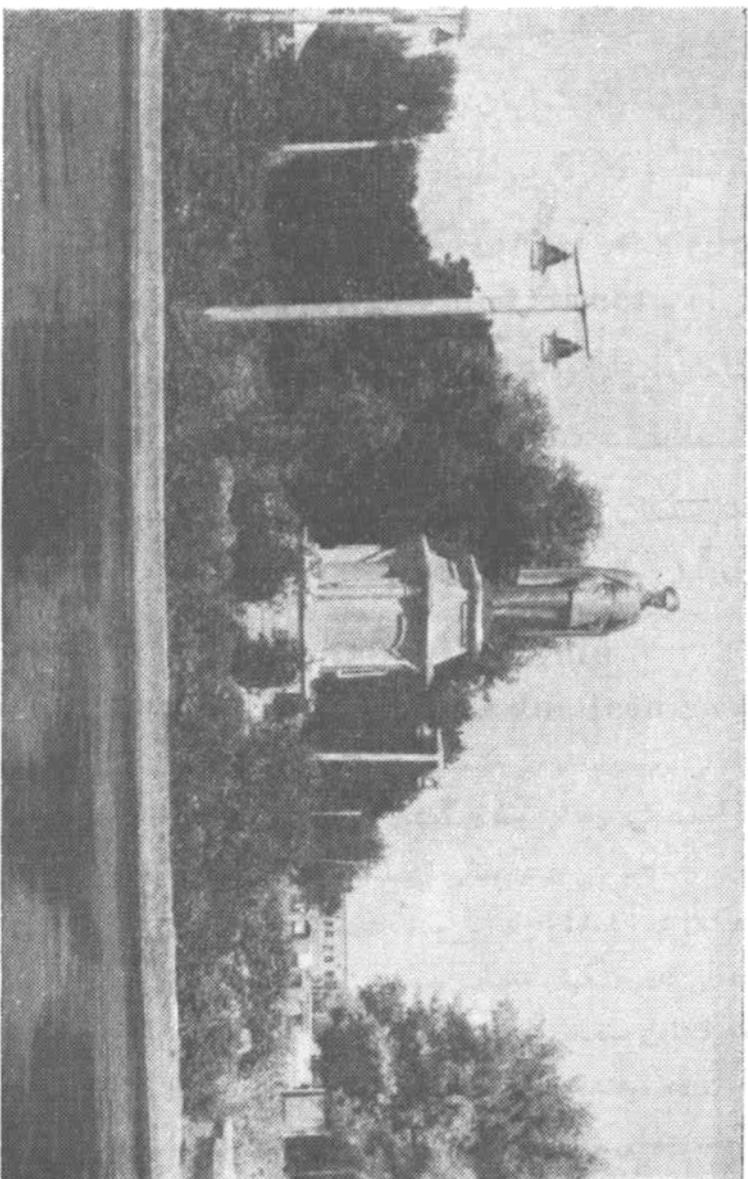
زیر شکنجه قرارداد . (عالم آرا ، ص ۳۱) .

جنگ چالديران که در دوم رجب ۹۲۰ هـ (۱۲ اگوست ۱۵۱۴ م) واقع شد راه عثمانیان را به تبریز باز کرد ، بعد از نه روز وزیر دوقکین - اوغلو^۱ و دفتر دارپیری ، در تبریز فرود آمدند ، و در ششم سپتامبر سلطان سلیم با قهر و غلبه وارد تبریز شد ، رفتار ترکان در شهر ملایم و معتدل بود (Browne : Pers . lit . in Mod . times , 77) . اما خزاین شاهان ایران را بتصرف آوردند و هزار نفر از صنعتگران ماهر شهر را بقتطنطینیه کوچاندند . و چون قشون ینی چری^۲ حاضر بادامه جنگ نبود ، لذا سلطان پس از يك هفته توقف در تبریز ، مجبور بمراجعت و عقب نشینی شد^۳ (ن ك : Hammer , G . O . R . , I , 720) .

۱- Dukagin - oghlu دوقکین زاده (محمدپاشا) فرزند آخرین پرنس خاندان Le duc Jean (امرای آلبانی) و وزیر سلطان سلیم و سلطان سلیمان خان قانونی بود ، در اواخر عمر چندسالی بحکومت حلب و مصر منصوب شد ، در سال ۹۶۲ هـ بقتطنطینیه مراجعت کرد و مدتی بعد در گذشت (قاموس الاعلام ، ج ۳ ، ص ۱۲۸۰) .

۲- ینی چری صنفی از عساگردولت عثمانی بود که در زمان سلطان اورخان غازی تشکیل شد . شماره افراد این صنف نخست شش هزارتن بود ، سپس جمع کثیری از اسرای جوانی که در جنگ‌های مختلف بدست عساگردولت عثمانی گرفتار شده و دین اسلام را پذیرفته بودند بصوف این صنف درآمدند و تعداد افراد آن تا صد هزارتن بالا رفت . این صنف نظر کرده و مورد دعا و پشتیبانی قرار گرفته حاج بکناش ولی عارف معروف بودند ، در بادی امر خدمات بزرگی بدولت عثمانی کردند ، ولی رفته رفته جرأت و عصیان آنان مانع اجرای اوامر سلاطین عثمانی شد و ناراحتی و هرج و مرج عجیبی در کشور عثمانی ایجاد کرد ، سلطان سلیم ثالث در صدد رفع شرآنان برآمد ولی توفیق این کار را نیافت ، در سال ۱۲۴۱ هـ این نظر بدست سلطان محمود خان ثانی جامه عمل پوشید و قدرت پانصد ساله عساگردولت و نافرمان ینی چری از بین رفت (قاموس الاعلام ، ج ۶ ، ص ۴۸۰۴) .

۳- برای مزید اطلاع رك: سرپرسی سایکس ، تاریخ ایران (ترجمه فخر داعی کیلانی) ، ج ۲ ، ص ۲۳۴-۲۳۱ .



مجسمه اعلیحضرت لعلیه رضاشاه پهلوی در وسط استخرمرکزی باغ گلستان تبریز

حوادث شوم سال ۱۵۱۴م موجب شد که ایرانیان احتیاط بیشتری کنند، در زمان شاه طهماسب پایتخت به نقطه دور دستی در شرق، یعنی قزوین انتقال یافت.

سفیر ونیزی آلساندری Alessandri میگوید: شاه طهماسب بعثت بخلی که داشت در پایتخت آق قویونلو محبوب نبود.^۱

در ۹۴۱ هـ (۱۳ ژوئیه ۱۵۳۴ م) سپاهیان سلطان سلیمان اول بفرماندهی وزیر ابراهیم پاشا، با صلاح‌دید و تحریک اولامه تکلو، وارد تبریز شدند، سپس باردوگاه بیلاقی اسدآباد (سعیدآباد؟)^۲ رفتند و ابراهیم پاشا به بنای قلعه‌ای در نزد شام‌غازان آغاز کرد، و حکومت آذربایجان را به اولامه^۳ که در زمان شاه طهماسب هم عهده‌دار این کار بود، وا گذاشت.^۴ در ۲۷ سپتامبر سلطان سلیمان شخصاً به تبریز رسید، سپس بساططانیه و از آنجا بی‌غدار رفت، هنگامیکه به تبریز مراجعت کرد چهارده روز بتدبیر و تنسیق شوون اداری شهر پرداخت، اما سرما سپاهیان ترك را بیازگشت مجبور ساخت، قشون ایران با استفاده از این فرصت تا شهر وان پیشروی کرد. در ۹۵۵ هـ (۲۸ ژوئیه ۱۵۴۸ م) سلطان سلیمان با تحریک القاص میرزا برادر شاه طهماسب، بار دیگر به تبریز آمد و پنج روز در آنجا توقف کرد، تا کتیک جنگی ایرانیان عبارت بود از نابود کردن آنوقه قشون مهاجم، و بدین جهت ترکان از کرسنگی، برای باردوم، به عقب نشینی مجبور شدند. در «هفت اقلیم» آمده که سلطان هر جارا بقهر می‌گرفت سربازان

۱- همین کتاب، ص ۲۴۳. ۲- منجم باشی درج ۳، ص ۴۹ سعیدآباد نوشته. ۳- در

ترجمه عربی اشتباهاً «اولامه»، را «علماء» ترجمه کرده و نوشته: «حکومت آذربایجان را

بعلمائی وا گذاشت که در زمان طهماسب بر آن بودند». ۴- عالم‌آرا، ج ۱، ص ۶۸

تا سه روز حقتاراج داشتند ، دربارهٔ تبریز این تاراج سه‌روزه را قدغن کرد ، اما با وجود این فرمان ، اهالی تبریز در گوشه و کنار از کشتن ترکان دست برنمیداشتند .

القاص میرزا سلطان را بقتل عام یا باسارت گرفتن مردم تبریز ترغیب می نمود اما سلطان خواهش او را نپذیرفت ، مسیو دارامون D'Armon سفیر فرانسوی اول که تصرف شهر را بدست سپاهیان عثمانی ، مشاهده کرده ، مدعی است که سلطان تبریز را زیر حمایت خود گرفته بود (Voyage, p.83). در ۹۶۲ هـ (۲۹ ۱۵۵۵ م) در آماسیه Amasia^۱ نخستین قرارداد صلح بین ایران و ترك منعقد شد و قریب سی سال دوام یافت (☆ Hammer II, 112, 120, 269 ؛ عالم آرا ، ۴۹-۵۹).

در ۹۹۳ هـ (۱۵۸۵ م) اوزدمیرزاده عثمان پاشا ، وزیر اعظم سلطان مراد سوم ، بفرماندهی چهل هزار مرد جنگی روی به تبریز نهاد ، در ضمن راه جغاله زاده حاکم وان با شش هزار نفر بدو ملحق شد ، سپاه ترك از راه چالديران و صوفیان گذشته تا شام غازان پیش رفت ، حاکم ایرانی شهر ، علیقلی خان دفاع مردانه‌ای نموده پس از قتل سه هزار تن از عساکر جغاله زاده شبانگاه عقب نشینی کرد؛ سپاه عثمانی در ماه سپتامبر وارد تبریز شد ، و چون عدهٔ زیادی از عساکر ترك بدست اهالی کشته شده بودند ، شهر سه روز مورد قتل و غارت قرار گرفت ؛ اما حمزه میرزا ولیعهد ایران در حوالی شهر منتظر فرصت بود و با حملات ناگهانی خود ، عساکر ترك را آنی راحت‌نمیگذاشت و خسارات فراوانی بآنان وارد میساخت . عثمان پاشا برای دفاع از شهر ، به بنای قلعهٔ مربعی آغاز کرد ، طول باروهای آن ۱۲۷۰۰ ذراع (آرشین معماری

۱- آماسیه بخشی است از ولایت سیواس که مرکز آن قصبهٔ آماسیه نام دارد.

مکه - اولیا) بود و بنای آن درسی و شش روز پایان پذیرفت، محل قلعه را عالم آرا در داخل شهر، جای دولتخانه قدیم؛ و اولیا در حوالی خیابان شاه نوشته است. پادگان قلعه ۴۵۰۰۰ تن بود، جعفر پاشای اخته حاکم شهر معین شد.

در ۲۹ اکتوبر سال ۱۵۸۵ م عثمان پاشا در گذشت و در بستر بیماری جفالمزاده را جانشین خود و فرمانده عساکر ترک تعیین کرد. جفاله زاده نخست بر ایرانیان غلبه جست، ولی بزودی در شهر محاصره شد.

«چندی بعد فرهاد پاشا از طرف سلطان عثمانی مأمور فتح آذربایجان گردید^۱، و پس از چهل و هشت جنگ، دست از محاصره پادگان شهر برداشت (نک: Hammer, II, 354) و شاه عباس بنا بر قرارداد شوم صلح ۹۹۸ هـ (۱۵۹۰ م) شهر هائیرا که ترکان در ماوراء قفقاز و مغرب ایران گشوده بودند ترک گفت و از این زمان پای ترک در تبریز عملاً استوار شد. اما ایرانیان از پایتخت دیرین خود دل برنگرفتند.

اولیا چلبی آمار آثار عثمانی، مخصوصاً بناهای هائیرا که جعفر پاشا در تبریز و حوالی آن برپا ساخته بود در سیاحتنامه خود آورده است.

بی نظمی و آشوبی که سپاهیان ترک در اوائل سال ۱۶۰۳ م راه انداختند ضعف سلطان محمد سوم را آشکار ساخت، شاه عباس بطور ناگهانی اصفهان را ترک گفت و دوازده روز بعد وارد تبریز گردید. علی پاشا در حوالی حاجی حرامی، دوفرسخی تبریز، شکست خورد و پس از این شکست قلعه

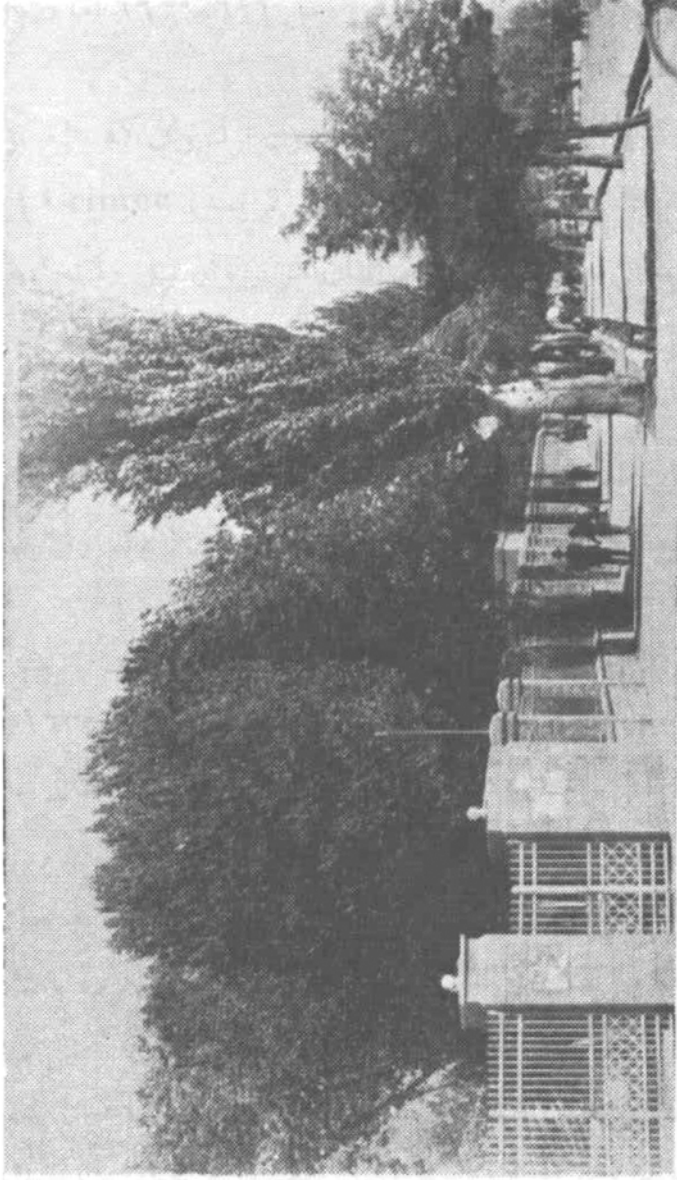
۱- ج ۱، ص ۳۱۰. ۲- تاریخ سریرسی سایکس (ترجمه فخرداعی کیلانی)، ج ۲،

ص ۲۴۸-۲۴۷؛ منجم باشی؛ ج ۳، ص ۲۰۹-۲۰۶؛ عبارت بین دو گیومه «» بوسیله مترجم بمتن افزوده شده است.

تسلیم شد، عامل شاه عباس در حق دشمن شکست خورده ارفاق و اکرام نمود (ن ک: بشهادت تکتندر Tectander که آنوقت در تبریز بود).

اما اهالی تبریز که تعصب تشیع چشم آنها را گرفته بود حرمت قرابت و صداقتی را که در مدت بیست سال توقف عسا کر عثمانی، بین آنان مؤکد شده بود رعایت نکردند و در داخل و خارج شهر عده زیادی از ترکان را بخاک و خون کشیدند. شاه عباس اول مردم را بتخریب و امحاء آثار حکومت عثمانی دعوت کرد، و در ظرف چند روز، قلعه‌ای که بوسیله عثمانیان ساخته شده بود مانند منازل و مساکن ایشان نابود گردید، همچنانکه کاروانسراها و دکاکین و گرمابه‌ها و غیره نیز بکلی از بین رفت (عالم آرا، ص ۴۴۱، ۴۵۱).

در ۱۰۱۹ هـ (۱۶۱۰ م) یعنی زمان سلطان ضعیف، احمد سوم، ترکان دوباره بفکر هجوم به تبریز افتادند، قشون ترک بفرماندهی وزیر اعظم مراد پاشا ناگهان در حوالی تبریز پیدا شد، اما شاه عباس اول خود را آماده ساخته بود، دفاع شهر را بحاکم آن پیربداغ خان سپرد و خود در استحکامات شمالی کوه سرخاب موضع گرفت. جنگی رخ نداد، ترکان بعلت کمی آذوقه بزحمت افتادند و در حینیکه بین شاه عباس و مراد پاشا پیکهائی رد و بدل میشد، سپاهیان ترک عقب نشستند؛ این هجوم ترکان باعث شد که بسرعت قلعه محکمی در تبریز ساخته شود، ایرانیان جای قلعه قدیم ترکان را بجهت طغیان آب مهرانزود مناسب ندیدند و قلعه جدید در نزدیکی کوه سرخاب در محله ربع رشیدی بنا گردید، و مصالح ساختمانی آن از ویرانه کاخهای قدیمی بخصوص از شام‌غازان گرفته شد (عالم آرا، ص ۵۸۴، ۶۰۱). همچنین در نتیجه این جنگ آزمائی بیهوده مراد پاشا معاهده ۱۰۲۲ هـ (۱۶۱۲ م)



در ورودی باغ گلستان ، این باغ هنگام شهر داری محمدعلی خان کریت در گورستان
تاریخی گچیل احداث شده است .

بسته شد و ایران توانست وضع را بآنچه در زمان شاه طهماسب و سلطان سلیمان بود باز گرداند (عالم آرا، ص ۶۱۱-۶۰۰). اما درباره تعیین خطوط مرزی مشکلاتی پیش آمد.

در ۱۰۲۷ هـ (۱۶۱۸ م) قشون ترك وان که بالغ بر (۶۰۰۰۰) تن بودند با تحریض یکی از رؤسای تاتار کریمه (Crimée) بطور ناگهانی بآذربایجان هجوم آوردند ایرانیان تبریز و اردبیل را تخلیه کردند، ترکان که از حیث آذوقه در مضیقه بودند پس از تجدید قوا، باردیگر تا سراب پیش رفتند، قرچقای KarĀkai خان سپهسالار تبریز ترکان را در سراب شکست سختی داد و در نتیجه معاهده دیگری منعقد شد که شرائط معاهده سال ۱۰۲۲ هـ را مؤکد ساخت (عالم آرا، ص ۶۶۱-۶۵۶؛ Hammer: II, 773).

پس از درگذشت شاه عباس اول نزاع بین ترك و ایران شدت یافت، و در زمان شاه صفی جانشین وی، یعنی ۱۰۴۵ هـ (۱۶۳۵ م) سلطان مراد چهارم بآذربایجان لشکر کشید و در ۱۲ سپتامبر همان سال داخل تبریز شد، منظور از این جنگ بیشتر تخریب بود تا فتح، پس قشون خود را بتخریب شهر فرمان داد، و بدین طریق شهر ویران گردید، چون فصل زمستان نزدیک بود لذا بیش از سه روز در تبریز توقف نکرده با شتاب تمام بسوی وان باز گشت، در بهار آینده ایرانیان برای دست یافتن بسرزمینهای خود دوباره تا ایروان پیش رفتند، و در ۱۰۴۹ هـ (۱۶۳۹ م) بموجب قراردادی خطوط مرزی ایران که تا کنون باقی است تضمین شد. حاجی خلیفه واقعه سال ۱۰۴۵ هـ را بچشم خود دیده و میگوید^۱ بعد از تخریبی که سلطان مراد

۱- رك : منجم باشی، ج ۳، ص ۶۴۶-۶۴۴. ۲- نگارنده تمام مشاهدات حاجی خلیفه را از جهاننما ترجمه کرده، و این ترجمه در شماره ۵ سال ۲ مجله معلم امروز چاپ تبریز، طبع شده است.

چهارم بدان دست زد باروهای قدیم شهر نابود شد و فقط نشانه‌هایی از ابنیه قدیمه در گوشه و کنار نمایان بود، (جهان‌نما، ص ۳۸۱) و همچنین شام‌غازان هم از تخریب نرسد و یگانه جایی که دست زده نشد مسجد اوزون حسن بود، حتی سربازان بریشه کن ساختن درختان میوه نیز اقدام کردند و بعلت کمی عده‌شان بقلع بیش از عشر درختان موفق نگردیدند. در آن هنگام حال شهر چنین بود اما چند سال بعد که عده‌ای از جهانگردان آنرا دیده‌اند، نوشته‌اند که شهر از نو آباد شده و پیشرفت کرده است.

در زمان عباس ثانی در حدود ۱۰۵۷ هـ (۱۶۴۷ م) اولیا چلبی آمار مفصلی از تبریز ذکر نموده، میگوید: در آن شهر ۴۷ مدرسه، ۴۰۰ مکتب، ۲۰۰ کاروانسرا، ۱۰۷۰ باب از منازل اعیان، ۱۶۰ تکیه برای دراویش و ۴۷۰۰۰ باغ یا گردشگاه عمومی و غیره وجود داشت. تاورنیه **Tavernier** در حدود همان عصر می نویسد: علی رغم تخریب مراد چهارم «شهر از نو کاملاً آباد شده است»^۱.

۱- تاورنیه مسافر فرانسوی که در سال ۱۶۳۶ م از تبریز گذشته مینویسد «... تبریز شهرست بزرگ و پرجمعیت و تجارتگاه، عمارات غالباً از خشت خام و با طاق خشتی مسقف میباشد، صنعتگر زیادی از غرب و بومی در شهر تبریز متوطن‌اند، صنعت دباغی بخصوص ساغری‌سازی در تبریز رواج کامل دارد، چکمه‌ها و کفش‌ها از ساغری که از پوست خر یا قاطر است دوخته باطراف میبرند.

مسجدی در تبریز دیدم بسیار عالی ولی چون بانی آن سنی بوده اهل ایران آنرا محترم نمیدارند و نماز در آن نمیگزارند، کنبد این مسجد از خارج با کاشیهای ملون مزین است، در داخله کنبد باطلا و لاجورد آیات قرآنی را کتیبه کرده و انواع گل و بوته مرتسم است، در دو طرف مدخل این مسجد دو مناره باریک بلند ساخته شده است با وجود اینکه مناره‌ها چندان قطری ندارند مجوف‌اند و ظاهر آنها کاشی است. در میدان بزرگ تبریز چنانکه

در ۱۶۷۳ م یعنی روز کار شاه سلیمان اول شاردن ^۱Chardin (ج ۲ ، ص ۳۲۸) مینویسد: تبریز ۵۵۰۰۰۰ نفوس [البته در این عدد مبالغه

در شهرهای بیکلریکی نشین ایران متداول است دو مرتبه نقاره خانه میزند، در حوالی شهر تبریز سر راه اصفهان در دامنه کوهی پلی وجود دارد که طولش پنجاه ذرع و طاقهای پل بسیار مرتفع و عالی ولی روبانهدام است . چنین معروف است که یکی از ملاهای تبریز قبل از سفری که شاه عباس بزرگ باین شهر نمود بنای این پل را نمود ، وقتیکه شاه عباس از آنجا گذشت سؤال کرد که این پل عالی که در غیر محل و موقع خود ساخته شده بانی آن که بوده و در محلی که رودخانه بلکه نهی نیست برای چه این پل را بنا نموده ؟ حضار معروض داشتند که فلان ملا این پل را بنا کرده، شاه عباس او را احضار و علت این کاریبوده را سؤال کرد . ملا گفت خبر آمدن شامرا شنیدم خواستم تا بدینوسیله معروف حضرت شاه شوم... ، (نقل از مرآت البلدان، ج ۱ ، ص ۳۵۲).

۱- شاردن مینویسد : « . . . تبریز بزرگترین شهرهای ایران و بعد از اصفهان چه از حیث عظمت و جمعیت و چه از لحاظ مکتب و تجارت اول شهر این مملکت است ، این شهر بارو و حصار ندارد و به نه محله منقسم است ، اهالی تمام محلات مثل سایر شهرهای ایران دو فرقه اند : حیدری و نعمتی ، پاتزده هزار خانه و پاتزده هزار دکان دارد اگر عمارتش عالی نیست ولی بازارهایش از سایر بلاد آباتر و سقفهای آنها بلندتر است ، آمد و شد مردم در این بازارها و کثرت مال التجاره دلیل بر کمال آبادی شهر است، بهترین بازار که بشکل هشتی (مثنی) بنا شده و محل جواهریانتست فیصربه نام دارد و حسن نام از سلاطین آذربایجان در سال ۸۵۰ هجری بنا کرده است. (حسن آق قویونلو در سال ۸۷۳ بخت نشسته و گمان میرود شاردن در تاریخ بنای هشتی اشتباه کرده است) . سبب کاروانسرای دایر در این شهر هست و کوچکترین آنها گنجایش سیصد نفر مسافر را دارد، قهوه خانه های متعدد در اغلب کوچه های شهر دیده میشود که علاوه بر قهوه و قلیان، شربت کوکنار هم بهر که مایل باشد می دهند. مساجد معظم تبریز آنچه بشماره آمده دو بست و پنجاه است ، از آن جمله یکی مسجد علی شاه است که الحال خراب میباشد. چند سال قبل مرتبه تختانی آنرا تعمیر نمودند و مناره او که بلندترین مناره های مساجد تبریز است نیز تعمیر شد. شخص که از راه ایروان به تبریز می آید اول بنائی که از شهر بچشم او بر می خورد مناره این مسجد است. مقبره غازان خان نیز اکنون در تبریز موجود ولی خراب است ، مناره ای بر سر مقبره او باقیست که مناره غازان خان

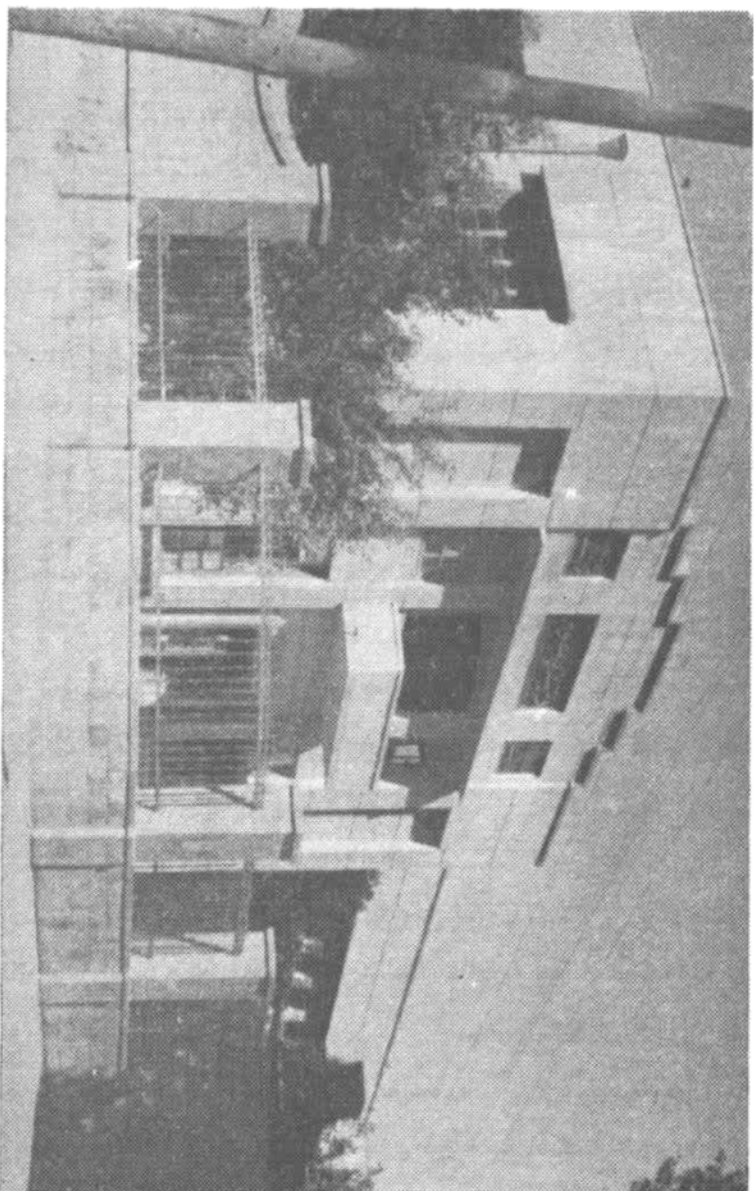
شده]، ۱۵۰۰۰ خانه و ۱۵۰۰۰ دکان داشت و شهر مهم بزرگی بود که اکثر

نامیده میشود.

مسجد دیگری هم یکی از سلاطین تبریز بنام جهان‌شاه بنا کرده، سه مریضخانه در شهر وجود دارد که اطباء و کارکنان آنها نهایت مواظبت را در معالجهٔ بیماران بکار می‌برند، بیماران شب را در مریضخانه نمی‌مانند، اما دوا و غذای آنها مجانی است. در کنار شهر بالای کوه کوچکی معبد بسیار فشنک محقری واقع شده که بمعبد عین‌علی موسوم است، این معبد جای عبادت و تفریح اهل تبریز است. ویرانه‌های قلعهٔ رشیدیه نیز در بیرون شهر نه‌ودار است. شاه عباس صد سال قبل بتعمیر قلعهٔ رشیدیه پرداخت و آنرا بحالت نخستین رسانید ولی پس از وی شاهان دیگر صفوی تعمیر آنرا مصلحت ندیده بحال خود گذاشتند تا ویران شد. مسجد بسیار عالی دیگری نیز که اغلب بنای آن از قطعات بزرگ سنگ مرمر شده بحالت خرابه در وسط شهر میباشد چون بنای این مسجد را عثمانیها کرده‌اند اهل ایران عمداً در حفظ این بنا اهمال نموده‌اند.

در بیرون شهر تبریز در سمت جنوب خرابه‌ایست که گویند سلاطین قدیم در آنجا عمارتی عالی داشتند، و در طرف مشرق آثار بنای دیگری نمودار است که ارامنه گویند خسرو پرویز صلیبی را که حضرت عیسی بر آن کشیده شده بود باخود به تبریز آورد و در همانجا زیر خاک پنهان کرد.

میدان تبریز از میدانهای سایر شهرها حتی اصفهان بزرگتر و وسیعتر است. عثمانیها از قراریکه در تواریخ خود ثبت کرده‌اند بارها سی هزار قشون در این میدان بجنگ آماده کرده‌اند. اکنون که من در تبریز هستم هر شب پس از غروب عدهٔ زیادی از الواط و اراذل شهر در این میدان جمع و مشغول لهو و لعب میگرددند، گاهی عصرها کشتی گیرها و میمون بازها و فوج بازها و کرک بازها جمعیت زیادی دور خود جمع کرده اسباب تماشا و عیش آنها را فراهم می‌آورند. اهالی تبریز میل مخصوصی برقص کرک دارند و چون کثرت میل آنها برقص کرک معلوم همهٔ اهل ایران شده، هر کجا کرکی تربیت میکنند که میتواند برقصد، به تبریز می‌آورند و کرکهای تربیت شدهٔ خوب تا پانصد تومان خرید و فروش میشود. خلاصه این میدان روزها محل سکناي بعضی از کسبه است که شغلشان منحصر بفروش بقولات و حبوبات است. تبریز میدان دیگری هم دارد بنام جعفرپاشا که اکنون مسلخ شهر در آنجاست. کمال میل را داشته که



دیرستان منصور که در سال ۱۳۳۷ ش هنگام ریاست فرهنگ آقای صادقی براد بنا شده.

ضروریات زندگی در آن پیدا میشد ، وانسان میتواندست باخرج اندك بخوشی

❖ جمعیت واقعی شهر تبریز را بدانم ، عده‌ای از اعیان و اشراف شهر گفتند دو کرو رو یکصد هزار نفر است ولی اگر نصف این رقم اغراق باشد یقیناً از غرب و بومی تعداد جمعیت شهر بیش - صد هزار نفر میرسد .

مال التجاره شهر عبارت از محصول همه کارنجات اروپا و آسیا است ، در خود تبریز نیز پارچه عمامه‌ای که بزرگان بسر خود می‌بندند بافته میشود . یکی از تجار شهر میگفت سالانه شش هزار تنگه پارچه‌های حریر محصول شعر بافخانه‌های تبریز بخارج میرود ، مال التجاره این شهر باغلب بلاد عثمانی و مسکو و تاتارستان و هندوستان و سواحل دریای سیاه صادر میشود . لوازم زندگی و معاش در تبریز فراوانست و شخص با خرج کم در تبریز در نهایت آسودگی میتواند زیست بکند . از دریای خزر انواع ماهیها را به تبریز می‌آوردند ، نان هرمنی هشت لیارد است (هر لیارد معادل یکصد دینار) ، اقسام طیور و گوشت شکار و میوه‌ها از هر قبیل و شراب و علوفه چهارپایان از اغلب بلاد ایران از ان تراست ، سبزیها مخصوصاً مارچوبه اطراف شهر قیمتی ندارد . در فصل تابستان آهوی زیادی صید میشود . در نهرها و رودخانه‌ها مرغابی زیادی شکار میکنند . اهل ایران بالطبع بشکار مایل نیستند خاصه اهل تبریز که شکار را بیشتر بجهت مشغولیت و تفریح خاطر مینمایند نه بجهت بدست آوردن گوشت شکار ، مثلاً یکجور طرلانی تربیت میکنند که صید عقاب میکند ، من خود در یکی از این شکار گله‌ها بودم قوش طرلان در وقت پریدن اوج میگردد ، پروازش تندتر از عقابست و از بالا بسمت عقاب حمله می‌آورد و با چنگال بکله او میکوبد ، اگر بضربت اول او را نینداخت مجدداً پرواز کرده بالا میرود و چندین مرتبه این عمل را تکرار میکند تا آخر عقاب را از پا در می‌آورد ، گاهی هم دیده شده است که عقاب چنگالی بکله طرلان زده است که هر دو مرده بزمین افتاده‌اند . معروف است که شصت نوع انگور در باغهای تبریز بعمل می‌آید . در چند موضع نزدیک شهر تبریز معادن مرمر سفید دیده میشود خاصه مرمر یکی از آن معادن چندان شفافست که ضخامت آن هر چه زیاد باشد روشنائی از آن نفوذ میکند ، گویند این مرمر آب چشمه‌ایست که بعد از بیرون آمدن از چشمه منجمد میگردد و مرمر میشود . از قرار مشهور دو معدن دیگر در اطراف شهر تبریز هست ، یکی معدن طلا و دیگری معدن نمک و چندین سال است که در معدن طلا کار نمیکنند زیرا که دخل آن مساویست با خرجی که مینمایند و چیزی زیاد تر عاید نمیشود . چندین چشمه آب معدنی من خود در حوالی تبریز ❖

و راحت زندگی کند. و کاپوسنها^۱ در آنجا مرخصخانه‌ای داشتند^۲ که مورد توجه و حمایت حکام بود، و فرمانروایان قارص، ارمنستان، مراغه، اردبیل و بیست سلطان یعنی حاکم محلی از بیگلربیگی^۳ تبریز فرمان میبردند.

پایان صفویان و نادر:

هجوم افغانها در ایران آشوب بزرگی برپا ساخت، طهماسب وارث تخت و تاج ایران که از اصفهان گریخته بود بسال ۱۱۳۵ هـ (۱۷۲۲ م) در تبریز پادشاهی خود را اعلان کرد.

هنگامیکه طهماسب دوم بموجب معاهده ۱۷۲۳ م ولایات بحر خزر را بروسیه وا گذاشت^۴، دولت ترك اظهار کرد که من باب احتیاط ناچار است سرزمینهای مرزی بین تبریز و ایروان را اشغال کند.

دینم، بهترین آنها آب معدنی بارنج است که در یکفرسخی تبریز میباشد. حکومت تبریز و توابع او از اولین حکومتهای ایران محسوب میشود، هر کس سپهسالار است و اختیار کل عساکر پادشاه ایران بدست اوست حکمرانی تبریز را هم اومی نماید، مالیات تبریز و توابع که بخرانه پادشاه باصفهان فرستاده میشود غیر از فروعات و عوارض یکصدوسی و پنج هزار تومان است، حاکم تبریز ملقب به بیگلربیگی میباشد، همیشه هزار سوار باید در تبریز نگاهدارد، خوانین قارص، ارمیه، مراغه و اردبیل که یازده هزار سوار در تحت حکومت آنهاست مطیع بیگلربیگی تبریز میباشند. در این وقت طهماسب بیگ نایب الحکومه تبریز بجای پدرش منصور خان سپهسالار که در اصفهان است حکومت تبریز میکند، دیدنی از نایب الحکومه نمودم... (تلخیص از مرآت البلدان، ج ۱، ص ۳۶۱-۳۵۴).

ناگفته نماند که آقای محمدلوی عباسی در دو سال اخیر چهار جلد از سیاحتنامه شاردن را ترجمه و بطور نفیسی طبع و تقدیم عالم مطبوعات کشور نموده اند که الحق در خور تقدیر است. خواننده عزیز برای استفاده کامل و بیشتر میتواند بدانها رجوع فرماید.

۱- Capucins ۲- در ترجمه عربی بعوض عبارت اخیر نوشته: «کاتولیکها در آنجا دبری داشتند». ۳- در متن فرانسه «بگلربیگی» آمده. ۴- برای مزید اطلاع رک: سرپرسی سابقس، تاریخ ایران، ترجمه ف. د. ج ۲، ص ۳۳۵-۳۳۴.

قشون ترك پس از سقوط ایروان و نخجوان و مرند در پائیز ۱۱۳۷ هـ (۱۷۲۴ م) به تبریز رسید، فرماندهی قشون با سرعسكر عبدالله پاشا کوپریلی بود، ترکان محله‌های دوه‌چی و سرخاب را که قبلاً اردوگاه سلیم اول بود اشغال کردند، و ایرانیان در شام‌غازان موضع گرفته مقاومت نمودند، ترکان موفقیت‌هایی بدست آوردند ولی بعلت فرا رسیدن زمستان ناچار یکماه تمام نشده، پس نشستند، و در بهار آینده کوپریلی بفرماندهی ۷۰۰۰۰ نفر بازگشت، چهارروز بمحاصره شهر پرداخت، البته با سماجت^۱ جنگ میکردند، ایرانیان ۳۰۰۰۰ و ترکان ۲۰۰۰۰ تن کشته دادند، و بقیه پادگان ایرانی که ۵۰۰۰۰ نفر^۲ بیشتر نبود بسرعت بسوی اردبیل عقب‌نشینی کرد^۳ (علی حزین: چاپ Belfour، ص ۱۵۳؛ Hanway: II, p. 229).

معاهده ۱۱۴۰ هـ (۱۷۲۷ م)^۴ که اشرف افغان با ترکان منعقد ساخت مالکیت دولت عثمانی را بقسمت شمال غربی ایران تا سلطانیه و ابهر تأیید کرد. بعد از دو سال نادرشاه قشون مصطفی پاشا را در سهیلان (عامیانه: ساوالان یا سنخ کوپرو) نزدیک تبریز شکست داد و در هشتم^۵ محرم ۱۱۴۲ هـ

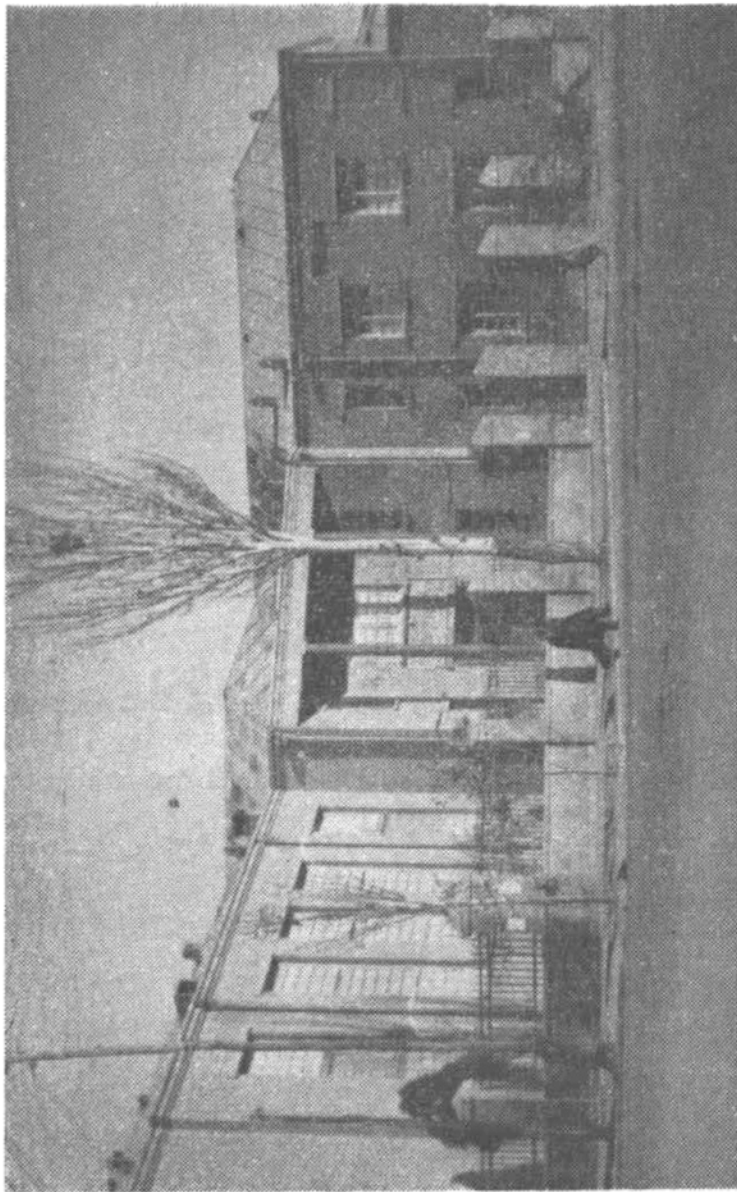
۱- ترجمه s'acharner در عربی قتال الیانس آمده . ۲- در ترجمه عربی اشتباهاً ۷۰۰۰ نفر نوشته شده . ۳- س . پ . س : تاریخ ایران (ترجمه فخر داعی گیلانی)، ج ۲ ، ص ۳۴۱ - ۳۴۰ ، شجاعت و شجاعت مردم تبریز را می ستاید . صاحب تاریخ حزین در این باره مینویسد : پس از آنکه تبریزیان از ستیز و آویز عاجز آمدند و رومیان بشهر ریختند ، شمشیرها آخته تا پنجروز در کوچه و بازار قتال کردند ، تا آنکه رومیان از محاربه ایشان بتنگ آمده ندا در دادند که ترك جنگ کرده با اطفال و عیال و مال آنچه توانید برداشته سلامت از شهر بیرون روید ، قریب به پنج هزار کس که از تمامی خاق بیشمار آتشبر مانده بودند بدستی شمشیر و بدستی دست عیال خود گرفته از میان سپاه روم بیرون رفتند و آنگونه مردی و تهور از عوام شهری در روزگار کمتر واقع شده باشد . ص ۷۴ ، چاپ سوم- ۱۳۳۲ ش . ۴- برای مزید اطلاع رك : سرپرسی سایکس ، تاریخ ایران ، ترجمه ف . د . ج ۲ ، ص ۳۴۳-۳۴۲ . ۵- در ترجمه عربی اشتباهاً دوم نوشته .

(۱۷۲۹م) بشهر وارد شد و رستم پاشا حاکم هشتروود را اسیر گرفت .
 اغتشاشات درونی ترکیه طهماسب را بفکر حمله مجدد انداخت ولی
 در جنگ قوریجان^۱ نزدیک همدان شکست خورد .^۲ سرعسکر علی پاشا در
 زمستان ۱۱۴۴ هـ (۱۷۳۱م) به تبریز برگشت و در آنجا یک مسجد و یک
 مدرسه بنا کرد . کمی بعد یعنی در ۱۶ ژانویه ۱۷۳۲م ایرانیان بموجب
 قراردادی برای حفظ تبریز و نواحی غربی ایران اراضی شمالی رود ارس را
 بیاب عالی وا گذاشتند . چون تبریز زیر اشغال علی پاشا بود ، لذا باب عالی
 برخلاف میل قلبی خود^۳ با اعاده آن بایران موافقت کرد ، و امضای این
 قرارداد سبب عزل وزیر اعظم گردید (Hammer : IV, 281) و همچنین
 از دست دادن بلاد ماوراء قفقاز برای خلع طهماسب دوم وسیله ای بدست
 نادر داد .

پس از شکست نادر در حوالی بغداد ، رستم پاشا دوباره به تبریز استیلا
 یافت . در ۱۷۳۴م نادر عازم تبریز شد و در نتیجه فتوحاتی که در ولایات ماوراء
 قفقاز بعمل آورد ، در ۱۱۴۹ هـ (۱۷۳۶م) قراردادی بین ایران و ترك منعقد
 شد که وضع را به آنچه در ۱۰۴۹ هـ (۱۶۳۹م) بود برگردانید.^۴

در اواخر روزگار نادر هر چه و مرج جدیدی آغاز شد و اهالی تبریز
 را بسوی مرد ناشناسی که خود را سام میرزا میخواند کشاند . در گذشت
 نادر در ۱۱۶۰ هـ (۱۷۴۷م) برای باب عالی فرصتی بود که در کارهای ایران
 دخالت کند مخصوصاً موقعیکه رضاخان پسر فتحعلی خان دیوان بیگی تبریز

۱- در تواریخ فارسی «کوریجان» نیز نوشته شده . ۲- ترك : ج ۲ ، ص ۲۹-۳۲ ؛ س . پ . س : تاریخ ایران ، ترجمه ناصرالملک قراگوزلو ، ص ۱۵۰-۱۴۹ . ۳- در ترجمه عربی «پس از تردد زیاد آمده . ۴- ترك : سرجان ملکم ، تاریخ ایران ، ج ۲ ، ص ۳۲-۲۹ ؛ س . پ . س : تاریخ ایران ، ج ۲ ، ص ۳۶۳-۳۶۱ .



دانشسرای پسران تبریز که در ۱۳۱۵-۱۸ ش برجای سر بازخانه قدیم بنا شده است .

بازرض روم رفته خواهش کرد که دولت ترك بیکی از فرزندان نادر که طالب تخت و تاج است کمک کند (Hammer:IV,474) ، اما دولت ترك در این باره کمال بیطرفی را نشان داد .

نادرشاه هنگام ترك آذربایجان ، آنجا را پیسرعموی دلیر خود امیر ارسلان خان که سی هزار مرد زیر فرمان داشت ، سپرد. این امیر با ابراهیم خان برادرزاده نادر کمک کرد تا برادر خود عادل شاه (سلطان علی شاه) راشکست داد ، اما ابراهیم ناجوانمردی کرد و دوست وهم‌بیمان خود را بطور ناگهانی بقتل رسانید ، و صد و بیست هزار سر باز گرد آورده پس از شش ماه توقف در تبریز روز هفتم ذی القعدة ۱۱۶۱ هـ رسماً خود را پادشاه خواند (تاریخ بعد نادریه: چاپ O.Mann ص ۳۶، ۳۷)، اما دیری نگذشت که شاه رخ نوه نادرشاه او را از پای در آورد .

از تاریخ آذربایجان در زمان حکومت خانواده کریمخان زند اطلاع بسیار کمی در دست است. آزادخان افغان نخستین امیر این سرزمین بود، محمد حسن خان قاجار در ۱۱۷۰ هـ (۱۷۵۶ م) آذربایجان را از او گرفت^۱ در

۱- در متن اشتباهاً محمدحسین خان ذکر شده ؛ شرح تصرف آذربایجان بدست محمد حسن خان در سال ۱۱۷۰ هـ در (ص ۱۴۶-۱۴۵) تاریخ زند تألیف دکترهادی هدایتی تهران ۱۳۳۴ش آمده ؛ نادر میرزا سال تصرف تبریز را (۱۱۷۱) نوشته است (تاریخ تبریز ، ص ۱۷۷) .
 ۲- در متن فرانسه پس از عبارت : « محمد حسن خان قاجار در ۱۱۷۰ هـ (۱۷۵۶ م) آذربایجان را گرفت ، چنین آمده : « بعد فتحعلی افشاراموی مراغه و تبریز را تسخیر کرد ، کریمخان بجلو وی شتافت (۱۱۷۳ هـ) مصادف با پائیز ۱۷۵۸ م ، اما فتحعلی در تبریز پناه جست. در پائیز بعد کریمخان باز گشت و با حمله ای آذربایجان را اشغال نمود و پس از يك محاصره هفت ماهه ارمیه را بتصرف آورد (رك : میرزا صادق نامی ، تاریخ کیتی کشا ، نسخه کتابخانه ملی پاریس - Sup-pers ، ۱۳۷۴ ، ورق ۳۰) ، این قسمت از ترجمه عربی افتاده است.

سال بعد کریمخان زند فتحعلی خان افشار حاکم ارمیه را شکست داد و قسمت بزرگی از آذربایجان را فتح کرد (Malcolm: Hist of Persia)^۱. در ۱۷۸۰م زلزله خسارت فراوانی به تبریز وارد ساخت.

قاجاریه:

آغامحمدخان مؤسس سلسله قاجاریه در اواخر سال ۱۲۰۵هـ (۱۷۹۰م) برای اشغال آذربایجان عازم آن سامان شد، در بین امرائیکه با استقبال وی آمدند یکی هم حسین خان دنبلی حاکم خوی بود (نک: ماده کرد). آغامحمدخان تبریز را به متصرفات خود منضم ساخت^۲. در ۱۲۱۱هـ (۱۷۹۶م)

۱- سرجان ملکم: تلخیص ایران، ج ۲، ص ۶۴ تا ۷۳؛ دکتر هادی هدایتی: تاریخ زندیه، ص ۱۳۶، ۱۲۴، تهران ۱۳۳۴ ش. نادر میرزا: تاریخ تبریز، ص ۱۷۷ تهران ۱۳۲۳ ق. ۲- آغا محمد خان در سال ۱۲۰۵ هـ عازم آذربایجان شد، نخست سلیمان خان را با شهزادتن مأمور تأدیب و غارت طالش ساخت، سپس از راه خلخال بسراب آمد، صادق خان شقاقی آماده مقاومت شد اما در حمله اول شکست خورده پا بفرار نهاد و با ابراهیم خلیل خان جوانشیر حاکم قراباغ پناه برد. آغا محمدخان روی باردیل آورد، مصطفی خان حاکم قراجه داغ از استقبال و هدایای نفیسی بخدمتش تقدیم کرد؛ آغا محمدخان مصطفی خانرا مورد محبت قرارداد و قصد قراجه داغ کرد؛ در اشکنبر حسینقلی خان دنبلی بخدمت آغامحمدخان پیوست و شاه قاجار حکومت تبریز و خوی را باو وا گذاشت و فرمان داد زن او که دختر ابراهیم خلیل خان بود، همیشه در قزوین اقامت گیرند. محمد قلی خان حاکم ارمیه از شنیدن این اخبار بو حشت افتاده ارمیه را بیکی از نزدیکان سپرد و خود بسوی اشنو گریخت؛ آغامحمدخان، محمدخان عزالدین لو را با سه هزار تن به تسخیر ارمیه و حمل مال و عیال محمدقلی خان بلشکر گاه شاهی مأمور ساخت. محمدخان پنهانی مقداری از اشیاء نفیسه را خود تصاحب کرد؛ این خبر با زوائدی بسمع آغامحمدخان رسید، فرمان داد او و سه تن از نزدیکانش را کور کردند. محمدقلی خان جز اعتذار و طلب عفو چاره ای ندیده بانحرف گرانبهایی پیش شاه آمد و مورد عفو و محبت قرار گرفت و بمحل حکومت خود بازگشت، (ملخص از: ناسخ التواریخ - قاجار، ج ۱، ص ۳۰-۲۹، تهران ۱۲۷۳ ق).

پس از کشته شدن نخستین شاه قاجار، آشوبهائی در آذربایجان بر پا شد، صادقخان شقاقی (ن ک: این ماده) در صدد کسب سلطه و قدرت کامل بر آمد و برادر خود محمدعلی سلطان را بحکومت تبریز منصوب ساخت. خانهای دنبلی در فرو نشاندن فتنه (صادقخان) جداً (با نیروی شاهی) همکاری کردند و فتحعلیشاه بنام سپاسگزاری از مساعی آنان حکومت تبریز و خوی را بجعفرقلی خان دنبلی وا گذاشت.

۱- آغامحمدخان قاجار در ماه ذیقعده ۱۲۱۲ هجری بقصد تسخیر پناه آباد و تنبیه ابراهیم خلیلخان جوانشیر از تهران بیرون شد و با سرعت تمام از راه اردبیل خود را کنار رود ارس رسانید، ابراهیم خلیلخان پل ارس را شکست، سپاهیان قاجار بوسیله زورقها در آنطرف رودخانه پیاده شدند، و پس از اندک استراحت روی بمقصد نهادند، ابراهیم خلیلخان زن و بچه و نزدیکان خود را به شکی انتقال داد، و قلعه پناه آباد در اندک مدتی بتصرف ایرانیان درآمد. روزی آغامحمدخان مشغول استراحت بود صدای منازعه دوتن از خدمتکاران بلند شد و وی را بی نهایت عصبانی کرد، فوراً امر باحضور و قتل آنان نمود، یکی از نزدیکان و ساطت و خواهش کرد که اعدام آنها بامداد فردا اجرا شود، شاه پذیرفت، شبانگاه فرا رسید آن دو غلام چون مرگ خود را یقین داشتند، با یکی از محرمان راز همدست شده نیمه شب بخوابگاه آغامحمدخان رفتند، او را بادشاه از پای در آوردند، صندوقچه جواهر، بازو بندهای مرصع، شمشیر جواهر نشان، دریای نور و تاج ماه را برداشته بنزد صادقخان شقاقی شتافتند (شب شنبه بیست و یکم ذیحجه ۱۲۱۲ ه. ق.).

صادقخان در عین تعجب بسیار شاد شد و آنهمه جواهر را گرفته بهمراه آنان عازم ایران گردید، سحرگاه سپاهیان آغامحمدخان از قتل وی خبر یافته دسته دسته راه ایران پیش گرفتند، عده ای از آنان نیز که فائد و سرپرستی نداشتند بجمع صادقخان پیوستند، صادقخان از رود ارس گذشت، ایل شقاقی را نیز دور خود گرد کرد، یکی از برادران خود یعنی محمدعلی را بایالت تبریز و برادر دیگرش جعفر را بحکومت قراجه داغ منصوب ساخت و با ساز و برگ تمام عازم تصرف قزوین شد، دروازه های شهر را بروی وی بستند، با وجود جنگها و حملات متعدد دری باز و کاری ساز نشد، فرمان بقتل و غارت قراء اطراف داد، و پیامی نیز برادران خود فرستاد و آنها را بتصرف و تخریب قلعه خوی ترغیب کرد.

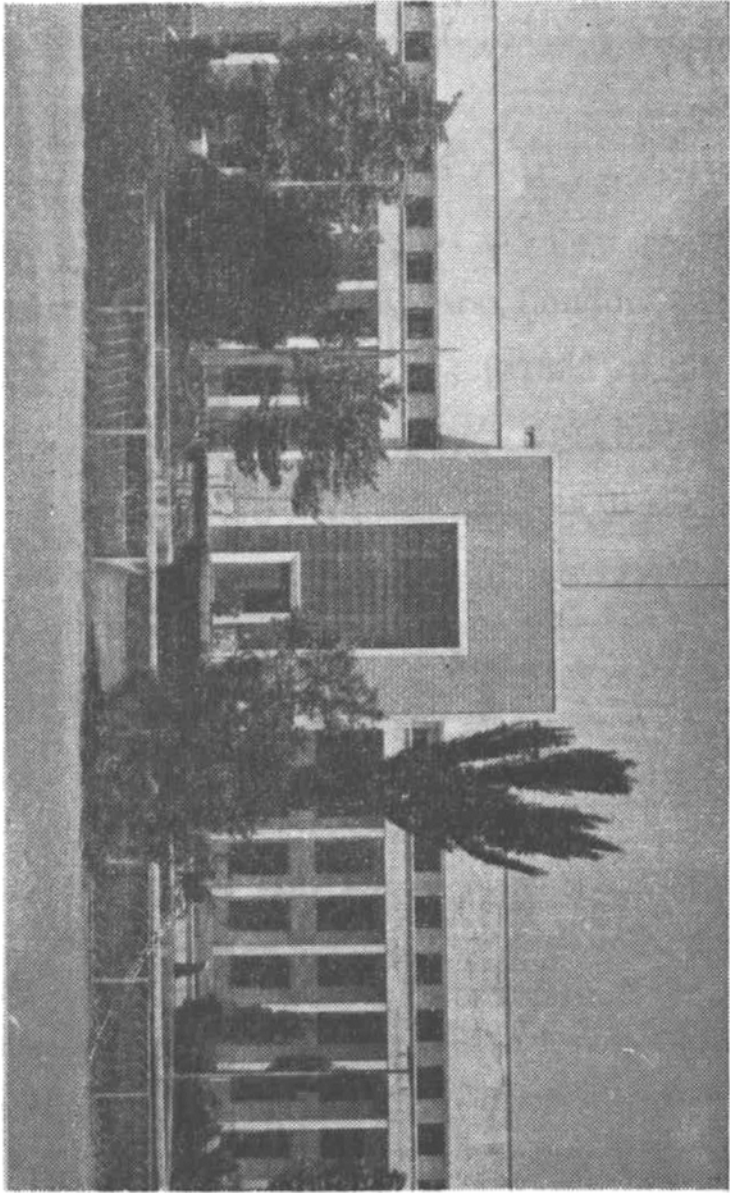
جعفرقلی خان پس از ورود به تبریز در ۱۲۱۳ هـ (۱۷۹۸ م) با صادق خان^۱ حاکم سراب و خان افشار^۲ حاکم ارمیه همدست و همدستان شد. و در واقع خواست با این نقشه و آمادگی ناچیز با خیال فارغ ، استقلال تام بدست آورد ، سپس نمایندگان شاه را از تبریز طرد کرد . قشونی بجنگ جعفرقلی خان فرستاده شد ، مدتی درخوی بامساعدت اکراد مقاومت کرد^۳ (ن ک : H.J. Brydges: the Dynasty of Kajars , London)
 84 , 50 , p . 1833 (*) . در ۱۲۱۴ هـ (۱۷۹۹ م) عباس میرزا ولیعهد ایران شخصاً با احمدخان مقدم مراغی بیکلریگی به تبریز آمد .
 جعفرقلی خان بروسیه پناه برد^۴ (ن ک : کلمه شکی) ، اما (نفوز و اعتبار خانواده دنبلی پایان نیافت^۵ و) چند تن از آنان تا مدتی در تبریز

مدتی براین برآمد ، تا فتحعلی شاه بتهران رسید و براریکه سلطنت تکیه زد ، بتمهید امور و تنبیه گردنکشان مصمم شد ، دفع صادقخان را نیز لازم دید ، با سپاهی ورزیده و مجهز روی بقزوین آورد ، جنگ سختی در گرفت ، صادقخان شکست خورده پا بفرار نهاد و تاسراب چندین اسب یدکی در زیر اوازبای درآمد و قاتلین آغامحمدخان گرفتار و قطعه قطعه شدند . قضا را در همانروز که صادقخان شکست خورد امرای دنبلی نیز برادران صادقخان را درحوالی مرند شکست داده و مجبور بفرار ساختند .

صادقخان چون بسراب رسید و بر شکست برادران وقوف یافت ، جز استغاثه از شاه و طلب مفو و پناه چاره ای ندید ، جواهرات سلطنتی را بوسیله ابراهیم خان قاجار بخدمت شاه فرستاد ، و فتحعلی شاه از جرم او درگذشت و حکومت سراب و گره رود را باو وا گذاشت . (ملخص از : ناسخ التواریخ - قاجار ، ج ۱ ، ص ۴۳ تا ۴۸) ، عبارت (با نیروی شاهی) برای روشن شدن مطلب از طرف مترجم اضافه شده .

۱- صادق خان شقایی . ۲- محمدقلی خان افشار . ۳- رک : ناسخ التواریخ - قاجار ، ج ۱ ، ص ۵۳-۴۹ ؛ تاریخ تبریز ، نادر میرزا ، ص ۱۷۸-۱۷۶ . ۴- رک : ناسخ التواریخ - قاجار ، ج ۱ ، ص ۵۵-۵۳ ؛ تاریخ تبریز ، نادر میرزا ، ص ۱۹۰ . ۵- عبارت بین هلالین را مترجم افزوده است .

(۱۸ ص) کراچی پنشنڈ - ۱۹۶۱ء کا نقشہ



حکومت نمودند .

در حدود ۱۲۲۴ هـ (۱۸۰۹ م) نجفقلی خان دنبلی قلعه تبریز را از نو بنا کرد (مرآت البلدان : ج ۱ ، ص ۳۴۳ ؛ S.Wilson : p . 325) و عباس میرزا با سال ۱۲۴۱ هـ (۱۸۲۵ م) در اطراف آن خندقی احداث کرد. [ظاهراً رساله کوچکی از تاریخ طایفه دنبلی وجود دارد که اروپا از آن آگاه نیست].^۱ پس از اینکه در ۱۸۰۱ م گرجستان بروسیه پیوست ، روابط ایران و روسیه تیره شد و تبریز مرکز فعالیت ایران گردید.^۲

عباس میرزا تصمیم گرفت قشون ایران را بطرز اروپائی مرتب و مجهز کند ، يك هیئت مهم انگلیسی در تبریز ، مرکز فرماندهی استوار شدند. در بین اعضای این هیئت چند تن از ایران شناسان مشهور نیز بودند (Ritter:IX,876-80; Ouseley:III,399) . دو هیئت سیاسی انگلیسی و روسی نیز به نزد عباس میرزا آمدند . [گریبایدف منشی مخصوص هیئت روسی بود که بعد رئیس آن هیئت شد.^۳]

۱- يك رساله خطی متعلق بکتابخانه آقای حاج حسین نخجوانی که در تاریخ طایفه دنبلی و مؤلف آن نیز از همان طایفه است از طرف مترجم در شماره (۷ و ۹ - سال سوم) مجله معلم امروز (تبریز ۱۳۳۷ ش) معرفی شده است. و کتاب خطی دیگری بنام ریاض-الجنه مشتمل بر تاریخ سلسله دنباله تألیف عبدالرزاق بیگ دنبلی در کتابخانه سلطنتی تهران موجود است . مترجم شرفنامه بدلیسی در حواشی ترجمه (ص ۳۳۵ ، بغداد ۱۹۵۲ م) از این کتاب بعبارت ریاض الخلد نام میبرد . آقای میرزا جعفر سلطان القرائی نیز یادداشت‌هایی در تاریخ این طایفه دارد و از تاریخ دنباله حسین خان بن محمد صادق خان دنبلی و تسلیه الاحرار و تجربه الابرار عبدالرزاق بیگ دنبلی و چند مأخذ دیگر استفاده کرده است . ۲- رك : ناسخ التواریخ - قاجار ، ج ۱ ، ص ۶۵ ؛ س . پ . س - تاریخ ایران ، ج ۲ ، ص ۴۵۱ .
۳- راجع به مشاقان و معلمین نظامی خارجی و هیئت‌های سیاسی رك به : ناسخ التواریخ - قاجار ، ج ۱ ، ص ۸۷ ، ۹۴ ، ۹۶ ؛ س . پ . س - تاریخ ایران ، ج ۲ ، ص ۴۳۷ ، ۴۴۱ ، ۴۴۲ ، تا ۴۴۷ ، ۴۴۸ تا ۴۵۰ ، ۴۵۲ .

ولیعهد رشید و دوران‌دیش قورخانه ، کارخانهٔ توپ ریزی ، مخازن مهمات و مغازه‌هایی در تبریز بنا کرد ، اما با وجود اینهمه کوشش تبریز سایه‌ای بیش از شهر آباد روزگار شاردن **Chardin** نبود و در سال ۱۸۰۷م تنکوانی **Tancoigne** شمارهٔ ساکنین آنرا بین پنجاه و شصت هزار ذکر میکند که تعداد زیادی از ارامنه هم داخل این رقم بود. و دوپره **Dupré** در (۱۸۰۹م) چهل هزار می‌شمارد که پنجاه خانوادهٔ ارمنی در میان آنها بود ، کینر **Kinneir** می‌نویسد : تبریز دارای سی هزار نفوس و از شهرهای نکبت‌انگیز است ، اما موریه **Morier** جهانگرد معروف در سفر نخستین خود بسال ۱۸۰۹م در کارآمار مبالغه نموده منازل تبریز را پنجاه هزار اهالی آنرا ۲۵۰۰۰۰۰ یاد میکند ، پیداست در سفر دومش در شمارش نفوس مقتصدتر شده در بارهٔ شهر میگوید تبریز یکدهم شکوه نخستین خود را ندارد و در آن بنای عمومی قابل ذکر پیدا نمیشود .

جنگ روس و ایران تا سال ۱۸۲۸م دوام یافت و در اثناء جنگ‌هایی که در ۱۸۲۷م در گرفت ، شاهزاده اریستوف **Eristow** با سه هزار سرباز و بیاری چند حاکم ناراضی در سوم ربیع‌الثانی ۱۲۴۳ هـ وارد تبریز شد ، آن هنگام عباس میرزا در تبریز نبود ، آراء مختلفی در میان آمد ، اللهیارخان آصف‌الدوله فکر ادامهٔ جنگ داشت ، اما میرزا افتتاح^۲ که از ائمه و روحانیان

۱- کینریکی از همراهان ژنرال ملکم سفیر دولت انگلیس بود که در سال ۱۲۱۶ هـ بایران آمده (مرآت البلدان ، ج ۱ ، ۳۶۲) .

۲- هنگامیکه شهر ایروان بدست پاسکویچ گشوده شد ، عباس میرزا نائب‌السلطنه درخوی بود. چون این خبر را شنید شاهزاده کن‌الدوله واللهیارخان آصف‌الدوله را روانهٔ تبریز کرد و رحمت‌الله‌خان فراهانی را با فوجی از سرباز بدره دز کر کر گسیل داشت که مبادا روسیان از آنجا گذشته آهنگ تبریز کنند و خود در مرند نشیمن جست. در این وقت شنید که ژنرال ۵

بزرگ بود به تسلیم اصرار کرد، دروازه‌های شهر را بروی روسها گشودند، اما پس از انعقاد قرارداد صلح میرزا فتح‌مجبور شد ایران را ترك گفته، بقفقاز پناه برد. سپس کنت پاسکویچ Comte Paskowicz فرمانده کل قوای روس به تبریز آمد و در دهخوارقان با عباس میرزا ملاقات نمود و پیمان صلح و متار که‌ای بین آنها بسته شد.

اما دربار تهران شرایط متار که را نپسندید، روسها دوباره دست بحمله زده، ارمیه، مراغه و اردبیل را اشغال کردند و این اشغال در پنجم شعبان

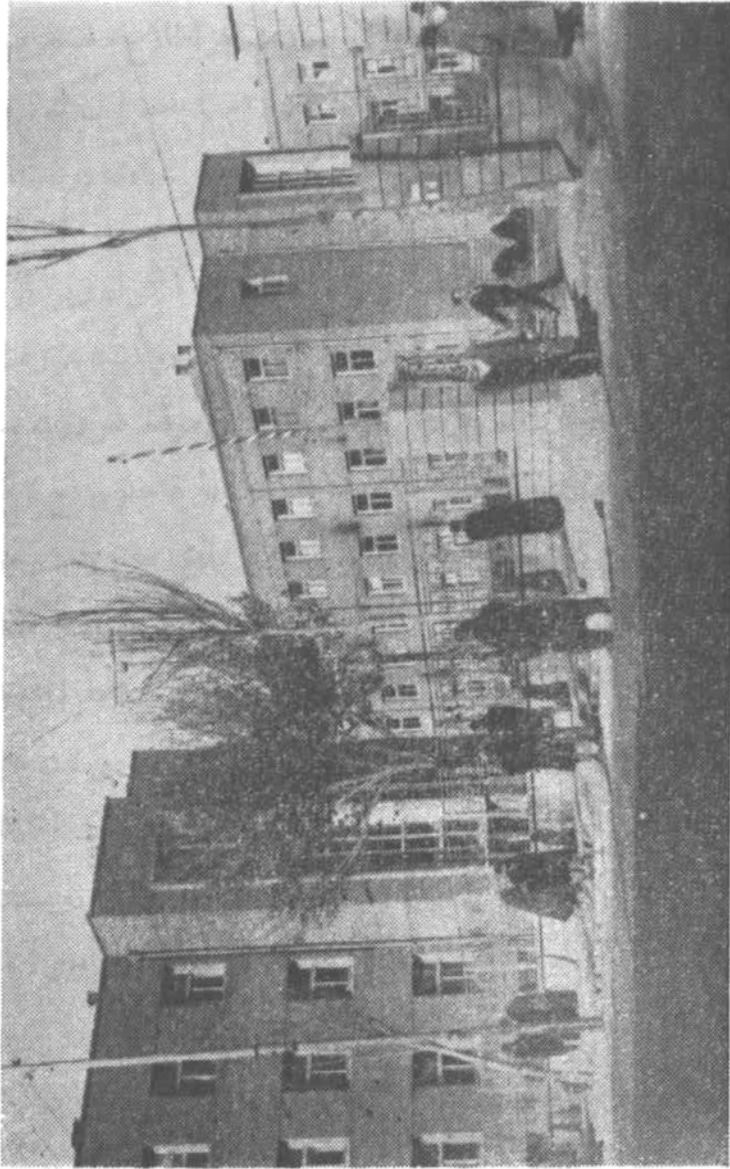
تاریستوف با لشکرو توپخانه از دره دزگر گر عبور کرده قصد تبریز دارد. فتحعلی‌خان رشتی بیگلریگی تبریز را بنزدیک پاسکویچ فرستاد و پیام داد که گرچه سپاه ایران اکنون در آذربایجان اندک است ولی اگر صد هزارتن سرباز روسی یا خارجی وارد یکی از بلاد ایران شود، بازاریان و پیشموران آن از راه دینداری در شبی تیشه بریشه حیات و آمال آنان میزنند . . .

اریستوف تا صوفیان پیشرفت و در آنجا توقف نمود تا مردم تبریز را از بیم و بلا ایمنی داده‌آنگاه بفتح قلعه پیردازد. از میان بلده تبریز نیز میرفتحاح پسر حاج میرزا یوسف مجتهد که جوانی نامعرب بود پنداشت که اطاعت امپراطور روس مورث متابعت عوام الناس خواهد شد و معراب و منبر او رونق و رواج دیگر خواهد یافت، پس بر منبر رفت و امپراطور را دعا گفت و مردم را بخدمت او دعوت کرد، مردم بیکبار بشوریدند و نگهبانان برج و بارو را برانداختند، رکن الدوله از شهر بند تبریز بیرون رفت و آصف الدوله زنان و پردگیان نایب السلطنه را از شهر خارج ساخت و خود برای اطفاء آتش فساد در شهر ماند ولی کوشش وی سودی نبخشید، چون بانگ توپهای روسیه از کنار آجی‌چای بلند شد، میرفتحاح علمی افزاشته، مردم شهر را برداشته با استقبال قشون روس رفت و روز جمعه سوم ربیع‌الثانی ۱۲۴۳ قشون روس را بارک شهر تبریز در آورد، در حال آصف الدوله را گرفته بارک بردند و بنگهبانان سپردند . . . پس از انعقاد قرارداد ترکمانچائی میرفتحاح که از طعن مردم تبریز و دولت ایران ایمن نبود بنا بفصل پانزدهم این پیمان، مثل جمعی دیگر، بروسیه پناهنده شد (ملخص از ناسخ‌التواریخ - قاجار، ج ۱، ص ۲۰۴-۲۰۲، ۲۱۰).

۱۲۴۳ هـ (۲۲ فوریه ۱۸۲۸ م) با انعقاد پیمان تر کمانچای که بموجب آن رودخانه ارس مرز ایران و روس معین شد ، پایان پذیرفت . (برای آگاهی بیشتر از این حوادث رجوع شود به : مرآت البلدان ، ج ۱ ، ص ۴۰۴-۴۰۱ ؛ * Miansarov : Bibliographia Caucasica, St. Pétersbourg 1874 - 6 , p . 743 - 7 ; Détails sur ce qui s'est passé à Tauris du 24 octobre au 5 novembre 1827 , منتشر شده در * ; * Nouv. Annales de Voyages , Paris 1828 , I, p. 325- 38; P. Zubow : Kartini Voyni s Persiyei , 1826 - 7 , St . Pét . 1834 ; همان مؤلف : Persidskaya Voina , St . Pét . 1837 ; Ostensaken : Administration de l'Adhar-baydjan pendant la gerre Persane de 1827 - 1828, نوشته شده بزبان روسی Russki Invalid , 1861 , No . 79 ; I. A . Zinoviev : Rossiya i Persiya , St. Pét. , 1897 , p . 1 - 17 (trad. des articles du Dr . Willich [?] parus dans the London Literary Gazette , du 5 - 12 avril 1828 .)'

تبریز از زمان عباس میرزا مقرر رسمی ولیعهد شد، هیئت‌های اعزامی انگلیس و روس نیز تا زمان جلوس محمد شاه ۱۲۵۰ هـ (۱۸۳۴ م) اغلب اوقات در تبریز بسر میبردند (* Fraser : Trawelsin koordistan , II , p . 247) . انتقال هیئت‌های مزبور بتهران نشان میدهد که مرکز

۱- مأخذ اخیر در ترجمه عربی نیامده است . راجع بچنگهای روس و ایران و قراردادهای انعقاد یافته بین این دو دولت به ناسخ‌التواریخ - قاجار ، ج ۱ ، ص ۲۱۲-۶۵ ؛ س . پ . س : تاریخ ایران ، ج ۲ ، ص ۴۶۵ - ۴۵۱ ؛ کتاب روابط ایران و روسیه در نیمه اول قرن نوزدهم ، تألیف دکتر احمد تاجبخش استاد تاریخ دانشکده ادبیات تبریز ، ۱۳۳۷ ش رجوع کنید .



دارائی تبریز (ص ۷۱) .

جدید قاجاریه باین شهر منتقل شده است .

از زندگی تبریز تا اواخر قرن نوزدهم جز اطلاع مختصری در دست نیست . در ۲۷ شعبان ۱۲۸۶ هـ (۸ ژوئیه ۱۸۵۰ م) باب (ن ك : باین ماده) درمدخل جبه‌خانه^۱ اعدام شد (ن ك : بتفصیل این حادثه در Wilson: Persian life , 62) .

در ۱۸۸۰ م خبر نزدیک شدن طایفه‌ای از اکراد زیر فرمان شیخ عبیدالله^۲ به تبریز (ن ك : کلمه شم‌دینان) دردل مردم این شهر رعب و هراس انداخت ، میان محلات دروازه‌هایی ایجاد شد تا در موقع ضرورت بسته شود ، اما کردها از بناب تجاوز نکردند . قدرت سلسله قاجار صلح و صفا را در آذربایجان تأمین کرد و تبریز روی بخوشی و آبادی نهاد و با وجود تلفات و با و طاعون سال (۱۸۳۱-۱۸۳۰) آمارسال (۱۸۴۲) ساکنین شهر را نه - هزار خانواده و از صد الی صد و بیست هزار تن نشان میدهد (Berezin). در حدود (۱۸۹۵ م) عده نفوس تبریز از صد و پنجاه الی دویست هزار تخمین شده که در میان آنان سه هزار نفر ارمنی وجود داشته است (Wilson, O . I . , p . 53) بیست سال بعد عده اهالی تبریز از دویست هزار نفر تجاوز کرد ، و با وجود کندی تنظیم امور شهر ، در هر ناحیه‌ای آثار پیشرفت نمایان گردید ، و تجارت آن پس از آنهمه سستی و کساد رو بترقی و رونق نهاد مخصوصاً بین سالهای ۱۸۳۳ و ۱۸۳۶ م بحدا علی رسید ، اما در سال ۱۸۳۷ م

۱ - در محل جبه‌خانه یا سربازخانه کوچک قدیم ، اکنون ساختمانهای بانک ملی و دارائی و بانک رهنی برپا شده است . برای استحضار بیشتر از خروج باب و پیروانش رجوع کنید به ماده باب در لغت‌نامه مرحوم دهخدا ، ذیل این ماده تمام مآخذی که از باب و بهاء و عقاید و افکار آندو تن و پیروانشان بحث شده اشارت رفته است . ۲- ر ك به : تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز ، ص ۳۲۶ .

کثرت واردات بحران شدیدی در بازار تبریز ایجاد کرد. افتتاح راه ترانزیت قفقاز موجب رقابت بین آن راه و راه موازیش (طرابوزان - تبریز) گردید، در ۱۸۸۳م دولت روسیه ترانزیت از راه قفقاز را قدغن کرد و بدینجهت تجارت روس در بازارهای شمالی رواج یافت، ناگفته نماند که حمل و نقل کالاهای بازرگانی از راه طرابوزان - تبریز نیز که یگانه راه غرب بود افزایش یافت.

قرن بیستم:

تاریخ تبریز از سال ۱۹۰۴م بی اندازه آشفته و هیجان انگیز بود، مردم این شهر که [چکیده‌ای از آمیزش ایرانی، غز، مغول، ترکمن و غیره و] معروف به تندی و دلیری بودند در جنبش ملی و انقلابی ایران نقش مهمی بازی کردند و در ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ طغیان مردم در شهر آغاز شد و این روزی بود که مجلس تهران بمباران گردید^۱. حال که دفاع دلیرانه تبریز بمیان آمد، لازمست از ستارخان^۲ و یار او باقرخان^۳ نیز یاد کرد شود، ستارخان نخست

۱- رجوع شود به: احمد کسروی، تاریخ هجده ساله آذربایجان، چاپ دوم، تهران ۱۳۳۶ش. ۲- شرح حال ستارخان در کتاب مردان خود ساخته، ص ۷۸ بقلم آقای دکتر رضا زاده شفق و در تاریخ هجده ساله آذربایجان تألیف سید احمد کسروی تبریزی و کاملتر از همه در کتاب «قیام آذربایجان و ستارخان» تألیف آقای حاج اسمعیل امیرخیزی که آماده چاپ است آمده، ولی مترجم در اینجا بنقل ملخص شرح حالی که آقای دکتر مهدی مجتهدی در کتاب «رجال آذربایجان در عصر مشروطیت» آورده قناعت میکند: «در بین مردانی که برای دفاع از مشروطیت و حقوق ملت دست بشمشیر برده و آنرا پس از استبداد صغیر دوم رتبه باز گردانیدند ستارخان سردار ملی مقام اول را دارد و بحق اوقهرمان مشروطیت است، ستارخان پیش از مشروطیت ایران از لوطیان بنام تبریز بود و شغل اسبفروشی داشت.

پس از حادثه بمباران مجلس شورای ملی، دعوت انجمن ایالتی آذربایجان را که خود را بدینا جانشین مجلس بمباران شده معرفی میکرد، پذیرفت و در محله امیرخیزی با قوای دولتی بجنگ و مبارزه پرداخت و با وجود شکست صفوف اکثر مجاهدین، وی استقامت و

دشگیر (اسب فروش) بود سپس رئیس محله امیر خیز شد ، براون «Browne»

✪ پایداری بخرج داد و سر تسلیم فرود نیارد و محله امیر خیز را بدست قشون دولتی نسپرد... آری روزگاری بر ایران گذشته که مشروطیت فقط در محله امیر خیز تبریز وجود داشت و بقیه ایران در دست شاه خودکامه مستبد بود .

ژنرال کنسول روس بمنزل وی بیرق روسیه فرستاد و تضمین کرد که اگر تسلیم شود از تعرض محمدعلی شاه مصون باشد اما او نپذیرفت و آنقدر مقاومت کرد که مجاهدین محلات دیگر نیز بجنبش در آمدند و قوای دولتی را عقب راندند .

این مقاومت محمدعلی شاه را فهمانید که قیام تبریز امری جدی است و شاید کار بالا گیرد و بجاهای باریکتری کشد . این بود که عین الدوله را مأمور محاصره تبریز ساخت و از عشایر و خوانین یاری خواست . ستارخان اردوی ما کورا منهزم و منکوب نمود و عین الدوله را عقب زد و تبریز تسلط یافت .

پس از آنکه قشون روس وارد تبریز گردید ، وی بشهبندی (کنسولگری) عثمانی پناه برد و بعداً بطهران رهسپار شد ، پایتخت مشروطه پذیرائی گرم باشکوهی از وی بعمل آورد و او با شاه و نایب السلطنه در یک کالسه نشست و با جلال تمام وارد شهر گردید و در باغ اتابک اقامت کرد . چون پس از فتح تهران بدست ملیون نیازی بوجود مجاهدین نبود و بیم این میرفت که مجاهدین مسلح باعث تزلزل امنیت پایتخت شوند، لذا دولت مشروطه بر آن شد که اسلحه مجاهدین را جمع کند . مجاهدین تهران بمنزل ستارخان سردار ملی جمع شده بنای مقاومت را گذاشتند، در نتیجه تیراندازی ها ، تیری پهای سردار اصابت کرد و بر اثر آن مزاجش علیل شد و در ۱۳۳۲ق درگذشت . قبر ساده وی آرایش این قهرمان بزرگ آزادی در حیاط شاه عبدالعظیم است. (ملخص با تغییر بعضی عبارات از رجال آذربایجان در عصر مشروطیت ، ص ۸۷-۸۵) .

۳- باقرخان قبل از مشروطیت بنا بود . پس از مشروطیت بجرگه مجاهدین درآمد و ریاست مجاهدین خیابان را بعهد گرفت و پس از بمباران مجلس مانند ستارخان دست باسلحه برد و با قشون دولتی که تبریز را محاصره کرده بود بجنگ پرداخت ، پس از نخستین شکست بظاهر تسلیم قوای دولتی شد، اما ستارخان که با قوای دولتی جنگ میکرد تا کارش بالا گرفت ، او نیز بار دیگر بجنگ با دولتیان برخاست و در اثر همکاری او با ستارخان کار مشروطه خواهان پیش رفت و تبریز از فشار محاصره راحت شد. انجمن ایالتی تبریز باقرخان را بلقب ✪

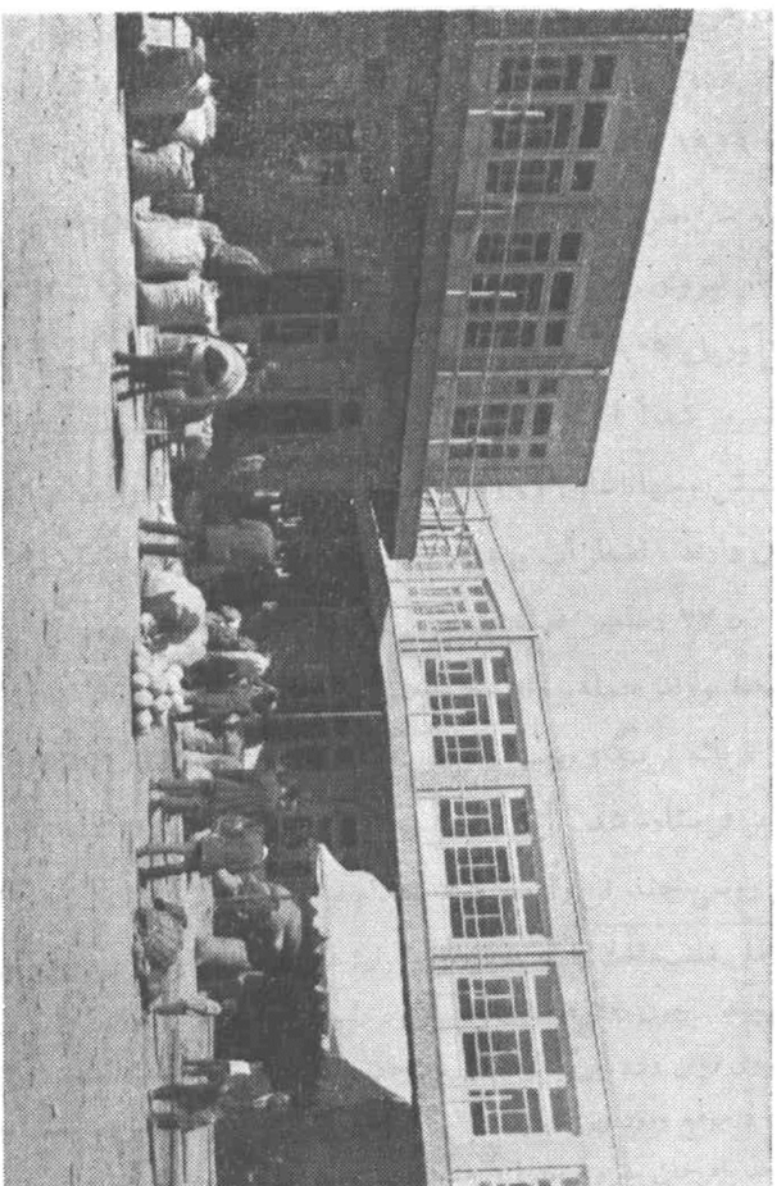
در کتاب « تاریخ انقلاب ایران، ص ۴۹۲-۴۹۱ » از گوشه‌های تاریخ فعالیت این دو مرد دلیر پرده برداشته است .

قشون دولتی زیر فرمان عین‌الدوله شهر را محاصره کرد ، در اوائل فوریه ۱۹۰۹ م محاصره شهر شدت یافت ، و در ۲۰ آوریل کابینه های لندن و سن پترزبورگ بنام حفظ کنسولگری ها و رسانیدن خواربار بشهر ، با اعزام نیروی روس به تبریز موافقت کردند (Browne , O.l p.274) در ۳۰ آوریل ۱۹۰۹ م قشون روس بفرماندهی ژنرال سنارسکی Snarski وارد تبریز شد (Browne , O . l . p . 274) ، دامنه مذاکرات درباره پس نشستن روسها تا سال ۱۹۱۱ م ادامه یافت و اولتیماتومی که روسها در ۲۹ نوامبر تهران دادند ، اضطراب و هیجان تازه‌ای در کشور بوجود آورد .

در ۲۷ دسامبر فدائیان تبریز بدسته های ضعیف روسی که در شهر پراکنده بودند حمله بردند و خسارت هنگفتی بآنان وارد ساختند ، در نتیجه این کار ، يك بریگاد روسی بفرماندهی ژنرال وروپانوف Voropanov به تبریز فرستاده شد ، این عده شب سال جدید وارد تبریز شدند ، دادگاه نظامی روسی چند تن را محکوم باعدام ساخت ، یکی از آنان ثقة الاسلام

۵ سالارملی ملقب ساخت و از او تقدیر کرد و آوازه شهرت وی نیز چون سردارملی در سراسر ایران پیچید . چون در اثر فداکاری این دو مرد دلیر مشروطیت ایران دوباره جان گرفت ، بار دیگر نیروی روس وارد تبریز گردید و باقرخان و ستارخان بناچار تبریز را بقصد تهران ترك گفتند ، در موقع ورود این دو فرزند دلیر وطن بتهران استقبال بی نظیری بعمل آمد ، اما چندی بعد باقرخان منزوی شد ، و هنگامیکه قضیه مهاجرت پیش آمد او نیز در طهران درنگ نکرد و دنبال مهاجرین رفت ، شبی در نزدیکی قصر شیرین عده‌ای ازا کرداد بر سر او در فقایب ریختند و سراز تنهاشان برگرفتند و بدین طرز بحیات يك قهرمان آزادی خاتمه دادند ، (ملخص با تغییر چند عبارت از رجال آذربایجان در عصر مشروطیت ، ص ۴۲-۴۱) .

۱- مقصود عید میلاد مسیح است .



میدان مهدیه که در سال ۱۳۳۳ فی بوسیله برادران چاروقلی بنا شده است (ص ۸۸).

بود که از پیشوایان بزرگ مذهب شیخی بشمار میرفت.^۱

۱- مرحوم میرزا علی آقای ثقة الاسلام از علمای بزرگ آذربایجان و رئیس شیخیه این ایالت بود، در شب جمعه ۷ رجب ۱۲۷۷ قمری در تبریز تولد یافت. در جوانی بعتبات عالیات مشرف شد، پس از چند سال تحصیل بوطن خود مراجعت کرد و پس از فوت پدرش حاج میرزا موسی آقا با لقب ثقة الاسلام در جای او نشست. شرح حال وی در کتاب «ایضاح الانباء فی مولد خاتم الانبیاء» که از مؤلفاتش میباشد مندرج است. جد صاحب ترجمه حاج میرزا شفیع از شاگردان سید کاظم رشتی و مروج شیخیه در آذربایجان بوده است. جداعلای او میرزا رفیع طبق فرمان کریمخان منصب وکالت آذربایجان را داشته است.

شیخیه پیروان شیخ احمد احسائی اند که در عهد فتحعلیشاه میزیست و بمعراج روحانی و معاد روحانی و عالم حورقلبا معتقد بود. پس از درگذشت او سید کاظم رشتی بامشربعی عرفانی گفته‌های شیخ را تفسیر نمود و مطالبی بآنها افزود. پیروان سید کاظم رشتی را شیخی (منسوب بشیخ احمد احسائی) و مخالفین را بالاسری (منسوب بیالاسرحرم حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام که محل تدریس آنها بود) مینامیدند. خود شیخیه نیز پس از فوت سید کاظم رشتی بدو دسته منقسم، و عده‌ایکه پیرو حاج کریم خان قاجار بودند حاج کریمخانی و عده‌ایکه پیرو جد ثقة الاسلام بودند شیخی نامیده شدند.

در اواخر سلطنت محمدشاه و اوایل سلطنت ناصرالدین شاه بین دسته شیخی و بالاسری و همچنین میان این جماعت با مشرعه منازعات و اختلافاتی رویداد و زدوخوردهائی صورت گرفت که در آنها پدر و جد صاحب ترجمه رئیس شیخیه حاج میرزا باقر آقا مجتهد رئیس مشرعه بود، ثقة الاسلام در ادبیات فارسی و عربی استاد بود و تألیفات متعددی داشت که از آن جمله است: مرآت الکتب، رساله‌اللان، ترجمه بئالشکوی (قسمت سوم تاریخ بمینی) تألیف عبدالجبار عتبی (که هیچیک طبع نشده‌اند) و تاریخ امکانه شریفه و رجال برجسته (چاپ ۱۳۷۳ ش). ترجمه بئالشکوی که بر حسب توصیه امیر نظام گروسی انجام یافته بود، دلیل استادی او در دو زبان عربی و فارسی است و امیر نظام پس از مطالعه ترجمه مزبور ضمن تقریظی نوشت:

رو که برآمد ترا بکلك سخنگوی آنچه علی را بدو الفقار برآمد

ثقة الاسلام پس از اعلام مشروطیت از آن طرفداری کرد و هنگام ورود قشون روس تزاری به تبریز، با وجود خطریکه جانش را تهدید میکرد شهر را ترک نکفت تا بدست

در اکتوبر سال ۱۹۱۲م دسته‌های قشون ترك كه در غرب آذربایجان قسمت‌های مورد مشاجره را اشغال کرده بودند فرا خوانده شدند ، ولی مسئله حدود روس و ترك معوق ماند ، بنابراین قشون روس تا سال ۱۹۱۴م آغاز جنگ بین‌المللی در آذربایجان باقی ماند .

در اوائل دسامبر دسته‌های غیر منظم کرد بفرماندهی افسران عثمانی از ساوجبلاغ عازم مراغه و تبریز شدند. مقارن این احوال پیشرفت انورپاشا به ساری قمیش واقع در جنوب قارص ، قشون روسی قفقاز را تهدید کرد . او امری راجع بتخلیه آذربایجان صادر گردید ، مابین ۲۷ دسامبر ۱۹۱۴ و ۶ ژانویه ۱۹۱۵م قشون روسیه و بدنبال آنان مسیحیان ، تبریز را ترك گفتند؛ در روز هشتم ژانویه احمد مختاری بیگ شمشال در رأس اکراد وارد تبریز شد ، در ۳۱ ژانویه ناگهان وضع تغییر یافت و روسها دوباره برگشتند و تبریز را اشغال کردند (تفصیل این مطلب را در کتاب *Persische Fitterwochen* ، برلین ۱۹۲۵ ، ص ۸-۱۲۷ که کنسول سابق آلمان W. Litten تألیف نموده ، به بینید) .

از سال ۱۹۰۶م ساختن راه شوسه‌ای که تبریز را بمرز روسیه یعنی جلفا آخرین ایستگاه راه آهن روس متصل میکرد آغاز شد ، شرکت رسمی

سالدانهای روسی گرفتار و روز عاشورای سال ۱۳۳۰ق بدار کشیده شد. معروف است که روسها برای تبرئه خود در نظر دنیای متمدن ، میخواستند از او نوشته‌ای بگیرند که تیراندازی و تجاوز نخستین بار از طرف مجاهدین و ایرانیها شروع شده ، اما وی سر بدین پستی در نیاورد ، و با دلی قوی و سری بلند در حالیکه باران خود را تسلی میداد شربت شهادت نوشید و آذربایجان عزیز را بدادن بزرگترین شهید راه آزادی و استقلال ایران مباحی و سرافراز ساخت ، (با تلخیص و تغییر چند عبارت از : رجال آذربایجان در عصر مشروطیت ، تألیف دکتر مهدی مجتهدی ، ص ۶۱-۵۹ ، تبریز ۱۳۲۷ ش) .

روسی امتیاز این راه را از دولت ایران گرفته بود ، بزودی این راه شوسه را بر آه‌ن مبدل ساختند و در اوائل مه ۱۹۱۶ م برای تجارت آماده‌واقتتاح گردید^۱.

این راه که ۱۳۰ کیلومتر^۲ طول و يك خط فرعی از صوفیان تا کنار دریاچه‌ارمیه بطول ۴۰ کیلومتر دارد نخستین خط آه‌ن مرزی ایران است. موقعی‌که انقلاب سال ۱۹۱۷ روسیه آغاز شد، در میان سر بازان روس مقیم ایران نیز هرج و مرج افتاد و در ۱۹۱۸ م آذربایجان را ترک گفتند . نمایندگان دولت مرکزی ایران و حتی شخص ولیعهد تا این مدت در تبریز بودند، پس از رفتن دسته‌های روسی در ۲۸ فوریه ۱۹۱۸ قدرت عملاً بدست انجمن محلی دموکرات که اسماعیل نوبری^۳ در رأس آن قرار داشت افتاد . و در این موقع

۱- رك : احمد كسروی تبریزی ، تاریخ هجده ساله آذربایجان ، بخش ۳ ، گفتار ۱۲ ، ص ۶۷۱ . ۲- در ترجمه عربی ۸۰ میل آمده.

۳- میرزا اسمعیل نوبری فرزند حاجی محسن تاجر تبریزی بود ؛ چون در محله نوبر تبریز سکونت داشت بنوبری مشهور گردیده . وی از مشروطیت استقبال کرد و بآن پیوست در دوره دوم بنمایندگی انتخاب شد ولی قبل از خاتمه آن دوره مسافرت نمود.

نوبری مردم تبریز را بجنک برضد روسها تحریک میکرد ، چون فشون روس وارد تبریز شد ، مدتی خود را پنهان ساخت و سپس با رخت ناشناس بخاك عثمانی فرار کرد. پس از سقوط نیکلای دوم نوبری به تبریز آمد ، در حزب دمکرات نفوذ یافت ، خیابانی را تحت الشعاع خود قرارداد . این ایام مصادف با قحطی ۱۳۳۶ ق بود . وی کمیسیون برای تأمین آذوقه تشکیل داد ، از متمولین اعانه اجباری خواست ، برای ازعاب آنان دسته ترور ترتیب داد. فخر المعالی مدعی العموم بدایت ، محمدخان کدخدا ، نعمت‌الله خان جاوید ، حسام نظام ، حاج میرزا لطفعلی ملک‌التجار ، سردار مظفر چاردولی ، حاج میرزا کریم امام جمعه و پسرش بیوک آقا بوسیله دسته ترور وی از پاید درآمدند. مال و جان کسی در امان نبود ، وحشت و نفرتی در شهر پیدا شد ، حتی نوبری در چشم مجاهدین و مشروطه خواهان نیز منفور گردید ، در *

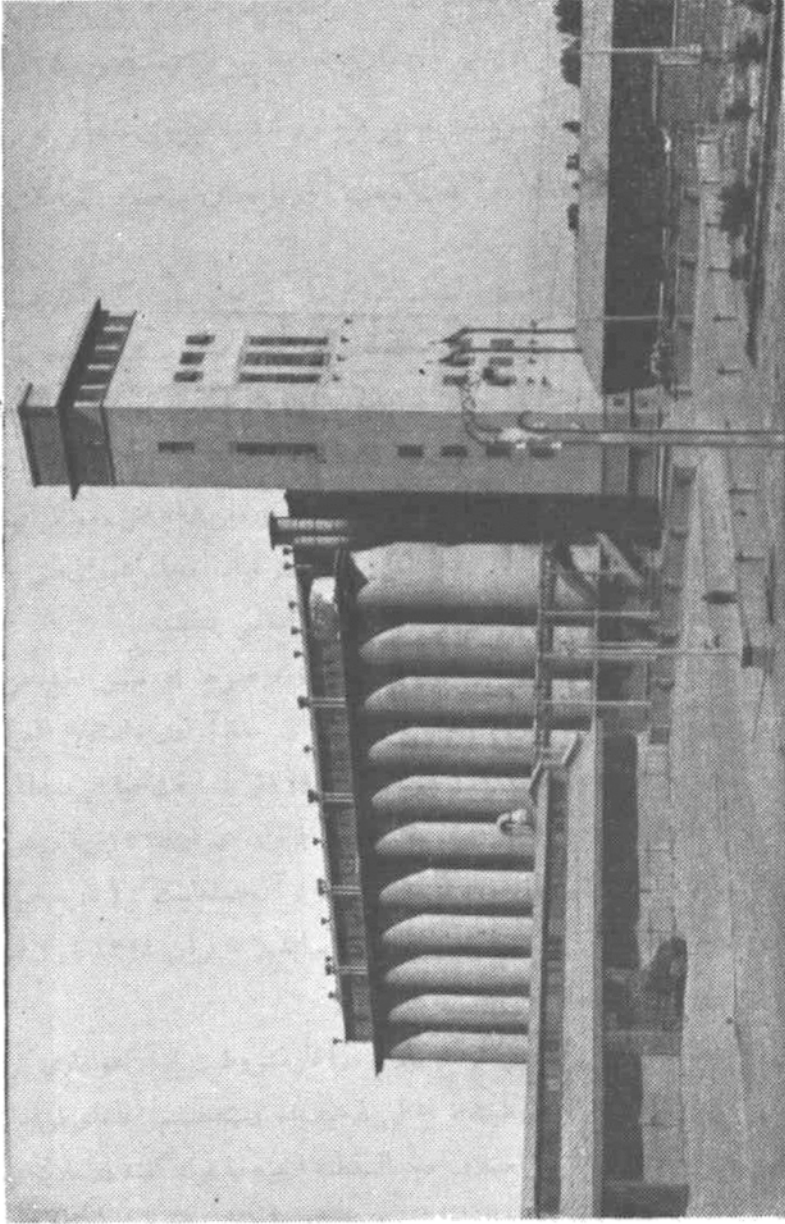
ترکان ضعف و سستی را کنار گذاشته با شتاب حدودی را که روسها تخلیه

۵ این هنگام عثمانیها باردیگر به تبریز آمدند و با اینکه موافق مشروطه ومجاهدین بودند برای جلوگیری از نفرت عمومی مجدداً سلطنت افشار را بحکومت آذربایجان منصوب ونوبری را توقیف وبقارص اعزام کردند .

پس از آنکه ترکان در جبهه های جنگ بکلی شکست خوردند ، نوبری آزاد دوباره وارد تبریز شد . حاکم وقت قائم مقام مکرم الملك در صدد توقیف وی برآمد ، وی بقراجه - داغ فرار کرد و از آنجا خود را بهمدان رسانید و با اموال منهبه تبریز که قبلاً بدان شهر منتقل کرده بود يك زندگي اشرافی ترتیب داد و جزو ملاکین عمده همدان درآمد . در دوران سلطنت رضا . شاه چندی بجرم قاچاق زندانی شد و سپس آزاد گردیده مدتی بعد در گذشت ، (ملخص از رجال آذربایجان در عصر مشروطیت ، ص ۱۶۲-۱۵۹) .

چون ضمن شرح حال میرزا اسمعیل نوبری نامی از خیابانی برده شد بیمناسبت نخواهد بود که شرح حال مختصری نیز از این مرد بزرگ تاریخی آورده شود ، « شیخ محمد خیابانی فرزند حاج عبدالحمید تاجر خاмене ای در سال ۱۲۹۷ ه . ق در قصبه خاмене از توابع تبریز متولد شد و در تاریخ ۲۹ ذیحجه ۱۳۳۸ در اثر حادثه قیام در شهر تبریز بقتل رسیده است . مرحوم خیابانی پس از کسب مقدمات علوم دراوان صباوت وجوانی بتحصیل فقه و اصول پرداخته در این رشته استاد گردید . در هیئت ونجوم و علوم ریاضی ومنصوصاً در حکمت و کلام مهارتی بسزا داشت ، ناطق مبرز و نویسنده زبردست بود . در انقلاب مشروطیت ایران هنگامیکه قوای محمدعلیشاه تبریز را محاصره کرده و راه آذوقه وآب را بر مردم شهر بسته بود ، مرحوم خیابانی دوش بدوش مجاهدین وآزادیخواهان از شهر دفاع نموده با نیروی استبداد نبرد میکرد . خیابانی از اعضای برجسته انجمن ایالتی آذربایجان بود ، پس از خاتمه دوره انقلاب و پیروزی آزادیخواهان در دوره دوم مجلس شورای ملی نمایندگی آذربایجان را داشت و همیشه در برابر ارتجاع از حقوق ملی وآزادی دفاع مینمود و از اعضای مهم فرقه دموکرات ایران بشمار میرفت .

خیابانی پس از تعطیل اجباری مجلس وشروع ایام فترت چندسالی متواری بود ، بعدها به تبریز برگشت وبمناسبت زمامداری حاج صمدخان شجاع الدوله وسردار رشید در آذربایجان ، چندی منزوی بود ، تا آنکه پس از سقوط تزار و رفتن دست نشاندگان آن از آذربایجان ، فرقه دموکرات را در تبریز تشکیل داد و روزنامه تجدد را که ارگان رسمی ۵



سیلوی تبریر که در زمان اعلیحضرت فقید بنا شده است .

کرده بودند اشغال نمودند ، در ۱۸ ژوئن ۱۹۱۸ پیش‌قراولان عثمانی داخل تبریز شدند . در ۸ ژوئیه ژنرال علی احسان‌پاشا به تبریز رسید و در ۲۵ اوت فرمانده کل قشون کاظم قره بکیر پاشا به تبریز وارد شد ، نیروی عثمانی نوبری را نفی بلد کرده مجدالسلطنه^۱ را بحکومت آذربایجان منصوب ساخت ،

✽ حزب بود منتشر ساخت. در دوره چهارم مجلس شورای ملی نیز جزو نمایندگان آذربایجان انتخاب شد ولی بعلت گشته شدن در حادثه قیام نتوانست در مجلس چهارم شرکت جوید.

شیخ محمد خیابانی از مخالفین جدی قرارداد ۱۹۱۹ ایران وانگلیس بود، بر سر همین اصل با وثوق الدوله رئیس‌الوزراء وعاقدا قرارداد مخالفت مینمود . برای اعتراض بعملیات وثوق الدوله ودفاع از استقلال و آزادی ایران در تاریخ ۱۷ فروردین ۱۲۹۹ ش دموکراتهای تبریز با پیشوائی اوقیام نمودند. منظور از قیام این بود که در غیاب مجلس شورای ملی يك نیروی ملی تشکیل داده وباتکای این قوه شروع باصلاحات اساسی نمایند .

این قیام شش ماه طول کشید و خیابانی همه روزه عصرها در ضمن نطق مرام آزادیخواهان آذربایجان را بسمع مردم رسانیده آنانرا برای حفظ آزادی واستقلال ایران تشویق مینمود . در ۲۷ ذیحجه ۱۳۳۸ ق (۲۱ مرداد ۱۲۹۹ ش) با قتل خیابانی بساط این قیام برچیده شد. (نقل از: گل‌های رنگارنگ - بقلم حسین فرزاد، تهران ۱۳۲۵ ش) در شرح حال خیابانی مقالات و رسالات کتب متعددی نوشته شده که از آن جمله است : (تاریخ حیات خیابانی ، بقلم چندتن ازدوستان وی ، باهتمام کاظم‌زاده ایرانشهر ، برلین ۱۳۰۴ ش ؛ قیام خیابانی ، تألیف سید علی آذری، طهران ۱۳۲۹ ش .)

۱- مجدالسلطنه افشار از اعیان ارمیه بود ، در آغاز مشروطیت از آن هواداری کرد اما زیاد تند نرفت . پس از اعلام مشروطیت ، اهالی ارمیه بدو دسته تقسیم، عده‌ای طرفدار وعده‌ای مخالف وی شدند ؛ در اثر این اختلاف مجدالسلطنه ارمیه را ترك گفته در املاک خود اقامت گزید ، پس از عزیمت وی در شهر نا امنی پیدا شد واکراد یاغی قراء اطراف شهر را دستخوش غارت ساختند. کنسول روس تقاضا کرد که باید هر چه زودتر امنیت شهر تأمین شود، در اثر این تقاضا انجمن تبریز بزحمت افتاد .

مجدالسلطنه که خود از صاحب منصبان قشون دولتی بود عده‌ای را تجهیز کرد و از انجمن ایالتی تبریز هم کمک خواست ، انجمن يك دسته مجاهد و مقداری اسلحه و

این وضع آشفته و بی ثبات بیش از یکسال ادامه یافت،^۱ اما در ژوئن سال ۱۹۱۹م با ورود سپهسالار حاکم کل جدید، کارها بمجرای طبیعی افتاد، و در زمان رضاخان که در بادی امر وزیر جنگ و سپس فرمانروای ایران گردید نظم کامل در آذربایجان حکمفرما شد.

دولت شوروی بموجب پیمان ۲۶ فوریه ۱۹۲۱م از تمام امتیازات سابق خود در ایران صرف نظر کرد و بدین ترتیب راه آهن جلفا به تبریز که بخرج روسیه تزاری ساخته شده بود بمالکیت ایران درآمد.

آثار تبریز:

قدیمترین آثار تبریز مر بوط با آغاز قرن چهاردهم میلادی یعنی دوره مغول می باشد، تا کنون درباره آنها مطالعه منظم و دقیقی بعمل نیامده است،^۲

❖ مهمات فرستاد، اهالی ارمیه نیز دست از نفاق کشیده همه یکدل و یکجهت بمبارزه پرداختند تا یاغیان شکست خورده عقب نشستند، اما ۲۱ جمادی الآخرة ۱۳۲۵ ناگهان سپاهیان عثمانی در مقابل اردوی مجدالسلطنه ظاهر شده با وجود اظهار آشتی و صفای مجدالسلطنه، اردوی ویرا درهم شکسته اسلحه و مهمات آنان را بنیجیت بردند. این دخالت ناروای عثمانی دولت ایران را ناراحت ساخت، مقارن این احوال جنگ بین المللی اول آغاز گردید و دولت عثمانی بیهانه اینکه وجود قشون روس مخالف بیطرفی ایران و باعث نگرانی کشور عثمانی است، بخاک آذربایجان نیرو وارد کرد، مجدالسلطنه و مشروطه خواهان که از تجاوز و تعدی قشون تزار ناراضی بودند، نیروی عثمانی را استقبال کردند. عثمانیان پس از سقوط تزار بیاس این کار، مجدالسلطنه را بحکومت آذربایجان منصوب ساختند. اما هنگام شکست نیروی عثمانی مجدالسلطنه ناچار تبریز را بقصد خاک عثمانی ترك گفته مدتی بعد دوباره بآذربایجان بازگشت و چند سال بعد رخت بسرای دیگر کشید. (با تلخیص و تغییر چند عبارت از رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، ص ۲۰-۱۹). ۱- رك: احمد کسروی تبریزی، تاریخ هجده ساله آذربایجان، بخش ۴، گفتاریکم، ص ۷۹۶. ۲- در سالهای اخیر مقالات تحقیقی مفید متعددی برشته تحریر درآمده که ذیلا بعدهای از آنها اشاره میشود: مسجد کبود، مسجدعلیشاه، مسجد جمعه و مدرسه طالبیه، مسجد جامع، ❖

از بین رفتن آثار تاریخی تبریز دو عامل مهم داشته یکی وقوع زمین لرزه‌های شدید و دیگری اهمیت ندادن شیعه باثاری که بدست پیشینیان و دشمنان سنی مذهبشان ساخته شده، گرچه هنوز عده‌ای از آنها برپاست. ساختمانهای باشکوه غازان که در قریه شام « شنب » (قره‌ملک کنونی) بنا شده بود،

✪ مسجد استاد وشاگرد، مسجدحسن پادشاه، مقبره سید حمزه، بقلم آقای اسماعیل دیباج مندرج در کتاب راهنمای آثار تاریخی آذربایجان شرقی، ص ۳۰-۱۶، تبریز ۱۳۳۴ ش.

مسجد جامع، مسجد استاد وشاگرد، مسجد ومقام صاحب‌الامر، مسجدحسن پادشاه، مسجدعلیشاه، که آقای میرزا جعفر سلطان القرائی ضمن کتاب‌المحافل (مشتمل بر ترجمه حال بزرگان ودانشمندان وهنرمندان آذربایجان) آورده، این کتاب هنوز بیچاپ نرسیده است. مسجد کبود یا عمارت مظفریه (س ۱، ش ۳)، ربع رشیدی (س ۱، ش ۶، ۷)، مسجد جامع تاج‌الدین علیشاه معروف به‌ارک (س ۲، ش ۱)، شنب غازان (س ۲، ش ۳، ۲) مندرج در نشریه دانشکده ادبیات تبریز، بقلم آقای حاج حسین نخجوانی .

ناگفته نماند که تاریخ امکانه شریفه ورجال برجسته، مشتمل بر سه فصل در ذکر بقعه سید حمزه، بقعه عین‌علی وزین‌علی، بقعه صاحب‌الامر، چاپ تبریز ۱۳۳۲ ش، نیز از این لحاظ بسیار قابل توجه وسودمند است. ۱- محله قره‌ملک مجاور با محله شام‌غازان وغیراز آنست. بعید نیست قره‌ملک نیز از آثار غازان خان بوده و بنام وی موسوم به «قره‌ملک» شده که اینک بطور محقق «قره‌ملک» تلفظ میشود. نادر میرزا صاحب تاریخ وجغرافیای دارالسلطنه تبریز در پایان کار ویرانی بقایای شام‌غازان می‌آورد: من در ۱۲۸۶ هـ از ویرانه‌های این بنا دیدن کردم، زیر زمین‌های متعدد وهزاران آجر وکاشی سالم وسنگ‌های شفاف ومنفور ودستون سالم وکنده‌کاری شده بقطره‌کندرع وطول دو ذرع در آنها بود، من از پیرمردی پرسیدم چرا از اینهمه آجر کسی استفاده نمی‌کند؟ گفت: «چون وقفت علماء حرام میدانند»، اکنون که روز ششم صفر ۱۳۰۱ هجری است وپانزده سال از آن تاریخ میگذرد آجر وکاشی سالمی بجا نمانده، حتی سنگهای بنا نیز کنده شده است وهم اکنون مردم مشغول کندن بقیه آنها هستند، بعداضافه میکند هنگام تماشا «چند نفری دیدم مشغول کندن سنگهای بنیان بودند، یکی از آنها با ملایمت گفتم پانزده سال پیش اینجا را دیده بودم، سؤال و جواب آن تاریخ را باو گفتم، گفت بلی پانزده سال قبل همانطور بود که میگوئی، علت ✪

بکلی ازین رفته است ، در ۱۶۱۱م شاه عباس را می بینیم که مصالح ساختمانی شام‌غازان را برای بنای قلعه‌ای بکار میبرد .

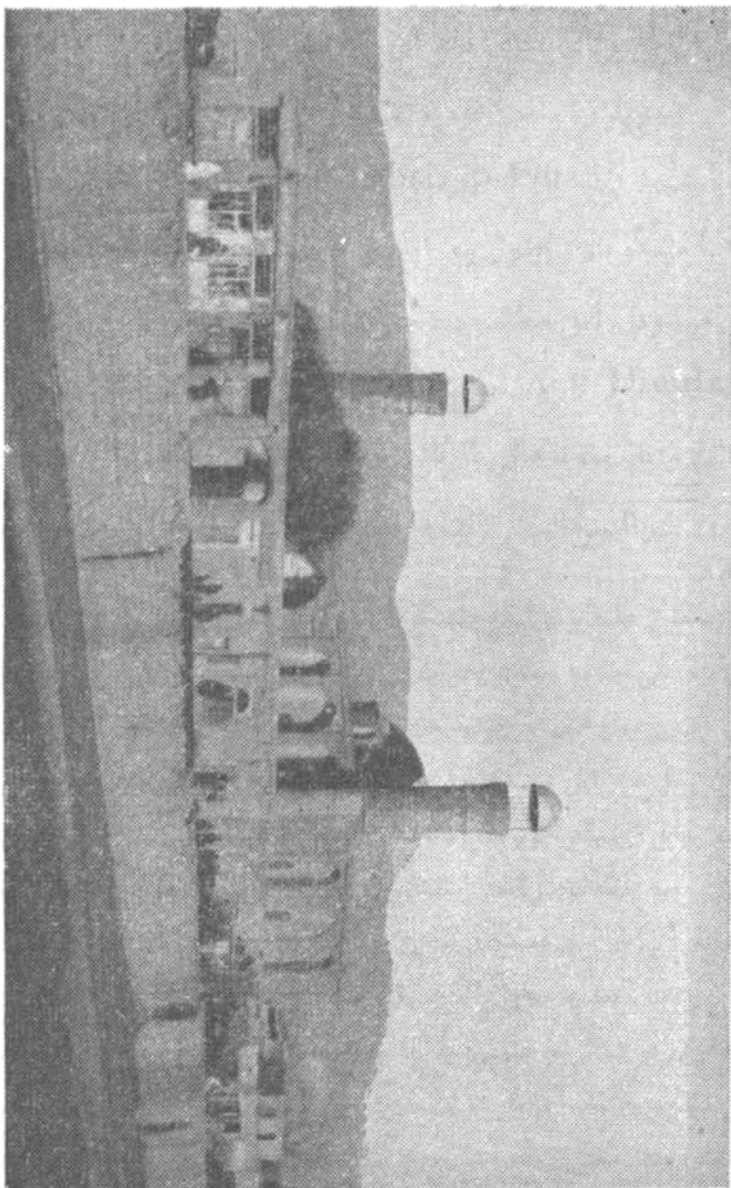
زمین لرزه پنجم فوریه ۱۶۴۱ نیز باعث ویرانی شهر و هلاک مردم بوده است (نک: Arakel of Tabriz, p.496). اولیاچلیبی (ج ۲ ، ص ۲۶۵) میگوید : هنوز ویرانه برج مقبره‌ای که برج غلظه^۱ را بیاد می‌آورد دیده میشود ، این مطلب در جهاننما نیز آمده^۲؛ مادام دیولافوا * Mme Dieulafoy و زاره Sarre تلی را که عبارت از بقایای شام‌غازان بوده دیده‌اند و باز نمونه‌هایی از کاشی در آنجا پیدا میشود .

بدرالدین العینی (متوفی بسال ۸۳۵/۱۴۳۱م) در کتاب «عقدالجمان»^۳

* آنهم منع علما بود، لکن چند نفر از علما که او با اسم گفت و من رعایت ادب کرده نمینویسم در این نزدیکی چشمه و قنات احداث کرده و فتوی داده‌اند که این سنگها حلال و خرید و فروش آن بی‌عیب است ، چون اهل اینجا بهار و تابستان مشغول زرع و فالیز هستند ، در زمستان بیکارند ، این سنگها را کهنه با مال خود بقنات آقایان حمل نموده میفروشند و صرف معاش زمستانی خود میکنند ... ، تلخیص از ص ۱۰۳-۱۰۱ .

۱- غلظه بخشی است از استانبول که بر فراز تپه مشجروبا صفائی واقع شده و خلیج کاغذخانه آنرا از سایر قسمتهای شهر جدا کرده است . ۲- صاحب جهان‌نما مینویسد: « . . . بناهای عظیم شام‌غازان مانند قلعه غلظه در میان باغچه‌ها از مسافت دور بنظر میرسد ، جانب غربی و شمالی و جنوبی تپه مزبور جلگه وسیعی است که بدریاچه تبریز (ارمیه) منتهی میشود و تمام آبهای بدان سمت جاریست و در همه جا خانه‌های منقش و باشکوه و باغچه‌های صفا بخش و خلد آسا و در هر طرف گلزارها و باغهای پردرخت و در هر گوشه آبهای روان و نشیمنهای فراوان وجود دارد ، کثرت و وسعت باغچه‌ها باندازه‌ایست که عساکریشمار آل عثمان سه روز بیردن اشجار آن پرداختند ولی نتوانستند عشر آنرا قطع کنند و در موقع کوچ بازسواد درختان مثل اول دیده میشد . انگور باغها بدون دانه و بسیار لطیف و بحدی فراوان بود که هنگام اقامت ما ، هم افراد سپاه و هم مال و مواشی آنان خوردند ولی چندان نقصانی در آن پیدا نشد . » ۳- عقدالجمان فی تاریخ اهل الزمان کتابی است *

مقام صاحب الامر (ص ۷۸)



با استفاده از گزارش سفارت سلطان الناصر مملوك^۱ در زمان ابوسعید ایلخان، این بنای عجیب را وصف می‌کند. (این متن را بارون تیسنهاوزن **Tiesenhausen** ترجمه کرده ، 8 - 114 ، p. 1886 ، I ، Zap) . گویند این مسجد باشکوه با کاخ کسری در تیسفون ، برابری میکرد. بگفته حمدالله (۱۳۴۰م) چون مسجد با عجله ساخته شد لذا زود فرود آمد . تاجر ونیزی در حدود (۱۵۱۴م) از خرابه‌های آن بحث کرده ، اما شاردن **Chardin** (II, 323) تعمیر شده قسمت زیرین مسجد و همچنین برج را دیده ؛ اکنون این ساختمان بزرگ فروریخته را که در وسط شهر ، نزدیک دروازه قدیم محله مهادمهین (میارمیار) واقع شده ارك علی‌شاه گویند (ن ك : Berezin) . شاید میان مسجد از

در نوزده مجاد تألیف امام بدرالدین محمود بن احمد عینی؛ مؤلف مزبور از مشاهیر علماء و فقهاء حنفیه بوده و سالها در مصر کارضا داشته و در قرب جامع ازهر مدرسه و کتابخانه‌ای بنا کرده است ، تألیفات متعددی از قبیل طبقات الحنفیه ، رمز الحقائق فی شرح کنز الدقائق ، المسائل البدیهه و غیره دارد . وفات ویرا کاتب چلبی و شمس‌الدین سامی در ۸۵۵ هـ نوشته اند (کشف الظنون ، ج ۲ ، ستون ۱۰۹۸ و ۱۱۵۰ و ۱۵۱۵ ؛ قاموس الاعلام ، ج ۲ ، ص ۱۲۵۵) .
۱- مملوك که جمع آن ممالیک میباشد بمعنی غلامست ، و بیشتر این کلمه را در مورد غلامان سفید پوست بکار می‌برده‌اند ، ممالیک مصر از غلامان ترك و چر کسی بودند که ابتدا در جزء قراولان مزدور الملك الصالح نجم‌الدین ایوب سلطان مصر قرار داشتند و سپس از ۶۴۹ تا ۷۸۴ در این کشور سلطنت نمودند .

مؤسس این سلسله عزالدین آیبک معز است که چاشنیگیر الملك الصالح بود ، رفته رفته تقرب بیشتریافت و پس از مرگ وی ، زن بیوه او شجره‌الدرد را بمقدنکاح خود در آورد و بمقام اتابکی ملک اشرف مظفرالدین موسی رسید و یکسال بعد او را ساقط نموده خود رسماً بتخت سلطنت مصر نشست .

آیبک وجانشینان وی به ممالیک بحریمه معروفند. افراد این سلسله با وجود سلطنت کوتاه و جنگهای داخلی دائمی و کشتن یکدیگر ممالک خود را بخوبی اداره میکردند و شهر قاهره هنوز از دوره سلطنت ایشان آثاری دارد که نماینده عشق و علاقه سلاطین *

بین رفته و ارك مجاور آن اشتباهی شده است^۱. و از تاریخ ایوان یا قلعه‌ای

❖ مملوك بمعنای و صنایع مستظرفه است .

سلطان الناصر ناصرالدین محمد بن قلاون نهمین سلطان از ممالیک بحریه است که در سال ۶۹۳ هـ پس از درگذشت برادرش ملك اشرف صلاح‌الدین خلیل بسطنت رسید ولی دوبار سلطنت را از دست داده برای بار سوم در سال ۷۰۹ هـ بتخت نشست و تا پایان عمر یعنی ۷۴۱ هـ با قدرت تمام حکومت کرد. وی مردی عالم و عادل و مقتد بود ، مملکت خود را تا ملاطیه توسعه داد، سفرائی بدر بار اغلب سلاطین بزرگ معاصر خود فرستاد ، در تکثیر جداول نیل و ترویج صنعت و زراعت و پیشرفت عمران و آبادی مصر کوشش فراوان نمود؛ کتابی در فن نگاهداری و پرورش اسب تألیف کرد که دکتر پروین متن و ترجمه فرانسۀ آنرا در ۱۸۵۳ م منتشر ساخت، (مستفاد از طبقات سلاطین اسلام ، ص ۷۳-۷۰ ؛ قاموس الاعلام ، ج ۲ ، ص ۱۲۴۵ ، ج ۶ ، ص ۴۵۴۵) .

۱- طاق باقی که در سمت جنوب مسجد قرار گرفته و محراب آن هنوز تمام مشخصات لازم را داراست با توجه بخصوصیات آن و نوشته‌های متواتر تواریخ بی شک طاق محراب جامع علیشاه است .

مادام دیولافوا طاق مزبور را چنین تعریف میکند : « این بنای با عظمت که ۲۵ متر ارتفاع دارد و قبل از ورود بشهر نیز در فاصلۀ زیاد نظر مسافرین را بخود جلب میکند در مرکز میدان وسیعی قرار دارد . دیواری بشکل کثیرالاضلاع آنرا محصور کرده و دارای برجهای مرتفعی است و اطراف آن خندق عریض و عمیقی بوده که اکنون يك قسمت آن پر شده است . دیوار آن با مهارت خاصی ساخته شده اگر بطور مایل بآن نگاه کنند درزهای قائم آجرها بشکل موازی بنظر میآیند که تمام متساوی البعد و در هر جا فاصلۀ مابین آنها یکسان است .

در اطراف این بنای نیمه خراب ابنیه نظامی جدیدی برپا شده که مخصوص سربازان ساخلوی تبریز است و يك کارخانه توپ ریزی هم هست که اکنون متروک و بدون استفاده مانده است . پلکان خرابی منتهی بپام میگردد و در بالای پام دو منزلگاه کوچکی است برای دیده بانها که بنوبه در آنجا باید ناظر باشند و حریق و سایر حوادث را اطلاع دهند . سفرنامه مادام دیولافوا ، ترجمه فرهوشی ، ص ۵۵ .

که کلویجو **Clavijo** با عبارت دولتخانه وسیع از آن یاد کرده چیزی در دست نیست (ن ك : با آنچه در پیش اشاره شد .) عباس میرزا این ارك را مبدل به قورخانه کرد و هنوز بزرگترین و بلندترین ساختمان تبریز است . در حدود ۱۹۲۵م در پای ارك يك باغ ملی احداث شد و اکنون از خرده شکسته‌های آثار گذشته چیزی نمایان نیست .

اما مسجد جهان‌شاه (گوگ مسجد) را که تاورنیه **Tavernier** و شاردن **Chardin** تعریف کرده‌اند ، تکسیه **Texier** ، مادام دیولافوا **Mme Dieulafoy** و پروفسور زاره **Prof. Sarre** کاملاً تماشا کرده‌اند ، این مسجد در حال ویرانی و فرو ریختن است .^۱

۱- «در زمان آبادی این بنا را فیروزه اسلام می‌نامیدند و این نامگذاری بمناسبت رنگ کاشی‌های معرق ظریف نمای خارجی و درونی آن بوده که اغلب رنگ فیروزه‌ای و کبود داشتند . بعضی از مورخین این بنا را با ساختمانها و ملحقات زیادی از قبیل خانقاه و صحن و حوضخانه و کتابخانه بعمارت مظفریه نامیده و در تألیفات خود از عظمت و شکوه این بنا و سبک معماری و کاشیکاری آن تعریف و توصیف زیاد نوشته‌اند ، راهنمای آثار تاریخی آذربایجان شرقی ، اسماعیل دیباج ، ص ۱۶ .

مادام دیولافوا مینوسد : «شهر تبریز از اینیه قدیمی زیاد ندارد ، اما آنچه باقیمانده شایان توجه است ، بهترین نمونه آن مسجد کبود است که در قرن پانزدهم مسیحی در زمان جهان‌شاه سلطان مغول از سلسله قروه قویونلو ساخته شده است .

این بنای فشنک شایسته مطالعه دقیقی است . عظمت بنا و زیبایی سردر آن و ظرافت معماری و موزائیک‌کاشی که در اطراف این سردر بکار رفته همه حیرت آور است و بسیار جای تأسف است که کنبد این بنای زیبا بواسطه زلزله خراب شده و قسمتی از دیوارها را نیز با خود فرو ریخته است ...

این مسجد حیاط بزرگی داشته که در اطراف آن طاقنماهای جالب توجهی بوده و در مرکز آن هم حوض بزرگی برای وضو گرفتن وجود داشته‌است . امروزه تمام این بنای عالی خراب شده حتی زمین و مصالح فرو ریخته آنرا نیز مردم تصرف کرده‌اند ✽

شاید علت اهمال مردم در نگهداری آن ، تهمت کجراهی و زندقدهای باشد که آق قویونلوها بیانی آن زده اند .
اولیاچلبی مسجد کاشیکاری شده سلطان حسن را ستوده می نویسد:

♣ سردر این مسجد در زمین مرتفعی بنا شده و در قسمت فوقانی آن قوس بیضی شکلی وجود دارد . در دو جنب آن ستونهایی متصل بدینا بشکل ماریج بالا رفته و در قسمت فوقانی هلال بیضی شکلی تشکیل میدهند . این ستونها بالتمام از کاشیهای نفیس فیروزه‌ای رنگ زیبا با نقش و نگارهای خوش نما پوشیده شده‌اند . سطوح داخلی رواق از کاشیهای رنگارنگ مسطورا است . این کاشیها با قطعات کوچک بریده شده و با مهارت تمام چنان بهم متصل شده‌اند که گویی همه یکپارچه هستند ، در نقاشی و ترکیب رنگها باندازه‌ای لطف و ظرافت بکاررفته که انسان خود را در مقابل تابلوی بسیار عالی پراز سبزه و گل میبیند، رنگ کبود زمینه یکنواختی نقاشیها را ازین میبرد بدون اینکه ذره‌ای از زیبایی و لطف مجموع آنها بکاهد . شاید بهمین مناسبت بمسجد کبود مشهور شده‌است .

این سبک کاشی کاری قابل مقایسه با ترکیبات هندسی خاص صنایع زمان سلجوقی و مغولی نیست و برتری و مزیت زیادی بر آنها دارد. درب کوتاهی از این سردر اصلی بعبادتگاه باز میشود . عبادتگاه مرکب از دو تالار بزرگست که از هم متمایز و هر دوسابقاً دارای گنبدی بودند . تالار اول با کاشیهای رنگارنگ زینت یافته و تالار دوم که محراب در آن واقع شده با کاشیهای هشت ضلعی کوچک مزین است که رنگ مینائی لاجوردی آنها بشاخ و برگهای طلائی و زمینه عاج مانند کتیبه‌ها جان میبخشد. کتیبه‌ها دارای نوشته‌هایی است با خط عربی که با شاخ و برگ و گلها آمیخته شده است .

سنگ فرش کف این بنا بسیار باشکوه و خوش منظره است . این سنگها را از معادن مجاور دریاچه ارمیه استخراج کرده‌اند که هنوز هم آسیبی ندیده و محفوظ مانده‌اند . . . این قسمت مقدس معبد دارای اهمیت و عظمت مخصوصی است که با زیبایی و تزیینات درخشان قسمت اول اختلاف کلی دارد و ضمن الهام سکون و آرامش قلبی، انسان را وادار میکند که بی اختیار در مقابل عظمت این شاهکار بزرگ سر تعظیم فرود آورد ، (تلخیص با تغییر چند عبارت ، از سفرنامه مادام دیولافوا ، ترجمه فرهوشی ، ص ۵۵ - ۵۶) .



صحن ودر ورودی مقام صاحب الامر (عجله)

سنگهای آن را از نجف آورده‌اند و کتیبه آن بقلم یاقوت مستعصمی^۱ است و در دو طرف محرابش دو ستون سنگی کهر بائی کم نظیر وجود دارد، این مسجد را بنام استاد شاگرد^۲ میخوانند و اثر حسن کوچک چوپانی (متوفی ۱۳۴۰/۵۷۴۱ م)^۳ است (زینة المجالس؛ مرآت البلدان، ص ۳۴۱؛ شاردن). ویلسن S. Wilson میگوید مسجد تازه معروف باین نام (در جای مسجد قدیم) نزدیک بازار چوبفروشهاست^۴. ظاهراً این غیر از مسجد اوزون حسن است که از آن اطلاع بسیار کمی داریم^۵.

۱- قبله الكتاب جمال الدین یاقوت مستعصمی غلامی حبشی و مملوك مستعصم (۶۵۶-۶۴۰ هـ) آخرین خلیفه عباسی بود، بواسطه سیرت نیکو و خط زیبا در نزد خلیفه مقامی ارجمند داشت، گویند هر روز دو جزو قرآن مینوشت و با آخر قرآنها تمام شده شماره ترتیب میگذاشت و بهفتاد تن سرخط میداد، سصد و شصت و چهارمین قرآن وی دیده شده است. پس از سقوط بغداد مورد حمایت ایلخانان مغول قرار گرفت و در زمان اباقآن تقرب و احترام فوق العاده یافت. بیش از صد سال عمر کرد، در ۶۶۷ هـ در بغداد در گذشت و در جوار قبر احمد حنبل دفن گردید. ناگفته نماند که وفات یاقوت ۷۵ سال پیش از بناء مسجد سلطان حسن اتفاق افتاده و کتیبه‌های مسجد مزبور بوسیله خواجه عبدالله صیرفی و شاگردش حاجی محمد بندگیر نوشته شده است. ۲- این بنا بنام بانای آن امیر علاء الدین شیخ حسن کوچک چوپانی «علائی» و بنام سلطان سلیمان بن محمد ایلخانی که نامش در کتیبه مسجد آمده «سلیمانیه» و بجهت نوشته شدن کتیبه‌هایش بوسیله خواجه عبدالله صیرفی و شاگردش مسجد «استاد و شاگرد» خوانده شده است. ۳- تاریخ وفات حسن کوچک چوپانی در متن درست نیست، چهوی در ۷۴۰ هـ در آذربایجان ردیابکر اعلان استقلال نموده و در ۷۴۴ هـ در گذشته است. ۴- نادر میرزا مینویسد: مسجد «استاد و شاگرد» قدیم در اثر زلزله فرو ریخته بکلی ویران شد و عباس میرزا نایب السلطنه در همان محل مسجد جدیدی بنام «استاد و شاگرد» بنا کرد (ملخص از ص ۱۰۸).

۵- محققاً مسجد «استاد و شاگرد» غیر از مسجد اوزون حسن است. مسجد اوزون حسن که امروز مسجد حسن پادشاه خوانده میشود در میدان صاحب الامر واقع شده و در ۱۵

اولیا می نویسد : مسجد شاه عباس زوبروی مسجد استاد شاگرد بود.

✽ زمان اوزون حسن آق قویونلو با آجر و سنگهای مرمر و کاشیهای معرق ساخته شده بود ، اما مثل سایر آثار تاریخی تبریز در نتیجه زلزله های متعدد فرو ریخته و بران شد ؛ مردم نیکوکار آنرا تجدید بنا کردند ، امروز مسجدی ساده و فاقد خصوصیات تاریخی و هنری است ، (رك : راهنمای آثار تاریخی آذربایجان شرقی ، ص ۲۹) .

فقط کتیبه سردرب و تخته سنگ مرمر بزرگ محراب و دو سه قطعه سنگنبشته مرمر روی دیوارهای داخلی مسجد از گذشته با عظمت و پرشکوه آن حکایت میکند .
کاتب چلبی که در ۱۰۴۵ هـ با سلطان مراد به تبریز آمده و ناظر خرابکاریهای قشون عثمانی بوده ، در تاریخ جهان نما ، مسجد اوزن حسن را چنین تعریف میکند : « جامع سلطان حسن که از بناهای اوزون حسن پادشاه آق قویونلو میباشد بطرز جوامع سلاطین باسنگ تراش و سرب ساخته شده و بنای متین و باشکوهی است . در کنار صفت محراب يك قطعه مرمر بلغمی بزرگی بطول و عرض چند ذراع بدیوار نصب شده و جامع را رونق بخشیده است . سنگ مرمر مزبور از نوادر دهر بشمار میرود و در جوامع دیگر نیز نظیر آن دیده نشده است . اسماء چهار بار که در سردرب آن حک شده بود ، از طرف قیزیل باشا پاك و فقط نام علی (ع) ابقاء گردیده است . قسمت جنوب جامع میدان وسیعی است که اکثر محلات و بازارهای شهر در قسمت جنوبی و شرقی آن قرار گرفته اند . در قسمت شرقی میدان ، متصل بجامع سلطان حسن ، مسجد مزین دیگری وجود داشت که چون بنایش از شاه طهماسب بود عسا کر عثمانی جابجا خرابش کردند . اکنون در جای مسجد شاه طهماسب بقعه ای قرار گرفته که بمقام صاحب الامر معروف است و صحن وسیعی دارد که در قسمت غربی و شمالی آن ساختمان دو طبقه ای برای مدرس و منزل طلاب ساخته شده است . بقعه صاحب الامر يك کعبه و دو مناره بلند دارد ، مسجدی نیز متصل بدیوار شمالی دهلیز بقعه واقع شده که مسجد صاحب الامر خوانده میشود . در مدخل دهلیز و اندرون بقعه دو طاق مرمر از زمان صفویه باقی و بریاست که بر بالای طاق مرمر مدخل اندرون دو آیه شریفه « وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احداً ، وانه لما قام عبدالله يدعوه کادوا بکونون علیه لبداء » از سوره « الجن » منقور و رقم آن باسم علاء الدین تبریزی خطاط معروف عهد شاه طهماسب است .

از تواریخ چنین استنباط میگردد که مسجد مزبور پس از ویران شدن بدست عثمانیان

دو باره آباد شده تادر زلزله ۱۱۹۳ هـ فروریخته و در ۱۲۰۸ هـ بوسیله جعفر قایم خان ، سراج احمد خان ✽

احداث جاده شاه صفی موسوم بخیابان نیز مربوط بزمان صفویه است،^۱
(نک: اولیا چلبی). اما آلاقی (درسرخ)^۲ مقروالی کل، و باغهای پر

دنبلی تجدید بنا گردیده است، در ۱۲۶۶ هـ میرزا علی اکبرخان مترجم کنسولگری روس بائینه بندی درون بقعه و تعمیرات لازم آن اقدام و صحن و مدرسه کنونی را احداث و موقوفاتی بر آنها معین کرده است.

نام این مدرسه در بدو بنا و تأسیس، «اکبریّه» بود ولی حالاً صحن و مقام صاحب الامر گفته میشود، ناگفته نماند که در ۱۳۲۶ش نیز از محل عطایای شاهانه تعمیراتی در قسمتهای مختلف این بنا بعمل آمد. (در تاریخ نادر میرزا و تاریخ امکان شریفه ثقة الاسلام شهید از این بنا بحث مفصلی شده است).

میان مسجد و صحن صاحب الامر و مدرسه و مسجد حسن پادشاه، میدان صاحب الامر و میدان مهدیه قرار گرفته که هر دو بهم متصل و مرگزمهم فروش خواربار تبریز میباشد.

۶- نادر میرزا در توصیف خیابان مینوسد: «در مشرق شهر کوئی است بزرگ و نامدار، هر که از عراق و خراسان آید نخست وارد شود بخیابانی طولانی و عریض که سه ربع فرسنگ طول و شصت ذرع عرض آن است. آنسال که من به تبریز آمدم خیابان از دو سوی نهری روان داشت و بکنار آن نهرها درختهای ناز سراسر سایه افکن و همه آن بیدها یک خط نشانده بودند، و آنراه را نگاهبانان بودند با اجری از دیوان خلافت؛ درختها که سنال بود، یک یک ببریدند و بجای آن نهال غرس نمودند تا یکسره از آن خالی شد و بسال ۱۲۹۰ هـ که شاهنشاه ما (ناصرالدین شاه) بفرنگستان سفر فرمود و بدین شهر گذار کرد، بحکم ولیعهد ایران، با پیشکاری میرزا فتحعلی خان شیرازی بتازه جوینها عمارت کردند، نهال نارون و بید و صنوبر بر نشانند، نگاهبانان بگماشتند، اندک صفائی یافته، گرچه بیابانه اولین نرسیده و نرسد. ص ۵۹. ۲- «آلاقی» تلفظ عامیانه، و درست آن «عالی قاپو» است و معنی «باب عالی» دارد. و بعلاوه «آلا» در ترکی بمعنی «ابلق، سفید و سیاه» میباشد و «سرخ» و آن کلمه «آل» است که معنی «سرخ» دارد.

بنای «عالی قاپو»ی تبریز از عباس میرزا نایب السلطنه بود، عمارت چهار طبقه و کلاه فرنگی بلند زیبایی معروف بشمس العماره داشت. در زمان ولیعهد مظفرالدین شاه تعمیر کلی در این بنا بعمل آمد. پس از انقراض سلسله قاجار مقروالی آذربایجان شد، در ۱۳۱۲ش هنگام استانداری ادیب السلطنه سمعی در این کاخ آتش افتاد و قسمت فوقانی آن که شاهکاری

درخت بنام باغ شمال (کرچه در جنوب شهر واقع شده)^۱ و کلاه فرنگی شاه گلی (استخر شاه)^۲ در هفت کیلومتری جنوب شهر (Berezin, p.80)

از هنر معماری دوره قاجاریه بود از بین رفت، بقیه عمارت نیز که دارای اطاقها و سالنهای نقاشی شده متعددی بود در ۱۳۲۶ ش هنگام استانداری علی منصور بکلی تخریب و برجای آن کاخ جدید استانداری که ساختمان آن در ۱۳۳۳ ش تکمیل گردید بنیان نهاده شد. درختان کهنسال باغ عالی قاپو در هنگام تجدید بنا قطع گردید.

۱- باغ شمال تبریز از آثار سلطان یعقوب آق قویونلو است و کویا غرض بانی از این تسمیه این بوده که همان باغ شمال هرات که در زمان سلطان حسین شهرت جهانی داشت، باشد. شاه طهماسب اول پس از بازگشت از قرا باغ در این محل جشن ملو کانه ای ترتیب داد . صنیع الدوله مینویسد : « در زمان نایب السلطنه باغ شمال را که بقدر گنجایش پنجاه خروار بندرافکن زمین دارد ، چهار قطعه باغ و یک تخته گلزار نموده اند و در مقابل عمارت قدیم بر حسب امر ولیعهد عمارت بسیار خوب ممتازی بنا نموده اند و در کار اتمام آن هستند و وضع این عمارت را طوری قرار داده اند که گلزار در میان این دو عمارت افتاده و در وسط گلزار برای وحوش خانه ای ساخته و از انواع غریب و عجیب آن در آنجا جمع آورده اند و کنار خیابان را از ابتدا تا انتها محجر نصب نموده اند » . (مستفاد از: تاریخ امکنه شریفه ، ص ۴۱ : مرآت - البلدان ، ص ۳۴۶) .

اکنون در همین محل میدان ورزشی باغ شمال، باشگاه افسران ، دبیرستان نظام ، قسمتی از ساختمانهای سر باز خانه و ساختمانهای شخصی بنا شده است . ۲- شاه گلی تقریباً در هفت کیلومتری جنوب شرقی شهر قرار دارد ، اولین بانی این استخر بزرگ معلوم نیست، شاهزاده قهرمان میرزا پسر نایب السلطنه هنگام حکومت در تبریز، این استخر را تعمیر و در وسط آن کلاه فرنگی دو طبقه زیبایی بنا کرد و از وسط استخر خیابانی برای راه کلاه فرنگی مزبور تعبیه کرد و کوه بلندی را که در مقابل این عمارت قرار دارد بصورت پله های عریض مرتب و گلکاری شده در آورد، پس از وی این عمارت ویران شد، در زمان نادر میرزا این استخر بزرگ را عین محل با جاره داده میشد . اکنون در دست شهرداری تبریز است و کافه يك طبقه زیبایی در وسط آن بنا و قایق موتوری کوچکی بر آب انداخته شده و باغهای با صفا و دل انگیزی در اطراف آن احداث گردیده است که در تابستانها گردشگاه عمومی مردم تبریز میباشد (رک : مرآت البلدان ، ص ۳۴۶ : تاریخ نادر میرزا، ش ۱۸۷) . ۳- در ترجمه عربی « پنج میلی » آمده .

از آثار قاجاریه میباشد.

در سیاحتنامه اولیاچلبی صورت ریز ساختمانهای تاریخی تبریز وجود دارد. نقشه تبریزی که شاردن **Chardin** در اطلس جغرافیائی ترسیم و محل ساختمانهای عمومی را معین کرده، برای مطالعه جای آنها بسیار مفید است. در صفحات ۳۴۶ تا ۳۴۸ جلد اول کتاب *مرآت البلدان* و در کتاب ویلسن **Wilson** مبشر آمریکائی نیز صورت مهمی از ابنیه آمده است. شاگردان مدرسه نظام تبریز در سال ۱۸۸۰م نقشه‌ای بمقیاس ۱:۸۸۲۰ از شهر تهیه کرده‌اند که در سال ۱۸۹۴ بچاپ رسیده است (نک: **Houtum - Berezin**، *Schindler. Geogr. Journ. 1895, p. 104*). برزین **Berezin** نیز در صفحه ۵۲ تعریف مختصری بمحله‌های شهر دارد. در صفحه ۲۸۴ کتاب انقلاب ایران تألیف براون هم يك نقشه فارسی درج شده، و همچنین در ۱۹۱۲م نقشه بسیار مفصلی از شهر تبریز در تفلیس انتشار یافته است.^۱

۱- در ۱۳۲۷ش نیز نقشه‌ای از تبریز در يك قطعه (۵۸×۹۲ سانتیمتر) از طرف دایره جغرافیائی ستاد ارتش و در ۱۳۳۶ش نقشه دیگری در ۹ قطعه (نقشه هر بخش جداگانه) از طرف شهرداری تبریز (در انضمام دفترچه راهنمای شهر تبریز) چاپ و منتشر گردیده است.

منابع (Bibliographie) :

- ن ک : ماده آذربایجان . برای (دیدن) تألیفات قدما میتوان بآنچه درضمن این مقاله آمده رجوع کرد .
- ۱- باقوت ، ج ۱ ، ص ۸۲۲ .
 - ۲- زکریا قزوینی : آثارالبلاد ، چاپ وستنفلد **Wiustenfeld** ، ص ۲۲۷ (تفصیل کمی دارد) .
 - ۳- حمدالله مستوفی: تزهت القلوب ، ۷۴۰ هـ (۱۳۴۰ م) ، چاپ **Le Strange** در **G . M . S** ، ص ۷۹ - ۷۵ ، (مطالب مهم جالبی دارد که مؤلفین بعدی از آن گرفته اند) .
 - ۴- ابن بطوطه ، چاپ **Defrémery** ، ج ۱ ، ص ۱۷۱ ، ج ۲ ، ص ۷۱ ، ۱۳۱ - ۱۲۷ .
 - ۵- قاضی احمد غفاری : نگارستان ، ۹۵۹ هـ (۱۵۵۲ م) خطی مضبوط در کتابخانه ملی پاریس ، **Sup . pers** ، شماره ۷۸۷ ، برگ شماره ۵۶ که عبارت از وصف تبریز است مطابق تزهت القلوب ، شماره اوراقش ۱۲۰ (ن ک : خانواده ایلدگز) .
 - ۶- احمد رازی : هفت اقلیم ، ۱۰۰۲ هـ (۱۵۹۴ م) بر گهای ۴۷۹ - ۴۶۴ از مخطوط شماره ۳۵۶ **Sup . pers** ، مضبوط در کتابخانه ملی پاریس ، در آن تعداد مفصلی از مشاهیر بومی تبریز آمده .
 - ۷- حاجی خلیفه : جهان نما ، ص ۳۸۳-۳۸۰ .
 - ۸- اسکندر منشی : عالم آرا ، ۱۰۳۷ هـ (۱۶۲۵ م) ، طهران ۱۳۱۴ ، ص ۳۰ ، ۳۱ ، ۴۹ ، ۴۴۴ ، ۴۸۴ ، در آن تواریخ مهمه عدیده آمده .
 - ۹- اولیاچلبی در حدود ۱۰۵۷ هـ (۱۶۴۷ م) ، ج ۲ ، ص ۲۷۶-۲۴۵ ، اخبار مهم مفیدی دارد .
 - ۱۰- محمود لیبب : تحفة اللیبب ۱۱۳۸ هـ (۱۷۲۵ م) .
 - ۱۱- تألیفی که هنوز کشف نشده ، در مقابر رجال مشهور تبریز .
 - ۱۲- زین العابدین شیروانی : حدائق السیاحه ، خطی محفوظ در کتابخانه ملی پاریس ، ن ک : **Sup . pers** ، شماره ۱۳۰۵ ، ورق شماره ۸۶ .
 - ۱۳- ایضاً : بستان السیاحه ، نوشته شده در ۱۲۴۷ ، کاملتر از کتاب سابق طهران

۱۳۱۵ ، ص ۱۸۸-۱۸۲ .

۱۴- محمدحسن خان صنیع الدوله : مرآت البلدان ، طهران ۱۲۹۴ ، ج ۱ ، ص ۴۱۹-۳۳۷ ، او مصنفی است که از منابعی استفاده کرده که بعد منتشر نشده .

15 - **Arakel de Tabriz : Livre d . Histoires Arménien , 1574-1665 ,** (* Brosset ترجمه شده بوسیله *) ،
 * و آن در **Coll d.Historiens arméniens** محفوظ است .

St. Pèt. 1874 , I , p . 176 , 294 , 312 , 496,572 , ...

16 - **Hammer : G.O . R . , VIII , 525 ; Babinger: Die Geschichtsschreiber der Osmanen , Leipzig , 1927 , p . 237 .**

17 - **Marco Polo : ch.26 , Toris , Tauris, Tauriz, Thoris , etc .**

(شاید دیر **Barsamo** که وی دیر **Ramusio** در منطقه تبریز ذکر کرده همان دیر **St . Barthélemy** موجود در ما کوباشد [ن ک : این ماده] .)

18 - **Clavijo (1405 - 6):Vida y hazanas del gran Tamorlan , Seville 1582 , ch . 82,144 , Sreznewski چاپ , St . Pét . 1881 , p . 167 , 172 , 358-376 .**

۱۹- اظهارات سیاحان ونیزی (**C. Zeno , Contarini , Barbaro**)

C . Grayfor که **V . Alessandri , Angiolello** و تاجر مجهول)
 آنرا در کتابی جمع و در مجله **The Hakluyt Society** منتشر کرده است ،
 لندن ۱۸۷۳ .

20 - **G . Berchet : La republica di Venezia et la Persia , Turin 1865 .**

21 - **G . Cornet : Lettre di G . Barbaro , Vienne 1852 .**

22 - **J . Chesneau : La voyage de M . d'Aramon (1517) Schefer , Paris 1887 , p . 83 , 282 .**

23 - **Kakash de Zalonkemeny (Tectander** (منشی اش):

Iter Persicum (1603) Schefer چاپ , Paris 1877 , p . 47 - 51 .

24 - Olearius (1636 - 1637) : Aus führliche Beschreibung etc (1663) , V , ch . 2 .

25 - Tavernier (1638) : Les Six voyages , Paris 1679 , I , p . 56 - 63 .

26 - A . Poulet : Nouvelles relations du levant , Paris 1663 , p . 161 - 164 (در آن دو مسجد را وصف میکند) .

27 - Pétis de la Croix (1670) : Extrait des voyages Relation de Dourry Efendi , Paris 1810 , مقاله ایست ملحق بکتاب , p . 141 - 145 .

28 - Chardin (1673) : Voyages , Langlés چاپ II , 319 - 360 , برک شماره ۱۱ اطلس که عبارت از نمایی است از تبریز که از عین علی گرفته شده است .

**29 - John Bell (1716) : Travels from St petersburg , ترجمه شده بفرانسه بوسیله *
* Jean Bell de Anternony : Voyages depuis St . Péters-
bourg , Paris 1766 , III , p . 99 - 107 .**

30 - P . Villote : Voyage d'un missionnaire de la compagnie de Jésus en Turquie , en Perse , etc . Paris 1730 , p . 176 - 177 .

31 - Hanway : The Revolution of Persia , London , 1754 , II , p . 237 .

32 - Jaubert : Voyage en Arménie (1805) , Paris 1821 , p . 155 , 164 , 358 .

33 - P . Tancoigne (1807 - 1808) : Lettres sur la Perse , Paris 1819 , I , p . 121 .

34 - G . P . Morier : A Journey the rough Persia

- (1809) , London 1812 , p . 275 - 391 .
- 35 - A · Dupré (1809) : Voyage en Perse, Paris 1819 , II , p.220 - 240 .
- 36 - M· Kinneir: A geogr. Memoir of the Persian Empire , London 1813 , p.150-152 , 377 , 380 .
- 37 - J.P.Morier (1810-1816) : A Second Journey the rough Persia , London 1818 , p . 211-233 , 391, ☆
☆ صفحه شماره ۲۲۵ که نقشه‌ای از تبریز دارد .
- 38 - Ker Porter : Travels in Georgia (1819) , London 1822 , p . 506 .
- 39 - J . B . Fraser : Travels in Kurdistan , (تاریخ و محل طبع معلوم نشد) , I , p . 1 - 45 , II , p . 312 .
- 40 - W. K. Stuart(1735): Journey of a Residence in Northern Persia , London 1854 .
- 41 - Texier (1839) : Description de l'Arménie, Paris 1852 , I , از مسجد کبود 52 - 42 , برگ شماره ۴۱ منظره عمومی , II , p . 43 - 59 .
- 42 - Wilbraham: Travels in the Transcaucasian Provinces , London 1839 .
- 43 - Ritter : Erdkunde (1840) , IX , p . 770-779, 852 - 884 .
- 44 - Berezin (1842) : Puteshestwiye po sever . Persii , Gazan 1854 , p . 55 - 96 .
- 45 - Flandin : Voyage en Perse , Paris 1851 , I , p . 146 - 181 .
- 46 - Lycklama a Nijeholt (1869) : Voyage en Russie , Paris 1873 , II , p . 40 - 79 .
- 47 - Gobineau : Trois ans en Asie, Paris 1859, p. 508 - 509 .

- 48 - Von Thielmann (1882) : Streifzüge im kaukasus , Leipzig 1875 , p . 179 - 198 .
- 49 - Bakulin : Ocerk torgowli Adharbaidjana 1870 - 1871 Wost sbornik , St . Pét . 1877 , I , p . 205 - 269 .
- 50 - Heyd : Gesch des Levantehandels , Stuttgart 1817 , Leipzig 1879 و ترجمه بفرانسه چاپ در p . 107 - 140 و در چند صفحه دیگر
- 51 - Curzon : Persia , London 1892 , I , p . 518 - 522 ، فهرست ،
- 52 - St . Martin : Nouveau dict . de Géographie Universelle , Paris 1894 , VI .
- 53 - Mme Dieulafoy : La Perse , Paris 1787 , p . 44 - 67 ، « مسجد کبود ، زیارت شام‌غازان »
- 54 - De Morgan : Mission , Etude Géographique , Paris 1894 , I , p . 320 - 334 .
- 55 - S . G . Wilson : Persian life and Customs , London 1896 , p . 52 - 70 , 323 - 325 ، . . . « شرح جالبی دارد »
- 56 - Lehmann - Haupt (1898) : Armenien einst und jetzt , Berlin 1910 , I , p . 189 - 199 .
- 57 - Barthold : Istor - Géog . obzor Irana , St . Pét . 1903 , p . 144 - 148 .
- 58 - Le Strange : The Lands of the Eastern Caliphate , London 1905 , p . 159 - 163 .
- 59 - Frengian : Atrpatkan (بارمنی نوشته شده) Tiflis 1905 , p . 60 - 65 .
- 60 - A . V . W . Jackson : Persia Past and Present , New-york 1906 , p . 39 - 56 .
- 61 - Sarre : Denkmäler persischer Baukunst , Berlin 1910 , p . 5 - 7 , 25 - 32 ، بر کهای ۲۹-۲۳
- 62 - British Mus . Or Coins , X , p . 123 - 134 ،
« بیان » : Shahs of Persia , p . 293 - 294 . همان موزه

ملحقات بقلم دانشمند محترم آقای میرزا جعفر سلطان الیرائی

مدون این رساله و مترجم این کراسه عبدالعلی کارنگ دربارۀ مسجد جامع و محله سنجران تبریز مطالبی از اینجانب خواسته بود در این مراجعه هر چه فکر کردم جز حسن نظر که ایشان ابرامن است محملی دیگر پیدا نکردم زیرا در این راه من نیز مانند غالب اشخاص پیاده‌ام و جز از نوشته متداول دیگران چیزی نمیدانم .

الحق حوادث ایام با اساس و بنیان قصور و جوامع این مصر عزیز و تاریخ مشیدین و مؤسسين آنها سخت بی‌رحمی کرده و این اماکن مقدسه مانند صحف کریمه درخانه زندقه و یا کتب مصور بدست کودک نادان پیوسته در معرض اهانت واقع و از دیر زمان ملعبه دست جهال و بی‌تمیزان گردیده است و روزگار ارکان و معالم این آثار جمیل و زیبا را از هم ریخته و با خاک سیاه بدبختی فرو پوشیده و چنان از افق تحقیق و تدقیق دور انداخته که اگر چیزی نوشته شود و یا حدیثی گفته آید باز ناقص و خالی از تشویش و پریشانی نیست و در اغلب موارد از مقول قضایای حدسیه بیرون نخواهد بود و مع هذه الاوصاف رعایت شرط ادب نموده کلمه‌ای چند از یادداشت‌های ناقص و ناتمام که وقتی از روی هوس تلفیق شده بود باین اوراق میسپارد شاید محققین را تذکره و منتقدین را عنوانی برای تحقیق و انتقاد شود.

مسجد جامع : (یعنی مسجدیکه امروز با این عنوان معروف است)

حسین خان در تاریخ دنا بله^۱ مینویسد : مسجد جامع تبریز که خرابی

تمام بآن محل رویداده بود بسعی آن امیر (احمدخان بن مرتضی قلی خان)

آباد شد. ز نوزی میگوید: « که قتلش مانع از اتمام گردید » او در ریاض الجنه^۲

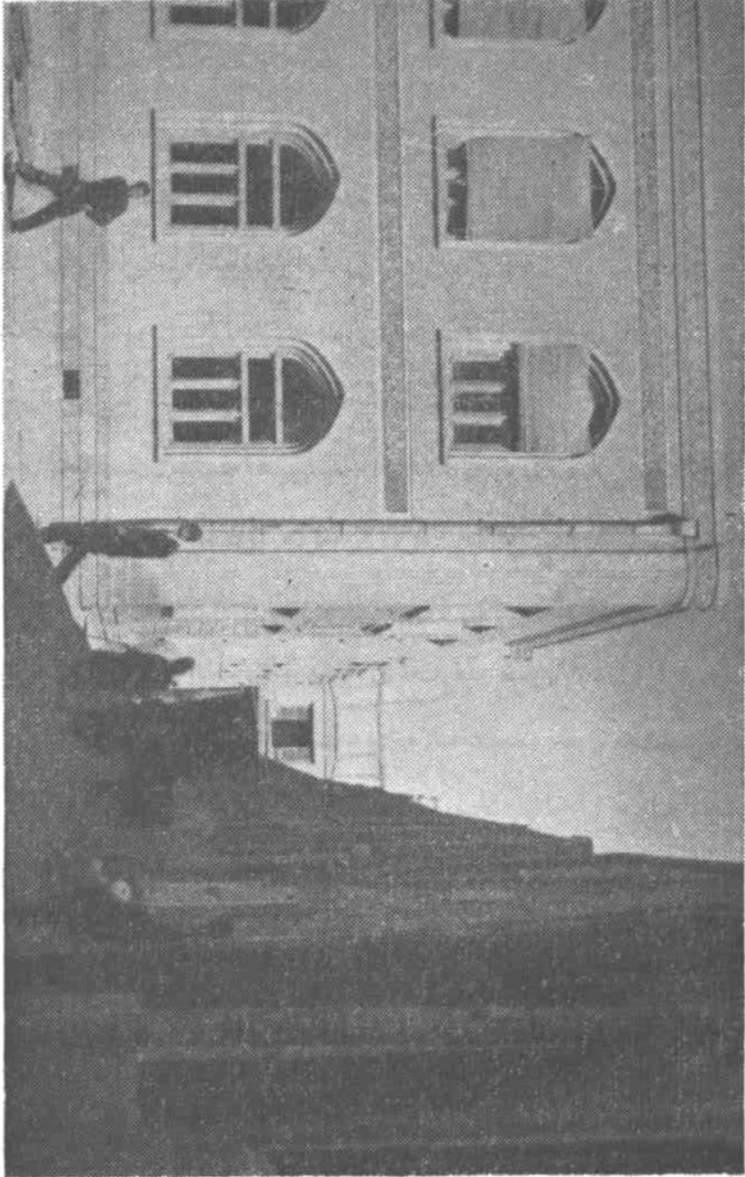
۱- نسخه خطی مفلوط متعلق بکتابخانه آقای حاج حسین آقا نجوانی .

۲- نسخه خطی معتبر متعلق بکتابخانه آقای حاج محمد آقا نجوانی .

در وصف شهر تبریز مینویسد: «اکنون همه آن آثار قدیمه خرابست و شهر یار سعید شهید احمدخان دنبلی^۱ بعمارت مسجد جامع بزرگ مشغول بودند تمام نشده بروضه‌رضوان شتافتند و حالا هم ناتمام است». اما نادر میرزا تعمیر آن معبد را از حسین قلی خان^۲ پسر احمدخان دنبلی دانسته است، چنانکه گوید: «جامع تبریز که اکنون در آن نماز جمعه میخوانند در پشت بازار وبمیان مدرسه طالبیه است، بهمانجای سه مسجد است یکی مسجدی است بس قدیم بانی و تاریخ آن مجهول است با طاقهای کوتاه که تبریزبان (آلحاق مسجد) گویند یعنی مسجد پست، بدان معبد ظهرها جماعت منعقد میشود، دیگر مسجدی بود قدیم بجنب جامع چون فرسوده بود مرحوم ملامحمد ممقانی بازر مخلصان و مریدان آنجای مسجد از بنیان عمارت کرد، با چهل ستون سنگ کبود بر پای است وضع عمارت آن مهندسان نیک نهاده اند دیگر مسجدی کوچک است مشهور به مسجد ملامحمد حسن پیشنماز که آن نیز بنای تازه است، مسجد جامع را بانی نخست مجهول است پس از آنکه بزلزله ویران شد امیر نامدار حسینقلی خان دنبلی عمارت کرد بر همان بنیان قدیم و آن مسجدی است مرتفع و طولانی و عریض، طول..... و عرض آن.....^۳ ذرع است با کچ و آجر بنا شده طاقها و سقفها هیچ قرینه نباشد از دو سوی غرفهها بدین سالهای نزدیک عمارت شده که پوشیده رویان نشینند و بدین جامع از رخام و کاشی هیچ نباشد، گویند نخست بنای این معبد عثمانیان نهاده اند.»

این بود سخن نادر میرزا در این مقام که از تاریخ تبریز بالقاضه در اینجا ثبت شد. آنگاه او در ضمن فائده نقش لوحیکه در یکی از طاقهای جامع رو بشمال نصب شده و مشتمل رؤیای شاه طهماسب اول از ملوک صفویه است بنحو غیر مطلوب و ناقص نقل کرده و بحث را در باب مسجد جامع

۱- در ۱۴ ربیع الاول ۱۲۰۰ ق در خوی بقتل رسید. ۲- متوفی در ۱۰ رمضان ۱۲۱۳ ق ۳- هر دو بیاض



کتابخانه مدرسه طایفه در ۱۳۲۷ خراج حاج محمد باقر خورکی ساخته‌چس بنا شده.

تمام میکنند .

در اینجا سزاوار می بینم که از مانحن فیه کنار رفته و سخنی چند در صفت این بنا بگویم و وضع فعلی آنرا چنانکه بچشم خود دیده ام و یا شنیده ام روایت کنم و هفتس الواحی را که در آن مکان است بصفحات این کتاب بسپارم . اکنون این بنا با همان وصفی که نادر میرزا در کتاب خود آورده است پیا است و علی الظاهر تغییراتی که مبتنی بر اساس باشد روی نداده و با همان صفت است که نادر میرزا دیده است .

مسجدیکه نادر میرزا از آن بمسجد ملا محمد حسن پیشنماز تعبیر کرده بنظر من همانست که در جانب شرقی مسجد جامع و در طول (آلچاق مسجد) ساخته شده است و آن در این ایام بمسجد میرزا اسمعیل خاله او علی معروف است، وقتی در این مسجد حاج میرزا عبدالعلی آقا پسر حاج میرزا محمد معروف به بالا مجتهد که یکی از برادران آقا میرزا صادق آقا مجتهد (زه) بود اقامه جماعت میکرد .

مسجد حجة الاسلام که در جانب غربی مسجد جامع واقع است نادر میرزا در کتاب خود متعرض عرض و طول آن نشده است و با وصف اجمالی میگوید: « که مسجدی بود قدیم بجنب جامع چون فرسوده بود مرحوم ملا محمد ممقانی بازر مخلصان و مریدان آنجای مسجد از بنیان عمارت کرد باچهل ستون سنگ کبود برپایست وضع عمارت آن مهندسان نیک نهاده اند . اما من بارها بآن معبد رفته ام و بنظر دقت آنجا را دیده ام سطح این مسجد تقریباً یک متر از سطح زمین صحن جامع مرتفع است طول آن علی الظاهر درست باندازه طول مسجد جامع است که از جنوب بشمال کشیده شده و تقریباً شصت و دو متر می باشد و عرض آن حدود بیست و شش متروسی سانتیمتر است

این مسجد روی چهل ستون که همه از سنگ کبود است بیا است . در محراب مسجد قطعاتی از سنگ رخام منقش نصب گردیده است، حجاری این سنگها قدیم و بظن قوی از بقایای يك بناى عظیم بوده که ویران شده و هنگام بناء این مسجد از آنها استفاده کرده و بکار برده اند . در جانب غربی مسجد مزبور مسجد کوچکی است که ده ستون از سنگ دارد و مردم در فصل زمستان و هنگام سرما در آنجا تجمع مینمایند و آن از توابع مسجد بزرگ است . مسجد حجة الاسلام بجماعت شیخیه اختصاص دارد و غیر از این طائفه در آنجا از دیگران کمتر بعبادت می نشینند و نماز میخوانند .

اما مسجد جامع که امروز مردم آنجا را (جمععه مسجد) میخوانند بین مسجد حجة الاسلام و آلچاق مسجد و مسجد میرزا اسمعیل خاله اوغلی واقع است ، مسجد حجة الاسلام از غرب و دو مسجد اخیر از شرق آنرا احاطه کرده و در میان گرفته اند . این مسجد را اکنون دو مدخل است یکی از جانب شمال که از صحن مسجد وارد دهلیز و از آنجا داخل معبد میشود و از این طرف سطح مسجد حدود نیم متر از سطح صحن مسجد پست تر است، در دیگر آن از طرف جنوب بيك كوچه که از شرق بغرب ممتد است باز میشود . این كوچه از طرف مغرب مسدود و بن بست است سرتاسر جنوب كوچه دیوار مسجدیست معروف به (مسجد مجتهد) و منسوب بحاج میرزا باقر آقا مجتهد و پسرش حاج میرزا حسن آقا مجتهد است و این مسجد را دو مدخل است یکی از ابتداء كوچه که در عمومی است و دیگری از انتهاء آن که بسیار كوچک و محقر است ، هر دو رو بشمال باز میشود . در اواخر دیوار شمالی این كوچه در جنوبی جامع واقع است از این در ابتدا وارد (آلچاق مسجد) میشود و چون این مسجد از جانب مغرب ملاصق و متصل بمسجد جامع است بلکه از ملحقات و توابع آنست و مانع و حاجزی در میانه نیست از آنجا داخل جامع

بزرگ میشود. از این طرف نیز سطح مسجد از سطح کوچه پست تر است. مسجد جامع در بلندی و ارتفاع و متانت ارکان و شایستگی بنا امروز باغلب مساجدهموره تبریز برتری دارد، بناء این مسجد همه از گچ و آجر است، از چوب چیزی در آن نیست طاقهای بلند و مقرنس زیبا و گنبدهای ضربی رفیع و منیع دارد، محرابش از چند قطعه سنگ رخام ساده است، طول مسجد که از جنوب بشمال کشیده شده است حدود شصت و دو متر است، قسمت جنوب مسجد در امتداد سی و چهار متر بجانب شمال باریکتر از طرف شمال است، در امتداد این قسمت شرقاً و غرباً از دو سوی طاقهای بلند پهلوی هم قرار گرفته است که پنج طاق در شرق و پنج دیگر در غرب مقابل همدیگر واقع شده است، عرض سطح این قسمت حدود ده متر و سی سانتیمتر است (مساحت طاقها که بعضی حدود چهار متر و بعضی متجاوز از پنج متر است داخل این مساحت نیست) اما جانب شمال مسجد تقریباً از فاصله سی و چهار متر وسعت پیدا کرده و عرض قسمت اعظم آن غیر از طاقهای جانبین شرقی و غربی حدود پانزده متر است، پایه‌های این مسجد بنسب بسیار قوی و متین و حسب الاقتضاء از همدیگر متفاوت است متانت و اتقان بنا شهادت صریح به تأثیر يك مرد مجتهد و مقتدر و صاحب سلطنت و نفاذ در تأسیس آن اساس دارد و همچنین زیبایی و شایستگی آن دیده هر صاحب نظر را باستادی مهندس و مهارت معمار متوجه میسازد.

حاج میرزا یوسف آقای کبیر^۱ نماز ظهر و عصر را در این مسجد میخوانده پس از او میرزا احمد آقا مجتهد^۲ و پسرش حاج میرزا جواد آقا مجتهد^۳ که هر دو از علما و مجتهدین بزرگ و بسیار معروف شهر تبریزند در آنجا نماز میخواندند و هر دو

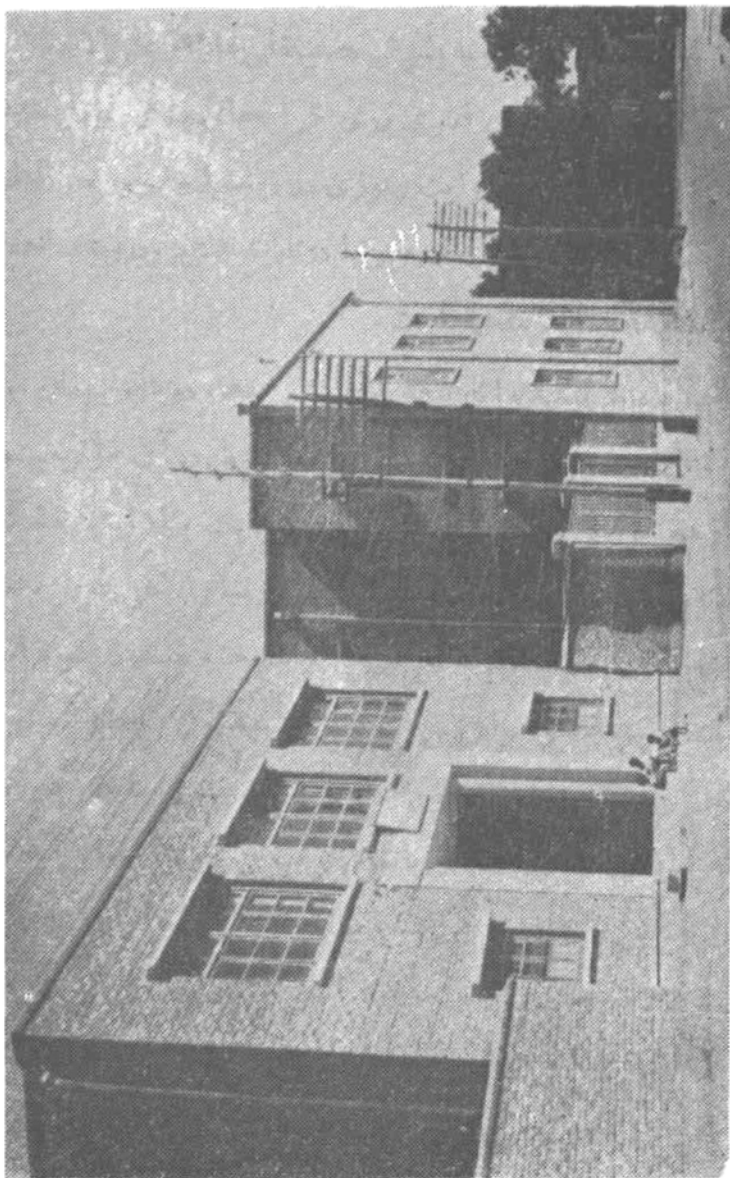
۱- متوفی در سال ۱۲۴۲ ه. ق. ۲- متوفی در سال ۱۲۶۵ ه. ق.

۳- متوفی در سال ۱۲۱۳ ه. ق.

در ایام حیات خود در آن معبد اقامه جماعت میکردند، در زمان حاج میرزا جواد آقا عرفانی از میان طاقهای ده گانه ازدوجانب احداث نمودند تا زنان آنجا نشینند، نادر میرزا نیز در کتاب خود بآن اشارت کرده است.

این مسجد بسیار ساده و بی آرایش است و از کاشی و سایر سنگها که عمارات و جوامع رامزین مینمایند در آنجا هیچ نیست، سظوری چند از آیات شریفه و کلمات مقدسه در دیوارهای آن بروی کچج نوشته شده در بالای محراب روی کچج با خط نستعلیق این کلمات مکتوب است « لا اله الا الله محمد رسول الله علی اسد الله ولی الله » همین کلمات در بعضی از دیوارها نیز مکرر شده است و آیه « انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الاخر » و آیه « یریدون ان یطفؤا نور الله بافوا هم ویأبی الله الا ان یتم نوره ولو کره المشرکون » و همچنین آیه « انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً » در دیوارهای شرقی و غربی با خط ثلث و خط کوفی روی کچج مسطور است. کاتب این کلمات یکی موسوم به محمد باقر و دیگری محمد رسول نقاش است.

در وصف این بنا تا آنجا که توانستم در این اوراق نگاشتم و چنین بنظر میرسد که این بنا با وصف حاضر در محل یکی از جوامع بزرگ قدیم تبریز (که مشتمل مدرسه و خانقاه و زوایا و بقاع و بیوت جهت عرفا و قراء و تدریس فقها و حکما و ادبا و غیر آنها از مرافق و فروع و مناره که در بناهای جوامع کبیر دراز منته سابق متداول و معمول بوده) قرار یافته است. و آنجا مانند سایر عمارات و جوامع قدیم تبریز در اثر زلزله های سخت و یا تبدل دول و غیره خراب گردیده و چنانکه متعارف است روی خرابه های سابق بناهای جدید از نو احداث نموده اند. و علی الظاهر جامعی که حافظ حسین (۹۹۷ هـ . ق) خبر میدهد و تارة جامع کبیر میخواند و مزاری چند در حوالی آن نشان



هنرستان دختران و کما پخانه ملی تیریز. کما پخانه و کراختخانه ملی کیریز با اعانه مردم لیکو کار تیریز و بهمت آقای علی دهقان مدیر کل فرهنگ آذربایجان در ۱۳۳۵ش بنا شده.

میدهد یکی از آنهاست و جامع فعلی که امروز معمور و مشهود است آخرین بنائی است که احمدخان دنبلی و یا پسرش حسینقلی خان (علی الاختلاف) پس از زلزله سال ۱۱۹۳ هجری قمری روی خرابه‌های بنای سابق ساخته و بنام اولی «جامع» خوانده‌اند. و روایت زنوزی در ریاض الجنه و بحر العلوم^۱ در کیفیت بناء مسجد جامع و حکایت نادر میرزا در تاریخ تبریز و در وصف احداث مسجد حجة الاسلام شاهد این مدعی است.

اگرچه قاعدهٔ ابنیه و آثاریکه روبرویرانی نهد دوباره بهمان سبک و طریقهٔ اولی ساخته نمیشود و سبک معماری عصر لاحق در آن مؤثر میشود، اما بزعم نگارنده عوامل و موجبات دیگر هم در کیفیت بناء ابنیه مذکور در محل بناء اصلی تأثیر بزرگی داشته که شکل بنا را بکلی عوض و تغییر داده است و مع ذلك که مسجدیکه امروز جامع شناخته میشود خواه اساس آن روی هیئت اولیه باشد و خواه پس از ویرانی شبیه بآن ساخته شده، بنای شایسته و قابل توجه است. و از دو وجه هم بیرون نیست یا همانطوریکه زنوزی نوشته این بنا ناقص مانده و باتمام نرسیده و پس از قتل احمدخان بجای اكمال نواقص و اتمام بنا هر کس مطابق ذوق و سلیقهٔ خود در اطراف آن مسجدی نهاده و عمارتی از نو ساخته است و یا بمرور ایام مرافق و لواحق آنرا از آن منفک و جدا ساخته‌اند و در نتیجه شکل صحیح هندسی آن بکلی عوض گردیده و بوضع فعلی درآمده است و مسجدیکه امروز آنجا را جامع میگویند جز گنبد مرکزی از یک بناء عظیم شناخته نمیشود.

دانسته شد که مدخل عمومی مسجد جامع و مسجد حجة الاسلام از صحنی است که در شمال آنها واقع است شکل و وضع اولیه این صحن معلوم

۱- بحر العلوم، نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ آقای حاج حسین نخجوانی.

نیست طول آن از مشرق بسوی مغرب حدود چهل و هشت متر است و عرض آن قدری کمتر است، اینجا را گاهی مدرسه طالبیه خوانند و گاهی صحن «جمعه مسجد» گویند.

جانب غربی و طرف شمالی این صحن از هر دو سوی عمارت دو مرتبه و مدرسه ایست که جهة طلاب علوم دینیّه ساخته شده است مؤسس قسمت غربی را نمی شناسم و نمیدانم کی بنا شده اما بانی عمارت شمالی حاج طالب خان پسر حاج اسحق تبریزی است، این شخص در سال هزار و هشتاد و هفت هجری قمری در شمال صحن جامع مدرسه ساخته و حجرات و منازلی برای محصلین علوم دینیّه بنا نهاده و املاکی بر آن وقف کرده است و تولیت این املاک را پس از خود به پسرش که او هم اسحق نام داشته مفوض نموده است. نگارنده سطور وقتی وقف نامه آن را در تبریز پیش یکی از علماء آن شهر دیدم و از اول تا آخر خواندم و این جمله را از آن سند یادداشت نموده در این دفتر آوردم که خالی از فایده نیست: «از طرف شمالی مدرسه معینه که واقف مشارالیه در صحن مسجد جامع دارالسلطنه تبریز احداث نموده است».

سرتاسر طرف جنوبی این صحن چنانکه سابقاً اشارت شد عمارت های مسجد جامع و مسجد حجة الاسلام است مگر اندک جائی در ضلع جنوب غربی آن که در جنوبی صحن از آنجا بیک کوچه تنگ و باریک که منتهی الیه آن «راسته کوچه» است باز میشود در صحن از اینجانب بسیار کوچک است و در پهلوئی غربی این در که آخر خط جنوبی صحن است دو باب حجره است که یکی از آنها تحتانی و دیگری فوقانی است.

جانب شرقی صحن مشتمل حجرات و اطاقهایی است که معلمین اطفال مشغول تعلیم صبیان و تدریس اطفال خردسالند و منازلی چند در ضلع شمالی

آن ساخته شده که مسکن طلاب است .

از این بیان وجه تسمیه این مکان با اسم طالبیه معلوم شد و دانسته شد که اینجا از سال ۱۰۸۷ هجری قمری باین طرف به نسبت حاج طالب خان (بانی عمارت شمالی مدرسه) طالبیه خوانده شده است و قبل از این تاریخ آنجا بصحن جامع معروف بوده .

این صحن را غیر از در جنوبی دری است بزرگ که مدخل عمومی آنجا است و آن از جانب شرق صحن به بازاریکه معروف به بازار (جمعه مسجد) و در اقصای جنوب غربی بازار تبریز از جنوب بشمال ممتد است باز میشود و این در درست مواجه و روبروی (قیزبستی بازار) است که از شرق بسوی غرب کشیده شده است .

سطح بازار از سطح صحن مرتفع و بلندتر است، از طرف بازار بوسیله پله‌هایی چند فرود آمده وارد دالانی که طول آن حدود سی و هفت متر است میشود و از آنجا از ضلع جنوبی صحن که منتهی الیه دالان و مقابل در شمالی مسجد جامع است داخل صحن میگردد روی این دالان مسقف و باطاقهای مقرنس که از کج و آجر ساخته‌اند پوشیده است، هر دوسوی جنوبی و شمالی آن منازل و حجرات است که مسکن جمعی از معلمین اطفال و مطلقین و عاقدین و محررین و عمله موتی و غیر آنها است .

در ابتداء خط شمالی دالان از طرف بازار پهلوی پله‌ها مدخل مسجد آقامیرزا صادق آقا مجتهد (ره) است او و برادر بزرگش حاج میرزا محسن آقا مجتهد (ره) و پدرش میرزا محمد آقا مجتهد (ره) هر یک زمانی در این مسجد اقامه جماعت کرده و بوعظ و تذکیر پرداخته‌اند .

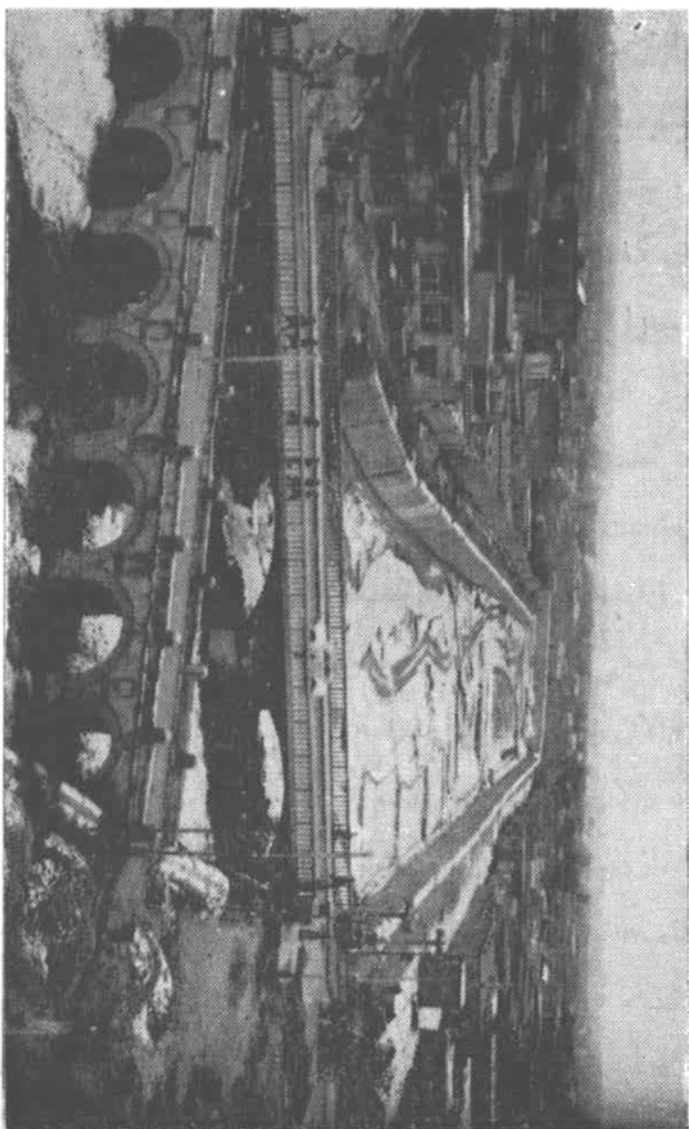
این مسجد را دو مدخل است یکی از همین محل که گفته شد دیگری

از آخر دیوار شرقی مسجد از جنب خانه‌ای که مسکن میرزا مهدی مجتهد «معروف به قاری» (ره) بوده بمنتهی‌الیه بازار (جمعه مسجد) باز میشود. از جنوب دالان درست روبروی در مسجد آقا میرزا صادق آقا دالانی است بسوی جنوب باریک و تاریک و متعلق است به متوزاء وسیع و جامع اطراف که مردم مدرسه و اهل مساجد و دیگران از آن استفاده مینمایند. سوادناس اینجارا (حوض خانه) میخوانند مدخل مدرسه جعفریه^۱ و مسجد میرزا اسمعیل خاله‌اوغلی از این سوی دالان است.

صحن مسجد جامع و مدرسه طالبیه با توابع و ملحقات آن تا سال هزار و سیصد و شصت و هفت هجری قمری با این صفت بود که گفتیم، در حدود سال ۱۳۶۷ ه. ق اینجا بوسیله حاج محمد باقر پسر حاج زین العابدین خوئی کلکته‌چی که یکی از بازرگانان معروف این شهر است تعمیر شد، در اثناء تعمیر وضع دالان و جانب شرقی مدرسه را تغییر داده و بشکل دیگر ساختند، سقف و گنبد دالان را خراب و منهدم کرده و حجرات آنجا را بعمارات جدید مبدل نمودند، از دو سوی دالان غرفات و منازل بطرز تازه و اسلوب نواحداث کردند و مکتب‌هایی که در جانب شرقی مدرسه بود از میان برداشته و بجای آنها دارالکتب و قرائتخانه و عمارات دیگر بنا نهادند و نیز مدخل مدرسه جعفریه را که از پهلو دالان متوزاء بود با اندک فاصله از جای دیگر احداث کردند و مساجدی را که در آنجا بود نیز تعمیر نمودند و هم در آن موقع مسجد جامع را سفیدکاری کرده و در و پنجره آنرا برداشته و بشکل نو درآوردند، اکنون این مدرسه با این اوصاف که شمردیم آباد و جمعی ازدور

۱- مدرسه‌ایست کوچک برای محصلین علوم دینی ساخته شده آنجا را حاج میرزا جعفر نوجدهی پسر حاج شیخ محمد نوجدهی (ره) که از علماء شهر تبریز و بسیار مالدار بود تعمیر کرده و باو منسوب گردیده است.

پهلوان قدیم و جدید شاهی بر روی مهر از رود



و نزدیک در آنجا جمع شده و مشغول تحصیل علوم دینی هستند .
 در این ابنیه سه پارچه سنگ است یکی در بالای در شرقی صحن مسجد
 جامع که از بیرون در رو بجانب شرق در زیر طاق مستقر است، نقش این سنگ
 غیر از جمله « بسم الله الرحمن الرحيم » که در صدر لوح با ثلث نوشته شده همه با خط
 نستعلیق است و آن از احکام اوائل سلطنت فتحعلیشاه قاجار است که در سال ۱۲۱۶
 هجری قمری در دوازده سطر باین سنگ کنده اند. و در آن لوح چنین نوشته اند:
 « و من بدله بعد ما سمعه فعلیه لعنة الله و ملائکته و انبیائه
 و رسله و الائمة صلوات الله علیهم اجمعین . بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی محمد و آله الذین اسسوا اساس
 الحق و الایمان و خربوا بنیان البدع و الطغیان . اما بعد غرض از تحریر این
 کلمات آنست که چون در عهد سلطنت بندگان اعلی حضرت جمشید شوکت
 اسکندر مکانت دارا رتبت خاقان اعظم سلطان مکرم السلطان بن السلطان
 و الخاقان بن الخاقان السلطان فتحعلیشاه لازال ظلّه ظلیلاً نوبت حکومت
 و ریاست دار السلطنة تبریز بعهدۀ عالیجاه رفیع جایگاه جلالت و شوکت
 دستگاه امیر الامراء العظام عمدة الخوانین الکرام مقرب الحضرة الخاقانیه
 خان جلیل الشأن بیکلربیگی کل ممالک آذربایجان احمدخان لازال مؤیداً

۱- احمدخان مقدم از خوانین ترك و رئیس ایل «قدم و بیکلربیگی مراغه است،
 در ایام سلطنت فتحعلیشاه قاجار چندی بیکلربیگی آذربایجان شد، در سال هزار و دو بیست
 و سی و سه هجری قمری در مراغه ترك زندگانی گفت پس از وفات او مرحوم نائب السلطنة
 پسران او حسن آقا و نورالله خان و جعفرقلی خان را نوازش کرد، حکومت مراغه را به نورالله خان
 و سر بازان شهر رابه جعفرقلی خان سپرد . حاجی صمدخان شجاع الدوله که از امراء بزرگ
 اواخر سلطنت قاجاریه در آذربایجان بود از احفاد همین احمدخان است .

بتوفیقات الدارین رسیده و چون طبع شریف بندگان معظم الیه طالب تحصیل دعای خیر بجهة ذات مقدس اعلی حضرت ظل الله فی الارضین و آبادی بلاد و رفاه عباد بوده و راضی بشیوع و استمرار بدع نمی باشد و چون در ایام سلاطین و حکام سابق بسبب آنکه در عوارضات و صادرات مملکتی بسکان محلات و کوچه باغات دار السلطنه تبریز بنچه مشخص نموده و دادوستد می نموده اند به تجار تبریز که آبادی بلاد و نظام امور معاش عباد و وفور امتعه و اقمشه و سایر ادویه که در بلاد بعیده بهم میرسد و در سایر بلاد نیست و سکان این بلاد محتاج بآنها می باشند بسبب آمد و شد این طایفه بوده و می باشد و در جمیع امصار و اعصار معزز و محترم بوده و باسم صادرات و عوارضات از ایشان چیزی مطالبه نمی نمایند، تا چند سال پیش از این نیز از تجار تبریز باسم صادرات و عوارضات چیزی مطالبه نمی نمودند بنچه باسم ایشان معین نموده مطالبه صادرات و عوارضات از ایشان می نمایند و باین جهات سکان محلات و کوچه باغات و تجار تبریز ببلاد عراق عرب و عجم متفرق و هریک از تجار معتبر شهر در سایر بلاد متوطن و شهر از رونق افتاده و روبخرا بی گذاشته، لهذا مقرر فرمودند که در تمامی محلات شهر و کوچه باغات و در ما بین تجار غریب و بومی و مسلم و ذمی دادوستد و صادری بالمره موقوف شده و تجار را داخل اصناف ننموده مطالبه صادرات و عوارضات و مالیات من جمیع الجهات از ایشان ننموده حتی مساعده که بعضی حکام و عمال که بعنوان ظلم از ایشان می گرفتند موقوف شده و مقرر فرموده که تمامی سادات کرام سکان شهر و نواحی غنی و فقیر سوای مالیات حسابی از تمامی عوارضات و صادرات و خانه شمار و سر شمار و خانه نزول و سایر تحمیلات من جمیع الجهات معاف و مسلم بود تا اینکه تمامی سکان شهر در مهد امن و امان آسوده بدعای

دولت بیزوال خاقانی مشغول باشند و من بعد هر کس که از صاحب اختیاران و عاملان و ریش سفیدان شهر الی انقضاء الدهر بخلاف این مرتکب شوند بلعنت خدا و ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین خصوصاً خاتم النبیین و الائمه المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین گرفتار بوده باشند و کان ذلك فی آخر شهر محرم الحرام سنه ست عشره^۱ بعد المائین و الالف من الهجره ۱۲۱۶^۲.

در پائین این سنگ بالای در از میان طاق بشکل افقی مانند نطاق نام چهارده معصوم علیهم السلام بطریق زیر بخط نستعلیق درشت روی قطعاتی از سنگ رخام نقر و حواشی آنها با نقش اسلیمی منقش گردیده است. تاریخ این سنگها حدود هفتاد و هشت سال از تاریخ لوح بالا متأخر است و کاتبی بنام میرزا آقا در سال ۱۲۹۴ هجری قمری آنها را کتابت کرده است:

« بسم الله الرحمن الرحيم اللهم صل على النبي المصطفى محمد والمرضى على والبتول فاطمة والسبطین الحسن والحسين وصل على زين العباد على والباقر محمد والصادق جعفر والكاظم موسى والرضا على والتقى محمد والنقى على والزكى العسکرى الحسن و حجبتك القائم المنتظر المظفر المرضى المهدي الهادي صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين درسنه ۱۲۹۴ كتبه الفقير الحقير ميرزا آقا ».

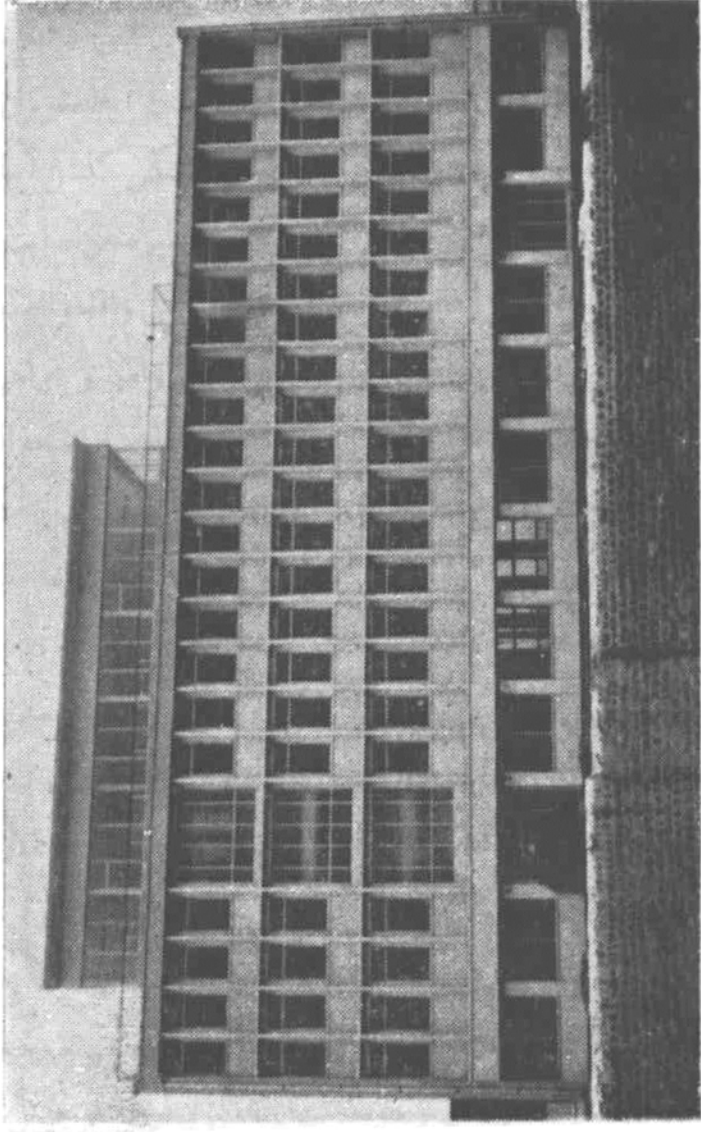
سنگ دوم که بزرگترین اینهاست در بالای در شمالی مسجد جامع از بیرون آن رو بطرف شمال نصب شده است، این سنگ مشتمل فرمانی است از شاه سلطان حسین صفوی بخط محمد مؤمن تبریزی که در پانزده سطر بخط ثلث بسیار زیبا در شوال سال هزار و یکصد و شش هجری قمری روی سنگ رخام نقر شده طول سطور حدود یکمتر بنظر رسید.

در سال هزار و سیصد و شصت و هفت هجری قمری هنگام مرمت و

۱- در اصل (سنه سته عشر) نوشته، تصحیح قیاسی است ۲- نام کاتب را در هیچ طرف از اطراف لوح ندیدم.

سفیدکاری مسجد جامع و تغییر و تبدیل دروینجره آن معبد لوح مزبور را بر حسب ضرورت از محلش بیرون کنده و پائین آورده بودند، میرزا محسن پسر میرزا محمدعلی ادیب العلماء (که در یکی از حجرات دالان جامع منزل دارد و نوشته‌های بعضی سردرهای عمارت جدید که در همان سال احداث شده با خط اوست) فرصت را غنیمت شمرده و در ۱۵ ذی القعدة سال مزبور خط لوح را قبل از انتقال و نصب آن بمحل خود خوانده و در ورقی ثبت کرده بود یکی از فضلا نسخه آنرا که با خط میرزا محسن مذکور بود نزد نگارنده این سطور آورد و اکنون که مشغول تحریر این اوراقم پیش چشم من است افسوس که نیک دقت نکرده و بسیار مغلوط نوشته است مع الوصف تا آنجا که مقذور بود با حدس و قیاس وظن و استحسان تصحیح کرده و در اینجا نقل کردم :

» بسم الله الرحمن الرحيم حکم جهان مطاع شاه ملائک سپاه السلطان بن السلطان ابوالمظفر شاه سلطان حسین الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان خلد الله ملکه و سلطانه شرف نفاذ یافت آنکه عالیجاه سالار سپه تفنگچی آقاسی و توبچی باشی و بیگلربیگی آذربایجان بشفقات بلانهایات شاهانه مفتخر و مباهی بوده بدانند که چون از هنگامیکه مهره انجم بر تخته زرنگار فلک آبگون سیماب نمون بدست قضاچیده و کعبتین عاج نیرین جهة تحصیل نقد سعادت کونین . . . شش جهة گردیده و گنجور گنجینه وجود بمؤدای حقانیت اقتضای «قل اللهم مالک الملك تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء و تذلل من تشاء بيدک الخیر انک علی کل شیء قدير» درهم و دینار تمام عیار دولت اعتبار و زر دهی پادشاهی و فرماندهی عرصه روزگار جهة این دو دمان خلافت و امامت و خاندان نبوت و ولایت در مخزن



مرکز تلفن خودکار تبریز

درستی با کمال تردستی محفوظ و مضبوط داشته جهت ستایش این نعمت بی قیاس و ادای شکر این عارفه محکم اساس در این عهد سعادت مهد که عذرای دولت روزافزون در آغوش، ولیلای سلطنت ابد مقرون دوش بدوش، و اولین سال جلوس میمنت مانوس و اوان شکفتگی گلشن آمال عامه نفوس است همت صافی طوبیت معدلت گستر و ضمیر منیر مهر اصابت شریعت پرور بحکم آیه وافی هدایه «الذین ان مکنناهم فی الارض واقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر» باجرائی اوامر و نواهی خالق کل و خاتم انبیاء و رسل بفحوای صدق انتماء «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول لعلکم تفلحون» معطوف و مصروف داشته امر عالم مطاع شرف نفاذ یافت که بمضمون بلاغت مشحون «قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن» پردگیان سترکشا پرده نشین و شاهدان چهره نما خلوت گزین بوده بانامل عصیان نقاب بی شرفی از رخسار عفت باز نموده دامن زن آتش غضب دادار بی نیاز نگردند و ساکنان خطه ایمان و مقیمان دارالسعادة ایقان بمضمون حقیقت- نمون «یا ایها الذین آمنوا انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون» بآلت قمار دست دراز نکرده قبل از آنکه شطرنجی زور آور روزگار ایشان را مات مات^۱ معلوم شود که آنچه برده اند باخته اند سالک طریق اجتناب بوده بهیچوجه پیرامون آن عمل شنیع نگردند و کل وجوه بیت اللطف و قمارخانه و چرس فروشی و ...^۲ فروشی ممالک محروسه را که هر سال مبلغهای خطیر میشد تخفیف تصدق فرق فرقد سای اشرف مقرر فرمودیم و در این ابواب صدور عظام و علماء اعلام و فقهاء اسلام وثیقه انیقه علیحدہ مؤ کده بلعن ابدی و طعن سرمدی که مزین و موشح بخط گوهر نثار همایون است بسلك تحریر کشیده اند

می باید که آن عالیجاه بعد از شرف اطلاع بر مضمون امر مطاع لازال نافذاً فی الاقطاع والارباع مقرر دارد که در کل مجال تیول همه ساله آن عالیجاه و امراء و حکام تابعین و ساکنین و متوطنین بقانون ازهر شریعت غرا و طریق اظهرا ملت بیضاء ناهج منهج صلاح و سداد بوده مرتکب امور مذکوره نگردند و بدکاران در حضور امناء شرع شریف و کلانتران و ریش سفیدان محلات بموجب آیه وافی هدایه «والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم فاستغفروا لذنوبهم» توبه کنند و مرتکبین محرمات مزبور را تنبیه و تأدیب... و هر گاه اشتغال آن افعال زعیمه نمایند بر نهج شرع مطاع حد جاری و مورد مؤاخذه و بازخواست سازند چنانچه احدی باعمال شیعه دیگری مطلع گشته اعلام ننماید آن شخص را بنوعی تنبیه نمایند که موجب عبرت دیگران گردد و آن عالیجاه و امراء تابعین و جوهات مزبوره چیزی باز یافت ننموده، نگذارند که آفریده بدان جهت دیناری طمع و توقع نماید و خلاف کنند از مردودان در گاه الهی و محرومان شفاعت رسالت پناهی و مستحقان لعنت و نفرین ائمه طیبین صلوات الله علیهم اجمعین و ملائکه آسمان و زمین باشد اهالی و ابواب را نیز از کبوتر پرانی و گرگ دوانی و نگاه داشتن گاو و قوچ و سایر حیوانات جهت جنگ و پر خاش که باعث خصومت و عناد و موجب انواع شورش و فساد است ممنوع ساخته سبب آن ابواب از لوازم شمرند. دقیقه در استحکام احکام مطاعه و اشاعت اجرای او امر شریفه فرو گذاشت نمایند. امراء و حکام تابعین آن عالیجاه حسب المسطور مشارالیه هر یک در الکاء متعلق خود بموجبی که مقرر فرمودیم بعمل آورده و از هر جوانب بر این جمله روند و رقم قضائیم معدلت مضمون را بر عموم خلایق خواننده و

برسبیل نقش بر در مساجد جامعه نصب نمایند و در این ابواب قدغن دانسته هر ساله رقم مجدد طلب ندارند و در عهده شناسند تحریراً شهر شوال سنه ۱۱۰۶ ست و مائة و الف من الهجرة النبوة . مضمون رقم معدلت شیم فوق که زلال تابعی است از چشمه سارسلاله خاندان صفوت و کرامت بوساطت عالیجاه رستم خان سالار سپه بمزارع امید کافه عبادالله فائض و بسعی عالیقدر رفیع الشان منیع المکان محمدیگا برادر و نایب عالیجاه معظم الیه بر صخره صما ترسیم گردید. قدتشریف بکتابتها محمد مؤمن التبریزی^۱.

لوح سوم که تقریباً با اندازه (۱/۷۲ × ۱/۱۲) متر از سنگ رخام است در درون جامع بدیواریکی از طاقهای غربی مسجد رو بسوی شمال نصب گردیده است و آن مشتمل است بر رؤیای شاه طهماسب اول از ملوک صفویه و مشعر است بالغاء رسومات تمفا .

این لوح بخط علاءالدین محمد تبریزی^۱ است که در دوازده سطر در شوال سال نهصد و هفتاد و دو هجری قمری بخط ثلث نگاشته شده است و خود یکی از آثار زیبا و گرانبهای آن استاد نامدار است که تا امروز از دست حوادث روزگار مصون و از تپاول ایام محروس مانده است. نادر میرزا نقش این سنگ را در کتاب خود^۲ ثبت کرده است اما آنچه آورده ناقص و سطورری از آخر لوح ناخوانده و نانبشته مانده است و از سقط و غلط نیز خالی نیست .

من نیز در یک روز سرما بآن مسجد شدم و آن سنگ را خوانده روی کاغذیکه همراه خود داشتم نوشتم اکنون آنرا که نوشته ام از روی همان ورق باین اوراق می سپارم :

۱- علاءالدین محمد تبریزی از استادان بزرگ خطوط سته و تلمیذخال خود علی بیگ

تبریزی و از مقربان دربار شاه طهماسب اول است . ۲- صفحه ۱۰۹ تاریخ و جغرافیای تبریز

چاپ طهران ۱۳۲۳ . ه . ق

« فرمان قضا جریان شاه ستاره سپاه خاك آستانه خیر البشر مروج مذهب
 ائمه اثنی عشر غلام امیر المؤمنین حیدر علی بن ابیطالب السلطان بن السلطان
 ابوالمظفر شاه طهماسب بهادر خان خلدالله ملکه و سلطانه شرف نفاذ یافت
 آنکه بنا بر رؤیای صالحه که در شب پنجشنبه دوازدهم شهر شعبان اودئیل اثنی و
 سبعین و تسعمائه حضرت حجة قائم صاحب الامر و الزمان صلوات الرحمن علیه را در
 واقعه دیدم قامت اشرف آنحضرت بلند و روی کشیده و محاسن شریف يك قبضه
 و موی محاسن و شارب خرمائی و چشم و ابروی آنحضرت سیاه و وضعی در بشرة
 مقدس آنحضرت ظاهر بود چنانچه گویا ریاضت کشیده اند و تاج سقر لاط قرمزی
 بی دستار بر سر اشرف داشته‌ند و جامه قلمی آجده^۱ که ظاهر آرنجک آن نخودی
 بود و بالاپوش قلمی آجده که غالباً سفید بود پوشیده بودند و چاقشور^۲ تیماج
 زرد دریای مبارک داشتند و هیچکس آنحضرت را نمیدید و آواز مبارک آن
 حضرت را با اینکه بلند سخن میفرمودند غیر من کسی نمی شنید و بعد از
 ظهور آنحضرت فی الحال من فریاد کردم و کسی نشنید و آنحضرت بعد از
 بیرون آمدن در ایوان طاق بندی که تخمیناً طول آن ده زرع بوده باشد و روی
 آن ایوان بقبله بود بوجهی که پشت مبارک آنحضرت بجانب میان مغرب و
 قبله بود منحرف نشستند و کف پایهای را نزدیک یکدیگر روبرو بوجهی
 که کف بکف نرسیده بود نهادند، پس رقوم پیش و پای راست آنحضرت را میان
 بند پای مبارک وی و بند چاقشور بوسیدم بعد از آن آنحضرت برخواستند (کذا) و

۱- آجیده - ف . درشتیهای سوهان و ناهمواریهای چیزی و بجای جیمزای فازی
 هم آمده و نوعی از دوختن جامه بود که درزهای آن از یکدیگر دور بود و هم نوعی از پا -
 افزای بود که جرم ته آن با ریسمان تافته بدوزند چون شباهت با آژده سوهان دارد آنرا نیز
 آجده و آجیده و آژده خوانند . « اقتباس از فرهنگ آندراج » ، ۲- چاقشور -
 بشین معجمه . ف . چیزی است از عالم موزه که پشمین و سقر لائی باشد . « فرهنگ آندراج »

فرمودند که این تمغاها را که بخشیده بسیار خوب کرده و اظهار خوشنودی فرموده فرمودند که تتمه را هم ببخش و فرمودند که ما از تورا ضی‌ایم یا از تورا ضی‌میشویم و بیادماند که از این دو عبارت کدام فرمودند بعد از آن فرمودند که روز بروز عمرت زیاده میشود و دولتت زیاده میگردد من عرض کردم که چون این امر مقبول شما است تتمه تمغاها را هم بخشیدم بعد از آن آنحضرت غائب شد بروجهی که من ندانستم که چون غائب شدند لاجرم در روز پنجم شب همد کور حسب الامر آنحضرت صلوات الله علیه تتمه تمغاوات جمیع ممالک محروسه را در آذربایجان و عراق و فارس و خراسان و شیروان و کیلان خصوصاً تمغای دارالضرب طلا و نقره که تا غایت بخشیده نشده بود مؤکد بلغنت نامه بخشیدم و ثواب آنرا بحضرات چهارده معصوم صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین هدیه کردم و ثواب این اهداء را بحضرت صاحب الامر صلوات الله علیه هدیه کردم بنا بر این باید که ابواب جمع دارالسلطنه تبریز و شوارع ارض روم و عراق را که بمبلغ سه هزار و هشت صد و هشتاد و پنج تومان و هشت صد دینار در آن ملک جمع است از تاریخ واقعه مذکور مسدود دانسته اصلاً طلبی از هیچ آفریده ننمایند و این بدعت سیئه را در آن ملک بدستور کل ممالک بر طرف دانند مستوفیان عظام دیوان اعلی من بعد در دفاتر سنوات جمع آنرا ننویسند و اسم و رسم آنرا از صحائف دفاتر محو گردانند حاکم و اکابر دارالسلطنه تبریز مضمون حکم اشرف و اعلی را مؤکد بلغنت نامه دانسته یقین دانند که هر کس از مضمون آن تجاوز نموده من بعد بصر صیغه و عنوانی که باشد از آن ابواب چیزی گیرد و هر کس بدان رضا دهد و کسی که بر حقیقت آن مطلع شود معروض ندارد.....^۱ و آن جماعت را بر وجهی سیاست خواهیم فرمود که

۱- اینجا کلماتی چند محکوک و لایق است

باعث عبرت دیگران گردد فمن بدله بعدما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه
ان الله سمیع علیم از جوانب بر این جمله روند و از فرموده عدول نورزند فی-
عشر ثالث شهر شوال اودئیل اثنی و سبعین و تسعمائه کتبه علاء الدین .

محلّه سنجران :

سنجران : بفتح اول نام یکی از محلات بسیار معروف شهر تبریز است
وجه تسمیه این محلّه را با این اسم در جایی ندیده‌ام و معلوم نیست چرا با این
نام خوانده شده آیا مسکن بعضی از « آل سنجر »^۱ بوده یا از مردم « سنجار »
خانه و منزل داشته و یا وقتی مقام در اویش و مر تاضین بوده که « سنجران » یا
« سنجاران » نام یافته یا غیر از این وجوه حدسیه و احتمالیه وجه صحیح قطعی
دیگر دارد بنکارنده مجهولست . و همچنین تاریخ تسمیه این محلّه با این اسم
که در چه عصر بوده تاریک و مساحت و حدودش نیز بتحقیق معلوم نیست.
نام یکی از دروازه‌های ده گانه باروئی که قبل از باروی غازانی دور این
شهر آمده « دروازه سنجاران » بوده مدار دایره این باروتنگ و مضیق مینماید

۱- « سنجر » بروزن خنجر نام پادشاهی بوده مشهور نام پرندۀ شکاری هم هست و
مردمان صاحب حال و وجد و سماع را نیز گویند. « سنجرستان » بمعنی خانگاه باشد و آن
جایی است که مردمان در آن وجد و سماع کنند چه سنجر بمعنی مردمان صاحب حال و « ستان »
جای بسیار چیزها باشد. « سنجار » بفتح اول بروزن انبار نام کوهی و نام قلعه‌ایست در نواحی
موصل و دیار بکر، گویند تولد سلطان سنجر در آنجا واقع شد. « برهان قاطع » و نیز در ترزّه -
القلوب آورده : « سنجار » از دیار ربیعۀ است و از اقلیم چهار - طولش از جزایر خالدات « عهك »
و عرض از خط استوا « له » دور باروش سه هزار و دوست گام از سنگ و کچ کرده‌اند و بر روی
کوهی نهاده است . « بفرهنگ آندراج نیز مراجعه شود . و یوم سنجار بکسر سین مهمله
و سکون نون و جیم ، از ایام عرب است در آن روز بنی تغلب بر بنی قیس رزم دادند و در
افیانوس آورده : سنجار بکسر سین شهر است مشهور و از آنجا تا موصل سه منزل راهست
و نام قریه‌ایست در دیار مصر .

که یکی از دروازه‌های آن از حدود سنجانان احداث گردیده است در قرن هفتم بتدریج بمردم شهر افزوده و محیط آن وسعت یافته تا در سال هفتصد و دو هجری قمری بامر غازان خان باروئی که «عرض دیوار ده گز و مساحت طول آن پنجاه و چهار هزار خطوة است که تقریباً چهار فرسنگ و نیم باشد»^۱ از نو ساخته‌اند و باروئی «غازانی» محیط باروئی اولی و محلات آن بوده است. مستوفی در تزهة القلوب که در سال هفتصد و چهل هجری قمری تألیف کرده میگوید: «دور باروئی تبریز شش هزار گام بوده است و دروازه دارد»^۲ ... چون در عهد مغول آن شهر دارالملک گشت کثرت خلایق در آنجا جمع شدند و بر بیرون شهر عمارات کردند تا بمرتب‌ه‌ای که بر هر دروازه زیادت از اصل شهر آبادانی پیدا شد. «غازان خان» آنرا باروئی کشید چنانکه تمامت باغات و ودیه‌ها و «ولیان کوه» و «سنجانان» نیز داخل آن بارو بود جهة وفات او تمام ناکرده بماند.

در نوشته‌های مؤلفین عصر آق‌قویونلو و صفویه و مورخین عهد قاجاریه نیز نام این محله بسیار آمده در مرآت البلدان تألیف محمدحسن خان اعتماد-السلطنه زیر عنوان «تبریز» آنجا که اسامی محلات را نوشته محله «چوست دوزلار» و «راسته کوچه» و «چهارمنار» و «سنجران» نیز بشمار آمده و بجای «سنجران» «سنجلان» آورده.

در تاریخ جغرافیای تبریز تألیف «نادر میرزا قاجار» مینویسد: «سنجران کوی قدیم است و آباد هیچ بستان بدین کوی نبود. آن بسته بکوی چهار منار است که خدای این دو کوی نیز همان آقا صادق است. این سه کوی را چون

۱- جلد سوم تاریخ و صاف «تجزیة الامصار و تجزیة الاعصار». ۲- جایی که سفیداست نامهای دروازه‌های شهر تبریز است که مؤلف تزهة القلوب آورده و من برای اختصار و ابجاز حذف کردم.

بنگریم بس جای بزرگ عریض و طویل است که بیشتر از نیم فرسنگ درازی او باشد . «

از نوشته اعتماد السلطنه و نادر میرزا مستفاد میشود که نام این محلّه در روزگار آنها متروک نبوده و مانند سایر محلات شهر محلّه مستقل بشمار آمده اما کوچک و بعبارت نادر میرزا بسته به محلّه چهار منار بوده است.

امروز این محلّه با عنوان محلّه شناخته نمیشود و جای کوچکی است در محلّه «راسته کوچه» مشتمل بدوسه کوچه که در جانب غربی راسته کوچه که از مستحذات نایب السلطنه عباس میرزا میباشد و از محل معروف به «دک باشی»^۱ راست و مستقیم تا نزدیکی رودخانه مهران رود از جنوب بشمال کشیده شده واقع است. و ابتداء آن از این سوی کوچه ایست که درست در مقابل کوچه «امین اوقاف» واقع شده این کوچه را که حمام معروف محمد رضاییک در اول آن بنا شده سنجران خوانند و آن از شرق بجانب غرب تا حدود بازارچه آقامیرزا محمد و مسجد حاج علی اصغر امتداد یافته است و تا حوالی محلی که معروف به «ایکی قلعه آراسی»^۲ است نیز سنجران نامیده میشود و در حقیقت چند کوچه محقر و باریکی است که از طرف شمال جایی که معروف بدروازه اسلامبول است و از جانب جنوب کوچه ای که معروف بکوچه حاج ملاغفور است این کوچه‌ها را بمیان گرفته است .

گفته شد که «سنجران» یکی از محلات قدیم تبریز است و بی شک این محلّه نامدار که در تواریخ از آن خبر داده اند دوسه کوچه باریک و تاریک نیست لافل مانند سایر محلات کوچک تبریز وسعت و پهنائی داشته است که اکنون شناخته نمیشود و دور نیست که قسمتی از خاک محلّه (راسته کوچه)

۱- بکسر اول و سکون ثانی ۲- یعنی : میان دو قلعه.

که جدیدالاحداث است و امروز سنجران در شمار کوچه‌های آن محله است و بعضی از محله (چهار منار) و غیره جزء سنجران بوده است. حافظ حسین کز بلائی (۹۹۷ ه. ق) مزاری چند در محله سنجران نشان داده است و بظن غالب یکی از آنها قبر است که امروز در محله (راسته کوچک) معروف، و مردم آنجا را «کهنه امام زاده» میخوانند و نیز قبر امیر ابونصر مملان^۱ پسر امیر ابونصور و هسودان^۱ بن مملان روادی را در آن محله نوشته و میگوید که: در همان محله کنبدی است مشهور به «کنبدا میر مولا» و این امیر مولا «امیر مملان» است پسر امیر و هسودان بن محمد روادی که در زمان القائم بامر الله عباسی بعمارت تبریز مشغول بوده آن کنبد مدفن ایشانست. و قبر شمس الدین طغرایی را نیز در آن حدود نشان داده و مینویسد که: متصل بمسجد جامع کبیر در جانب غربی کنبدیست و آن کنبد مزار شمس الدین عثمان طغرایی است.

۱- مملان معروف محمد است در کلمه محمد لهجه محل تصرف کرده و از وضع اولی منحرف ساخته مملان گفته‌اند و نوع آن در آذربایجان زیاد است چنانکه «ربابه» را ربان و «مریم» را «مالان» و زهرا را «زاخان» و فاطمه را «فاتان» و از اسماء رجال مصطفی را «مصدان» بضم اول بر وزن گلدان و ابراهیم را «ابان» و بکسر اول خوانند، و محمدا ممی بر وزن خفی و ممش (بفتح اول و کسر ثانی) و مملی بفتح اول و کسر ثانی و ممو بفتح اول و ثانی و سکون آخر نیز میگویند. ۱- امیر و هسودان و پسرش امیر ابونصر مملان هر دو از ممدوحین قطران است و امیر و هسودان بن امیر مملان روادی معاصر القادر بالله ابوالعباس احمد (۴۲۲ ه. ق) و پسرش القائم بامر الله ابو جعفر عبدالله بن احمد (۴۶۷ ه. ق) از خلفاء عباسی است و او غیر از دو امیر دیلمی نژاد و هسودان جستانی و هسودان مسافری یا (کنکری) است.

تشکر

در استخراج اعلام و تصحیح و چاپ این کتاب از مراحم و مساعدت‌های پرارزش دوست دانشمند ارجمندم آقای مهدی ورقائی و دوستان بسیار عزیز و مهربانم آقایان : تأملی‌ها ، حسین سلیم‌النفیس «مدیر محترم چاپخانه شفق» ، حسین آلاندوزی «ماشینچی» ، بیوک بهنژادی «حروفچین» ، رضامتین «صحاف» چاپخانه و مشمعچی «مدیر محترم کتابفروشی تهران» بی‌اندازه برخوردار شده‌ام اینک بحکم من لم یشکر الناس لم یشکر الله از همه این آقایان سپاسگزاری میکنم .

عبدالعلی کارنگ

یادآوری :

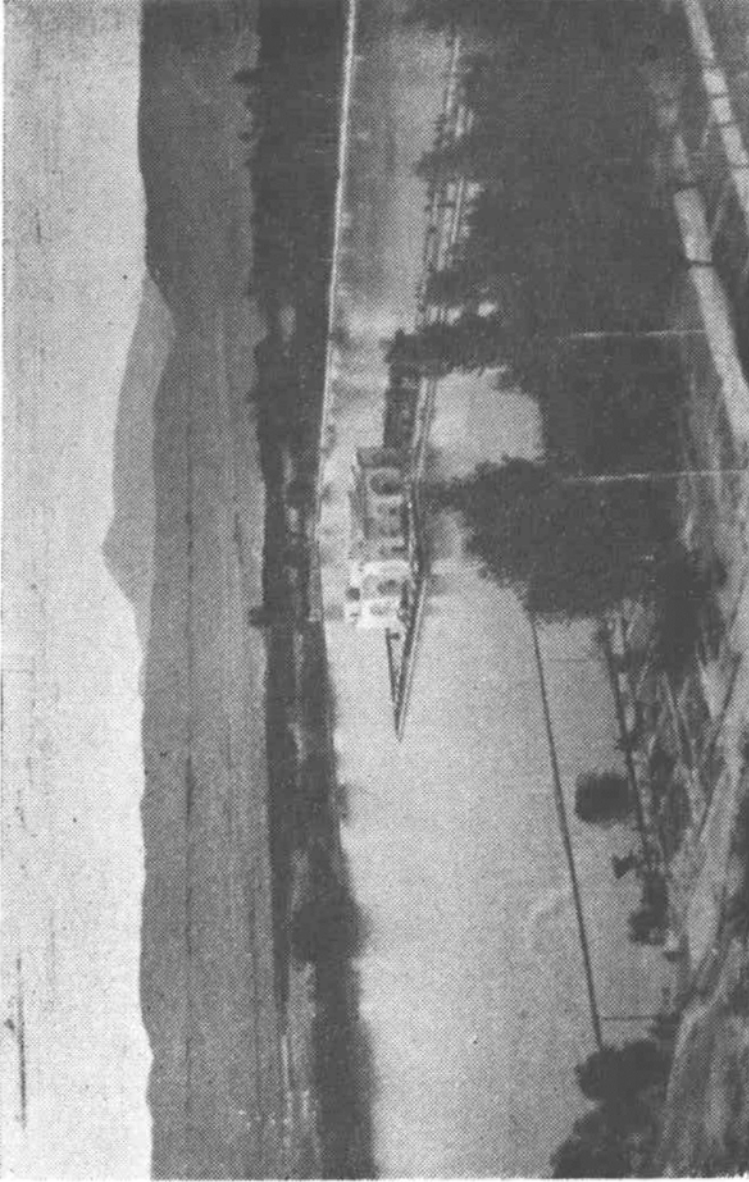
۱- در متن فرانسه و ترجمه عربی دو کلمه یونانی که در سطر ۸ صفحه ۸ همین کتاب نیز اشاره شده بشکل ذیل آمده :

کلمه یونانی $\tau\acute{\alpha}\beta\eta\iota\varsigma$ (مأخوذ از $\tau\alpha\beta\epsilon\iota\varsigma$)

۲- در این کتاب علامات اختصاری: (س ، ش ، ص ، رك ، ن ك) بترتیب بجای کلمات : (سال، شماره، صفحه، رجوع کنید، نگاه کنید) آورده شده است .

۳- در آخر حواشی و عبارات لاتینی ناتمام و اول دنباله آنها علامت (☆) گذاشته شده است .

۴- عکسها از «عکاسی مهر» تبریز است .



شاهگلی تبریز (ص ۹۰)

اعلام رجال و اماکن

۳۸	آل نيمور	۴۸	آپتېستې
۱۰۰ - ۹۸	آلچاق مسجد	۴۱	آتش خان
۵۱	آلساندرې	۶۹ ، ۱۹	آجې چای
۱۱۶	آلسنجېر	۲	آجې چای (تلخ رود)
۷۶	آلمان	۵	آخونی
۱۱	آل مسافر	، ۱۹ - ۱۱ ، ۹ ، ۸ ، ۵ - ۲	آذربایجان ج، ۲
۲۷	آل مظفر	، ۴۳ ، ۴۰ - ۳۵ ، ۳۳ - ۳۱ ، ۲۷ - ۲۴	، ۲۷ - ۲۴
۵۲	آماسیه	، ۶۹ ، ۶۵ ، ۶۳ ، ۵۷ ، ۵۵ ، ۵۱ ، ۴۶	، ۴۶
۲۵	آمویه	، ۸۹ ، ۸۸ ، ۸۵ ، ۸۱ - ۷۵ ، ۷۲ ، ۷۱	، ۷۱
۴۲	آناطولی		۱۱۵ ، ۱۱۰
۲	آنکارا	۱۵ ، ۷	آذربایگان
۸۳	آبیک	۷۹	آذری
۱۸	اباقا	۴۴	آرایش بیگم
۸۷	اباقاآن	۲۵ ، ۲۴	آریا
۱۱۸ ، ۲۵	ابراهیم	۶۳	آزادخان
۵۱	ابراهیم پاشا	۵ ، ۳	آستارا
۶۳	ابراهیم خان	۴۸	آستیبیستی
۶۵ ، ۶۴	ابراهیم خلیل خان (جوانشیر)	۵۹	آسیا
۳۷ ، ۳۳	ابراهیم (شیخ)	۳۹ ، ۳۲	آسیای صغیر
۶۶	ابراهیم خان قاجار	۷	آسولیک
۱۷ ، ۱۵ ، ۱۴ ، ۱۲ ، ۱۰	ابن الانیر	۶۹	آصف الدوله
۲۱ ، ۲۰	ابن بطوطه	۱۱۸	آقامیرزا محمد (بازار)
۱۲ ، ۱۰	ابن حوقل	۱۴ ، ۱۳	آق سنقر (احمدیلی)
۱۲ ، ۱۰	ابن خرداذبه	۱۱۷ ، ۸۶ ، ۵۷ ، ۴۸ ، ۴۶ - ۴۳	آق قویونلو ۴۳ - ۴۶
۱۲ ، ۱۰	ابن الفقیه	۸۹	آلافایی
۱۲	ابن مسکویه	۱۲۰	آلاندوزی (حسین)

۱۴	اربيل	۳۵ - ۳۳ ، ۲۵	ابوبكر
۳۷	ارجيس	۱۵ ، ۱۴	ابوبكر (انا بك)
، ۳۴ ، ۲۴ ، ۱۴ ، ۱۱ ، ۹ ، ۵ ، ۳	اردبيل	۴۶ ، ۴۴ ، ۳۹ ، ۳۸ ، ۲۵ ، ۲۴ ، ۲۰	ابوسعيد
۶۹ ، ۶۵ ، ۶۴ ، ۶۱ ، ۶۰ ، ۵۵ ، ۴۶ ، ۳۸	ارذشير	۸۳	ابوسعيد (ايلخان)
۸	اردشير	۴۵	ابوسعيد (تيمورى)
۸	اردوان (ارتبانوس)	۴	ابوطاهر
۶۳	ارسلان (امير)	۴۵	ابوالقاسم
۴۹	ارزنجان	۱۱۸ ، ۱۸	ابومنصور
۷۰ ، ۶۵ ، ۶۲ ، ۳۴ ، ۹	ارس (رود)	۱۲	ابومنصور (وهسودان)
۹	ارشك (دوم)	۶۱	ايهر
۱۹ ، ۱۸	ارغون	۱۴	ابى بكر (الطروب)
۳	ارضروم	۶	ابى زكريا (تبريزى)
۸۴ ، ۸۱ ، ۶۹	ارك	۶	ابى العلاء (معرى)
۶۰ ، ۴۳ ، ۳۸ ، ۳۶ ، ۱۴ ، ۹	ارمنستان	۷۵	احسانى (شيخ احمد)
، ۶۳ ، ۶۰ ، ۱۰ ، ۸ ، ۶ ، ۵ ، ۳ ، ۲	ارميه	۳۷-۳۵،۳۳،۳۲،۲۹،۲۷	احمد (جلائرى)
۸۰ ، ۷۹ ، ۷۷ ، ۶۹ ، ۶۶ ، ۶۴		۸۷	احمد حنبل
ج	اروانه كوه	۱۰۳ ، ۹۸ ، ۹۷	احمدخان دنبلى
۵۹ ، ۶	اروپا	۱۰۷ ، ۶۶	احمدخان مقدم
۲	ارومى	۵۴	احمد سوم
۶	ارونق	۱۰۱	احمد (ميرزا - آقا)
۶۹ ، ۶۸	ارستوف	۱۴	احمد يل
۱۷ ، ۱۶	ازبك	۱۴ ، ۱۳	احمد يليان
۸۳	ازهر (جامع)	۲۷	اخجوك
۳۸	اسپان	۱۳	اخلاط
۸۲ ، ۳ ، ۲ ، ۵	استانبول	۴۸	ادريس (بن حسام)
۱۰	استانلى لين يول	۱۱۰	اديب العلماء (ميرزا محسن)
۹۰	استخرشاه	۳۸ ، ۳۳ ، ۲۶ ، ۱۸ ، ۱۴	اران
۱۱۶	استوا (خط)	۱۵	اربيل

۴۲ ، ۳۹	التجق	۴۱	اسحاق (سلطان)
۴۹	الوند (میرزا)	۱۰۴	اسحق
۷۷	امام جمعه (حاجی میرزا کریم)	۳۶	اسد
۱۱۸	امامزاده (کهنه)	۵۱	اسدآباد
۶	امند	۴۱	اسرافیل
۹	امویان	۴۴ ، ۳۹ ، ۳۸	اسکندر
۷۳ ، ۷۲ ، ۵	امیر خیز	۶	اسکو
۷۲	امیر خیزی (حاج اسمعیل)	۶	اسکویه
۳۸	امیر علیشیر نوائی	۱۱۸	اسلامبول (دروازه)
۱۱۹	امیر مولا (گنبد)	۴۸	اسماعیل (صفوی)
۱۱۴	امیر المؤمنین حیدر	۱۵	اسماعیلیان
ج ، د	امیری (منوچهر)	۴۹	اسمعیل (اول)
د	امین سبحانی (رضا)	۲۶	اشرف
۱۱۸	امین اوقاف (کوچه)	۶۱	اشرف افغان
۴۸	امینی	۸۴	اشرف (صلاح الدین)
۲۳	انطاکیه	۸۳	اشرف (مظفر الدین موسی)
۷۹ ، ۷۰ ، ۶۸	انگلیس	۶۴	اشکنبر
۶۷	انگلیسی (هیئت)	۶۴ ، ۱۵ ، ۱۰ ، ۵	اشنو
۲۶	انوشیروان عادل	۱۱ ، ۱۰	اصطخری
۴۷	اویا	۶۰ ، ۵۸ ، ۵۷ ، ۵۳ ، ۳۹ ، ۳	اصفهان
۳۷ ، ۲۷	اوجان	۱۱۷	اعتماد السلطنه (محمد حسن خان)
۵۰	اورخان	۱۲ ، ۱۰	اعراب
۵۲	اوز دمیرزاده	۷۸	افشار (مجدد السلطنه)
۸۸ ، ۵۶ ، ۴۸ - ۴۳	اوزون حسن	۱۰	اقبال (عباس)
۴۵	اوغورلی	۸۹	اکبریّه (مدرسه)
۵۱	اولامه	۱۸	اگتای قاآن
۲۵ ، ۲۴ ، ۱۸	اولجایتو	۵۲ ، ۵۱	القاص میرزا
، ۸۲ ، ۵۶ ، ۵۳ ، ۴۹ ، ۷ ، ۶	اولیاچلی	۶۸	اللہیارخان

۵	باغمیشه	۹۱ ، ۸۹ ، ۸۸ ، ۸۶
۱۰۰ ، ۷۵	باقر (حاج میرزا . آقا)	۲۵
۷۴ - ۷۲	باقرخان	۴۶ ، ۳۰ - ۲۸
۷۱	بانک رهنی	۶ ، ۵
۷۱	بانک ملی	۵
۶	باویل	۴۰
۶	باویلرود	۴۲
۴۸	بایزید (ثانی)	۱۵
۳۸ ، ۳۷	بایسنقر	۵۰-۴۷ ، ۳۰ ، ۲۳ ، ۶ ، ۵ ، ۳ ، ۲ ، ۱
۶۷	بدلیسی	۵۲ - ۶۲ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۷۰ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۵
۶	بدوستان	۷۷ - ۸۰ ، ۸۴ ، ۸۹
۹۱ ، ۷۳ ، ۳۳ ، ۳۲ ، ۲۲ ، ۱۱	براون	۷۹
۹	برتمیش	۳ ، ۵۵ ، ۵۷ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۸
۹۱ ، ۴۰	برزین	۱۱۸
۱۳	برکیارق	۸۷ ، ۲۴ ، ۲۲ ، ۲۰ ، ۱۸
۷۹ ، ۷۶	برلین	۳۷
۹	برمیش	۱۴
۳۴	بسطام	۱۵
۳۵ ، ۳۳	بسطام جاگیر	۱۷
۸	بطلمیوس	۱۵
۱۰	بعیت	۷۱
۲۵	بفتو	۶۲
۳۴ ، ۲۷ ، ۲۶ ، ۲۰ ، ۱۸ ، ۳ ، ۲	بغداد	۱۰
۸۷ ، ۶۲ ، ۵۱ ، ۴۵ ، ۴۰ ، ۳۹ ، ۳۶ ، ۳۵	باربارو	۴۷
۵۰	بکتاش ولی	۲
۱۲ ، ۱۰ ، ۹	بلاندری	۶۰
۳۹	بلخ	۹۰
۱۹	بجینی	۹۰
		باغ شمال

۱۵	تامار	۸۷	بندگیر (حاجی محمد)
۸۵ ، ۵۶	تاورنیه	۴۱	بنیامین
۱۲۰	تأملی	۱۰	بنی ردینی
۴۷	تئودورا	۱۱ ، ۱۰	بنی ساج
۹	تبرمیس	۹	بوئکان
، ۹۱ - ۱ ، ۵ ، ۳ ، ۲ ، ۱	تبریز الف ، ب ، ج ، د ، ۵ ، ۴ ، ۳ ، ۲ ، ۱	۷۱	بهاء
، ۱۱۳ ، ۱۱۱ ، ۱۰۹ ، ۱۰۸ ، ۱۰۵ - ۹۷	ب	ب	بهروز (ذبیح)
۱۱۹ - ۱۱۵	۱۲۰	۱۲۰	بهترادی (بیوک)
۷	تبریز	۹	بیترمیس
۷	تبریز	۳۷ ، ۳۴	بیرام خواجه
۴۷	تربیزون	۱۶	بیروت
۷۶ ، ۵۸ ، ۵۶ - ۵۲ ، ۵۰ ، ۴۹	ترک	۴۵ ، ۴۴ ، ۴۰	بیگم خانون
۷۸	ترکان (عثمانی)	۲۱	بیلانکو
۵	ترکستان	۳۳	بین النهرین
۷۰ ، ۶۹	ترکمانچائی	۷۷	بیوک آقا
۷۲	ترکمن	ج ، ۵ ، ۴ ، ۳ ، ۲ ، ۱	پاریس
۶۲ ، ۴۸ ، ۲۹ ، ۳ ، ۵	ترکیه	۶۹ ، ۶۸	پاسکویچ
۸۰ ، ۷۸	تزار	۸۴	پرون
۲۵	تفتو	۶۵	پناه آباد
۹۱ ، ۱۷ ، ۳	تفلیس	ب	پورداد (ابراهیم)
۳۱	تقتمش	۱۴	پهلوان
ب	تقی زاده (سیدحسن)	۵۴ ، ۳۵	پیربداغ
۵۴	تکتندر	۴۳ ، ۳۹ ، ۳۸ ، ۳۶ ، ۳۵	پیربداق
۸۵	تکسیه	۵۰	پیری
۲	تلخبرود	۵۹	تانارستان
۶۸	تنکوانی	۷۰	تاجبخش (دکتر احمد)
۶	التنوخنی	۲۴	تاج الدین (علیشاه)
۷	تورز	۴۹	تاجر ونیزی
		۱۱	تارم

۸	جنزه (گنزه)	۹ ، ۷	تورژ
۱۰۲ ، ۱۰۱	جواد (حاجی میرزا آقا)	۷	تورش
۱۷	جورماغون	، ۶۷-۶۳ ، ۴۳ ، ۲۱ ، ۶ ، ۳ ، ۲	تهران ج ، ۲
۸۵ ، ۵۸ ، ۴۵ ، ۴۴ ، ۴۲ - ۳۷	جهانشاه ۳۷ - ۴۲ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۵۸ ، ۸۵		۷۴ - ۷۲ ، ۷۰
۸۵	جهانشاه (مسجد)	۸۳	تیسفون
۲۳	جیحون	۸۳	تیسنهاوزن
۴۸ ، ۴۹	جیوزافا	۴۲ ، ۳۴ - ۳۰	تیمور
۵	چارمنار	۸۹ ، ۷۵ ، ۷۴	نقعه الاسلام (میرزا علی آقا)
۵۲ ، ۵۰	چالديران	۱۴	جانولی (جولی)
۴۰ ، ۵	چرنداب	۲۷ ، ۲۶	جانی بیگ
۳۸	چنگیز	۷۷	جاوید (نعمت الله خان)
۲۵	چوپان	۴۱	جبرائیل
۵	چوست دوزان	۱۰	جبروان
۱۱۷	چوست دوزلار	۷۱	جبه خانه
۱۱۸ ، ۱۱۷	چهارمنار	۱۵	جرجان
۲۳	چین	۱۱	جستانیان
۵۳	حاجی حرامی	۶۵	جعفر
۵۵	حاجی خلیفه	۵۸ ، ۵۳	جعفریاشا
۳۵	حاجی کوچک (رکابدار)	۱۰۷ ، ۸۸ ، ۶۶ ، ۶۵	جعفرقلی خان
۱۱۸ ، ۱۰۲	حافظ حسین	۱۰۶	جعفریه (مدرسه)
۳۲	حجاز	۵۳ ، ۵۲	جغالهزاده
۶۱	حزین (علی)	۲۵	جفتو
۷۷	حمام نظام	۱۸ ، ۱۷	جلال الدین
۵۷	حسن	۳۷	جلانثری
۱۰۷	حسن آقا	۲۸ ، ۲۶	جلانثریان و چوپانیان
۴۴ ، ۴۳	حسن (امیر)	۲۹	جلانثریه
۲۹ ، ۲۷ ، ۲۶	حسن بزرگ	۷۶ ، ۵ ، ۳	جلفا
۴۴	حسن بیگ	۱۰۶ - ۱۰۴ ، ۱۰۰	جمعه مسجد

۱۲۷	اعلام		
۵	خطیب	۱۰۰	حسن (حاج میرزا - آقا)
۶۴	خلخال	۴۰	حسن (سلطان -)
۳۹	خلیج فارس	۴۶ ، ۴۵ ، ۳۹	حسنعلی
۴۶	خلیل میرزا	۸۷ ، ۲۶	حسن کوچک
۱۷	خوارزم	۲۹	حسین
۱۷	خوارزمشاه	۳۲	حسین (جلائری)
۳۸	خواندمیر	۹۷ ، ۶۴	حسین خان
۱۰۶	خوئی (حاج زین العابدین)	۶۷	حسین خان (بن محمد صادق خان)
۲۲	خورنق	۹۰ ، ۳۶ ، ۲۷	حسین (سلطان -)
، ۶۶ - ۶۴ ، ۴۵ ، ۳۶ ، ۲۶ ، ۵ ، ۳	خوی	۱۱۰ ، ۱۰۹	حسین (شاه سلطان -)
	۶۹ ، ۶۸	۴۴ ، ۴۳	حسینعلی
۷۳ ، ۵	خیابان	۱۰۳ ، ۹۸ ، ۶۴	حسینقلی خان
۵۳	خیابان شاه	۵ ، ۲	حکم آباد (حکماوار)
۷۹ - ۷۷	خیابانی	۸۳ ، ۶	حمدالله
۷۱	دارائی	۵۲ ، ۴۵	حمزه
۵۲	دارامون	۱۵	حقاقانی
۴۱ ، ۱۴	داود	۱۱۶	خالدات (جزایر)
۵	دبیرسیاقی (محمد)	۷۸	خامنه
۳۲	دربند	۶	خانم آباد
۹۶ ، ۶۸	دره دزگرگر	۵ ، ۴	خانیکوف
۱۱۸	دکباشی	۳۲	خبجند
۳۶ ، ۲۸	دمشقیه	۱۱۵ ، ۴۶ - ۴۴ ، ۴۰ - ۳۸ ، ۱۵	خراسان
۸۹	دنبلی	۷	خزر
۶۸	دوپره	۶۰ ، ۵۹ ، ۳	خزر (بحر)
۷	دورز	۸	خسرو (ارشاکی)
۵۰	دوقکین اوغلو	۵۸	خسرو پرویز
۵۰	دوقکین زاده (محمدپاشا)	۶	خسروشاه
۳۲	دولت آبادی (عزیز)	۲۵	خشکدر

	اعلام	۱۲۸
۷۵	رفیع (میرزا -)	دولتخانه ۲۸ ، ۳۰ ، ۵۳
۶۹ ، ۶۸	رکن الدوله	دوهچی ۵ ، ۶۱
۱۶ ، ۱۱ ، ۱۰	رواد ازدی	دهخدا ۲ ، ۸ ، ۱۹ ، ۴۶ ، ۴۸ ، ۷۱
۱۱	روادیان	دهخوارقان ۶۹
۶	رودقاب	دهخوارگان ۱۰
۶	رودقات	دهقان (علی) د
۸۹ ، ۸۰ ، ۷۹ ، ۷۷-۷۲ ، ۷۰-۶۷ ، ۵	روس	دیاربکر ۴۳ ، ۱۱۶
۳	روسی (نقشه)	دیار ربیعہ ۱۱۶
۷۲ ، ۶۹ ، ۶۷ ، ۶۶ ، ۶۰ ، ۳ ، ۵	روسیہ	دیباچ (اسماعیل) ۲۴ ، ۴۰ ، ۸۱ ، ۸۵
	۷۷ ، ۷۳	دیسم ۱۱
۶۷	روسی (ہیئت)	دیلمیان ۱۱
۶۳ ، ۶۱ ، ۴۶ ، ۳۴ ، ۲۲	روم	دیولافوا (مادام) ۸۲ ، ۸۴ - ۸۶
۱۷	رویندز	راسته کوچہ ۱۰۴ ، ۱۱۷ ، ۱۱۸
۳۷ ، ۳۲	ری	راس (سردنسن) ۱۱ ، و
ب	ریکا (پروفور)	راولینسن ۸
۸۵	زارہ (پروفور)	ربابہ ۱۱۹
۹	زیبہ	ربع رشیدی ۲۱ - ۲۶ ، ۵۴
۱۵	زخارہ	رجب نیا (مسعود) ۳۱ ، و
۸	زرتشت	رزبار ۴۱
۲۶	زرقاء	رستم پاشا ۶۲
۱۰۳ ، ۹۷	زنوزی	رشتی (سید کاظم) ۷۵
۴۷ ، ۴۶	زینل میرزا	رشیدالدین (فضل اللہ) ۱۹ ، ۲۱ ، ۲۴ ، ۲۵
۱۱۸	زہرا	رشیدیہ (قلعه) ۵۸
۳	زید بن علی	رضائیہ ۵
ب	ژان (پروفور - دمناس)	رضاخان ۸۰
۲۹ ، ۲۸	ژن	رضاخان (پسر فتحعلی خان) ۶۲
۵	سائین قلعه	رضازادہ شفق (دکتر) ۷۲
۷۶	ساری قمیش	رضاشاہ ۷۸-

۱۴، ۱۳	سلجوقی	۷۴	سالارملی
، ۶۷، ۵، ۶	سلطان القرائی (میرزا جعفر) ج، د، ۶۷، ۵، ۶	۶۲	سام میرزا -
	۹۷، ۸۱	۸۳، ۲	سامی شمس الدین
، ۳۷، ۳۵، ۳۰، ۲۷، ۲۶، ۲۴	سلطانیه ۲۴	۷۶، ۵	ساوجبلاغ
	۶۱، ۵۱، ۴۱، ۳۸	۳۷	ساوه
۳۸، ۵	سلاماس	۶۱، ۶۰، ۵۳، ۵۰	سایکس (سرپرسی)
۴۱	سلمان	۸۰	سپهسالار
۸۷	سلیمان (بن محمد)	۷۴ - ۷۲	ستارخان
۶۴، ۲۶	سلیمان خان	۶۶، ۶۴، ۵۵، ۵	سراب
۵۵، ۵۱	سلیمان (سلطان -)	۶	سرای
۵۷	سلیمان (شاه -)	۳۲	سرای (شهر)
۸۷، ۴۰	سلیمانیه	۹۰	سربازخانه
۶۱	سلیم اول	۷۱	سربازخانه کوچک
۵۰	سلیم (سلطان -)	۶۱، ۴۰، ۳۴، ۵	سرخاب
۱۲۰	سلیم النفس (حسین)	۵۴، ۲۱	سرخاب (کوه)
۳۵، ۳۱	سمرقند	۲	سردادور (حمزه)
۶	السمعانی	۷۳	سردار
۸۹	سمعی (ادیب السلطنه)	۷۸	سردار رشید
۷۴	سنارسکی	۷۷	سردار مظفر چاردولی
۷۴	سن پترسبورگ	۷۴	سردارملی
۱۱۶	سنجار	۳۵، ۳۴، ۶	سردرود
۱۱۷، ۱۱۶	سنجاران	۵۱	سعدآباد
۱۱۸-۱۱۶، ۹۷، ۲۱، ۵، ۶	سنجران (محلّه) د، ۲۱، ۹۷، ۵، ۶	۱۸	سعدالدوله
۱۱۶	سنجستان	۲۱	سعدالدین
۱۹	سنجر (سلجوقی)	۱۳	سعدالملک
۱۱۷	سنجلان	۵۱، ۳۱	سعیدآباد
۶۱	سنخ کوپرو	۱۳	سلاجقه
۱۹	سوریه	۱۳	سلاجقه عراق

۱۰۷ ، ۷۸	شجاع الدوله (حاج صمدخان)	۲۳	سوس
۸۳	شجرۃ الدرد	۱۳	سوقمان القطبی
ج	شروان	۲	سولان (سبلان)
۴۹	شورور	۷ ، ۵ - ۳	سهند
۷۵	شفیع (حاج میرزا -)	۶۱	سہیلان (ساوالان)
۶۶ ، ۶۵	شکی	۵۹	سیاہ (دریا)
۷۶	شمخال (احمد مختاریک)	۸۱	سید حمزہ (مقبرہ)
۷۱	شمیدیان	۵۲	سیواس
۱۷ ، ۱۶	شمس الدین الطفرائی	۹	شاپور (دوم)
۸۹	شمس العمارہ	۹۱ ، ۸۷ ، ۸۵ ، ۸۳ ، ۶۸ ، ۶۰ ، ۵۷	شاردن
۸۱ ، ۶۱	شنب غازان	۲۳ - ۲۰ ، ۱۹ ، ۶	شام
۸۰	شوروی	۸۱	شام (شنب)
۴۱	شہرزور	۵۱ ، ۳۸ ، ۳۶ ، ۳۳ ، ۳۲ ، ۲۰	شام غازان
۲۷ ، ۲۲	شیراز	۸۲ ، ۸۱ ، ۶۱ ، ۵۶ ، ۵۴ ، ۵۲	
۴	شیرازی	۱۳	شاہ ارمن
۱۱۵ ، ۴۶ ، ۴۲ ، ۳۷ ، ۳۳ ، ۳۲ ، ۲۸	شیروان	۵	شاہپور
	شیز	۴۱	شاہ خشین
۴۸	صاحب آباد	۶۳ ، ۴۶ ، ۳۹ - ۳۷	شاہرخ
۱۱۵ ، ۸۹	صاحب الامر	۴۴	شاہ سراہ بیگم
۸۸ ، ۸۱	، ، (مقام)	۲۷	شاہ شجاع
۸۷	، ، (میدان)	۷۳	شاہ عبدالعظیم
۴۱	صاحب الزمان	۹۰	شاہ کلی
۱۱۷	صادق (آقا -)	۳۸ ، ۳۶	شاہ محمد
۶۶ - ۶۴	صادق خان شقاقی	۱۰	شاہو
۹۹	صادق (میرزا - آقا)	۴۱	شاہ ورس قولی
۸۳	الصالح (نجم الدین ایوب)	۶۴ ، ۱۰	شاہی
۱۸	صدر الدین	۵	شاہین دژ
و	صفوی	۶	شہستر

۹۹	عبدالعلی (حاج میرزا - آقا)	۶۴ ، ۶۲ ، ۶۰	صفویان
۶۱	عبدالله پاشا (کویرلی)	، ۵۸ ، ۵۶ ، ۵۴ ، ۵۲ ، ۵۰ ، ۴۹	صفویه
۷۱	عبیدالله (شیخ)	۱۱۷ ، ۱۱۳ ، ۹۸ ، ۸۹ ، ۸۸	
۷۵	عتبی (عبدالجبار)	۸۹ ، ۵۵	صفی (شاه)
۵۳ ، ۵۲	عثمان پاشا	۹۰	صنیع الدوله
، ۵۹ ، ۵۸ ، ۵۳ ، ۵۲ ، ۴۷ ، ۴۶	عثمانی	۶۹ ، ۵۲ ، ۳۹ ، ۶	صفویان
۸۰ - ۷۷ ، ۷۳		۸۷	صیرفی (خواجه عبدالله)
۹۸ ، ۸۸	عثمانیان	۱۰۵ ، ۱۰۴	طالب (حاج - خان)
۱۱۵ ، ۳۴ ، ۲۰ ، ۱۵ ، ۶	عراق	۱۰۶ - ۱۰۴ ، ۹۸ ، ۸۰	طالبیه (مدرسه)
۱۰۸ ، ۳۹ ، ۲۶	عراق عجم	۶۴	طالش
۱۰۸ ، ۴۰	عراق عرب	۱۲ ، ۱۰	طبری
۴۶ ، ۴۳	عراقین	۷۲ ، ۳	طرابوزان
۱۹	عزالدین مظفر	۱۱۹	ظفرائی (شمس الدین)
۴۱	عزرائیل	۱۴ - ۱۲	ظفرل
۳۵	علاء الدوله	۱۱۶	طوالش
۱۱۵ ، ۱۵	علاء الدین	۲۳	طوس
۸۸	« تبریزی	۱۱۳ ، ۷۹ ، ۴۰ ، ۷ ، ۵	طهران
۸۷	« (شیخ حسن)	۶۲ ، ۶۰	طهماسب (دوم)
۱۴	« (قرسنقر)	، ۸۸ ، ۵۵ ، ۵۱ ، ۴۹	طهماسب (شاه)
۱۱۳ ، ۲۰	« (محمد)	۱۱۴ ، ۱۱۳ ، ۹۸ ، ۹۰	
۸۷	علائیہ	۳۵	عادل جوز (قلعه)
۸۸ ، ۴۱	علی	۶۳	عادلشاه (سلطانعلی)
۷۹	« (احسان پاشا)	۹۰ ، ۸۹	عالی قاپو
۴۲	العلی الاعلی	۵۶	عباس ثانی
۸۹	علی اکبرخان (میرزا -)	۸۲ ، ۵۸ ، ۵۷ ، ۵۵ - ۵۳	عباس (شاه)
۱۱۴	علی (بن ایطالب)	۱۱۸ ، ۸۷ ، ۸۵ ، ۷۰ - ۶۶	عباس میرزا
۱۱۳	« (بیگ)	۷۸	عبدالحمید (حاج)
۲۵	« (بادشاه)	۶۷	عبدالرزاق بیگ

۸۹	فتحعلی خان شیرازی	۶۲	علی پاشا
۱۰۷ ، ۷۵ ، ۶۶ ، ۶۵	فتحعلیشاه	۸۳	علیشاه (ارك)
۶۱ ، ۵۳ ، ۵۰	فخرداعی گیلانی	۸۴	، (جامع)
۷۷	فخرالمعالی	۲۴	، (جیلان)
۵۲	فرانسوای اول	۲۰	، (گیلان)
۶۸	فراهانی (رحمت الله خان)	۵۲	علیقلی خان
۷۹	فرزاد (حسین)	۳۳	عمر میرزا
۲	فرنسیس (بشیر)	۲	عواد (کور کیس)
۵۳	فرهاد پاشا	۳	عون بن علی
۸۶ ، ۸۴	فره وشی	۵۸ ، ۳۰	عیسی
۴۶	فریدون بیگ	۷۴ ، ۷۳	عین الدوله
۶۲	فریزر (جمسن)	۵۸	عین علی
۴۳	فضل الله	۸۱	عین علی و زین علی
۴۸	، (بن روزبهان)	۲۱ ، ۳	عینلی زینلی
۱۴	فلک الدین	۳۲	العینی
۸۵	فیروزه اسلام	۸۳ ، ۸۲	العینی (بدرالدین)
۱۱۹	القائم بامر الله	، ۸۱ ، ۵۷ ، ۲۴ ، ۲۳ ، ۲۱ ، ۱۹	غازان
۱۱۴	قائم (حضرت حجة)		۱۱۷ ، ۱۱۶
۷۸	قائم مقام (مکرم الملك)	۷۲ ، ۱۲	غز
۱۱۷ ، ۷۲	قاجار	۱۱۸	غفور (حاج ملا -)
۱۰۷ ، ۹۱ ، ۷۲ ، ۷۰ ، ۶۸ ، ۶۶ ، ۶۴	قاجاریه	۸۲	غلطه
۱۱۹	القادر بالله	۴۴ ، ۳۸ ، ۲۶ - ۲۴	غیاث الدین
۷۸ ، ۷۶ ، ۶۰	فارس	۱۱۵ ، ۴۶ ، ۳۹ ، ۲۶	فارس
۲۰	قازان	۴۱	فاطمه
۴۵	قاسم	۹ - ۷	فاوست (بیزانسی)
۴۵	، (بیگ)	۶۹ ، ۶۸	فتاح (میرزا)
۴۷	، (حسن)	۶۳	فتحعلی افشار
۳۶	قاضی شیخ علی (مدرسه)	۶۹	فتحعلی خان رشتی

۱۳۳	اعلام		
۵۷	قیصریه	۸۳	قاهره
۸۸ ، ۸۳ ، ۴۰ ، ۲۱	کاتب چلبی	۳۹ ، ۳۸	قباد
۳۳ ، ۱۹	کاترمر	۲۶ ، ۲۴ ، ۱۸	قبچاق
۴۷	کاترینوزنو	۳۲	« (دشت)
، ۱ ، ۵ ، ۴	کارنگک (عبدالعلی) الف ، د ، ۵ ، ۱	۵	قراآغاچ
	۱۲۰ ، ۹۷	۶۳ ، ۴۶	قرا باغ
۳۴	کاستیل	۷۸ ، ۶۴ ، ۳ ، ۲	قراجمداغ
۷۹	کاظم (قره بکیر پاشا)	۳۷	قرا عثمان
۸۲	کاغذخانه	۵	قرا ملک
۴۷	کالوجونس	۳۸ ، ۳۷	قرا یوسف
۱۱	کرد	۵۵	قرچغای
۴۰ ، ۳	کردستان	۴۱	قرمزی
۴۰	کرکوک	۵	قره جمداغ
۴۶ ، ۴۳ ، ۳۹	کرمان	۱۴	قره سنقر
۴۰	کردند	، ۴۰ ، ۳۸ ، ۳۶ ، ۳۴ ، ۲۸	قره قویونلو
۷۵	کریمخان (حاج -)		۸۵ ، ۴۲
۶۴ ، ۶۳	کریمخان زند	۳۴	قره محمد (طورمش)
۵۵	کریمه	۸۱	قره ملک
، ۱۴ ، ۱۱ ، ۶	کسروی (سید احمد)	۳۶ - ۳۴	قره یوسف
	۸۰ ، ۷۷ ، ۷۲	۱۴	قرزلارسلان
۸۵ ، ۳۴ ، ۳۳ ، ۳۱ ، ۲۸	کلایوجو	۶۶ - ۶۴ ، ۵۱ ، ۳۷ ، ۳	قزوین
۳۱	کلایوخو	۱۸	قزوینی (محمد)
۱۰۶	کلکنه چی (حاج محمد باقر -)	۵۰ ، ۲۲	قسطنطنیه
۳۲	کمال (خجندی)	۱۱۹ ، ۴	قطران
۳۲	کمال الدین	۷۶ ، ۷۲ ، ۶۹ ، ۶۲ ، ۱۸ ، ۳	قفقاز و ،
۱۱	کمبریج	۴۱	قنبر
۱۱	کنکریان	۶۲	قوریجان
۵	کوچه باغ	۹۰	قهرمان میرزا
۴۰	کوران (بلاد)	۱۰۵	قیزبستی بازار

۶۲	لسترنج	۲	کوريجان
۳۷	لشکری (بن مردی)	۱۱	کوستنديل
۱۳	لطفعلی (حاج ميرزا -)	۷۷	کون طوغدی
۴۷	لندن	۷۴ ، ۴۹ ، ۶ ، ۵	کويرینی
۴۳	لیدن	۴۳	کیا (دکتر صادق)
۱۹ ، ۱۸	لیل آباد (لیلوا)	۵	کیخاتو
ب ، و	لیلی	۳۹ ، ۳۸	کیمبریچ
۶۸	مارالان	۵	کینر
۶۷ ، ۴۷ ، ۴۶ ، ۳۹ ، ۳۷ ، ۲۶	مار کودمولینو	۴۶	گرستان ۲۶ ، ۳۷ ، ۳۹ ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۶۷
۱۵	مازندران	۴۰	گرچی
۱۳	ماکو	۷۳ ، ۴۰ ، ۵	گرجیها
ب	ماوراء قفقاز	۵۳	گرشویچ (دکتر ایلیا)
۳۲	ماوراءالنهر	۳۲	گرکان
۴۳	مبارزالدين (محمد احمد)	۲۷	گرگانی
۵	متوکل	۱۶ ، ۱۰	گرکر
۶۶ ، ۵	متین (رضا)	۱۲۰	گرمرو
۷۵	مجتهدی (ميرزا عبدالله آقا)	ب	گروسی (امیر نظام)
۶۷	« (دکتر مهدی)	۷۶ ، ۷۲	گریبایدوف
۸	مجدالسلطنه	۸۰ ، ۷۹	گندزک شهستان
۹	محسن (حاج -)	۷۷	گنزکا (جنز که)
۱۷	« (حاج ميرزا آقا)	۱۰۵	گوشیالوای (ایل ترکمن)
۸۵ ، ۴۰	محمد	۱۱۹ ، ۴۶ ، ۴۲ ، ۴۱ ، ۱۳	گوک مسجد
۴۶	محمد (آغا خان)	۶۶ - ۶۴	گوهرشاد
۴۴	محمد باقر	۱۰۲	گوی مسجد
۲۷ ، ۱۸ ، ۶ ، ۵	محمد (بن بعث)	۱۰	کیب
۱۱۵ ، ۳۲	« (بن الرواد)	۱۰	کیلان
۱۸	« (بیگا)	۱۱۳	کیوک
۴۰	« (حاج ميرزا -)	۹۹	لرستان
	محمد حسن خان	۶۳	

۱۳۵	اعلام		
۱۱	مرداویج (زیاری)	۹۹ ، ۹۸	محمدحسن (ملا -)
۱۱	مرزبان (مسافری)	۶۳	محمدحسین خان
، ۴۵ ، ۲۶ ، ۱۵ ، ۱۰ ، ۶ ، ۵ ، ۳	مرد ۳	۶۴	محمدخان (عزالدین لو)
	۶۸ ، ۶۶ ، ۶۱	۷۷	« (کدخدا)
۱۱۸	مریم	۱۰۲	محمد رسول
۱۱	مسافریان	۱۱۸	محمدرضاییگ (حمام -)
۱۱۹	مسافری (وهسودان)	۱۱۹ ، ۱۲	محمد روادی
۸۷	مستصم	۲۶	محمد (سلطان -)
۱۱۷ ، ۴	مستوفی (حمدالله)	۴۷	« (سلطان - ثانی)
۸۸ ، ۸۷ ، ۸۱	مسجد (استاد وشاگرد)	۵۳	محمد سوم (سلطان -)
۸۷	« (اوزون حسن)	۷۰	محمدشاه
، ۱۱۰ - ۹۷ ، ۸۱ ، ۸۰ ، د ،	« (جامع)	۶۵	محمدعلی سلطان
	۱۱۹ ، ۱۱۴ ، ۱۱۲	۷۸ ، ۷۳	محمدعلی شاه
۸۰	مسجد (جمعه)	۶۴	محمدقلی خان
۱۱۸	« (حاج علی اصغر)	۶۶	محمدقلی خان افشار
۱۰۴ ، ۱۰۳ ، ۱۰۰ ، ۹۹	« (حجة الاسلام)	۶۰	محمدلوی عباسی
۸۹ ، ۸۷	« (حسن پادشاه)	۱۱۳ ، ۱۰۹	محمد مؤمن تبریزی
۸۸ ، ۸۶	« (سلطان حسن)	۴۰	محمد میرزا
۸۷	« (شاه عباس)	۱۰۵	محمد (میرزا - آقا)
۸۱ ، ۸۰ ، ۵۷	« (علیشاه)	۴۴	محمدی (میرزا -)
۸۵ ، ۸۰ ، ۴۰	« (کبود)	۱۴	محمود
۱۰۰	« (مجتهد)	۵۰	« (ثانی)
، ۹۹	« (میرزا اسمعیل خاله اوغلی)	۳۲	« (خان خلخال)
	۱۰۶ ، ۱۰۰	۱۳	« (سلطان -)
۱۰۶ ، ۱۰۵	مسجد (میرزا صادق آقا)	۵۴	مراد پاشا
۱۳	مسعود	۸۸ ، ۵۶ ، ۵۵ ، ۵۲	مراد (سلطان -)
۵۹ ، ۵	مسکو	، ۱۸ ، ۱۷ ، ۱۵ - ۱۳ ، ۱۱ ، ۵ ، ۳	مراغه ۳
ج	مشکور (دکتر محمدجواد)	۱۰۷ ، ۷۶ ، ۶۹ ، ۶۳ ، ۶۰ ، ۳۴ ، ۲۰	، ۲۰ ، ۳۴ ، ۶۰ ، ۶۳ ، ۶۹ ، ۷۶ ، ۱۰۷

۴۱	موسی	۱۲۰	مشمعی
۷۵	« (حاج میرزا -)	، ۳۵ ، ۳۴ ، ۳۰ ، ۲۵ - ۲۳ ، ۶	مصر
۹	موشق		۸۳ ، ۴۶
۱۱۶ ، ۴۰	موصل	۱۱۹	مصطفی
۵	مهاباد	۶۱	« (پاشا)
۸۳ ، ۲۴،۵	مهادمین (میارمیار)	۶۴	« (خان)
۱۰۶	مهدی (میرزا - قاری)	۱۰۹	المصطفی محمد (با نام ائمه اطهار ع)
۸۹	مهدیه (میدان)	۸۹	مظفرالدین شاه
۱۲۰	مهر	۱۵	مظفرالدین کو کبری
۱۱۸ ، ۵۴ ، ۶ ، ۲	مهرانرود	۸۵ ، ۴۴	مظفریه
۸۳	میارمیار	۸۳	معز (عزالدین آیبک)
۲۷ ، ۵ ، ۳	میانه	۲۶ ، ۲۴ ، ۵	مغان
۲	میدان چایی	۵	مغرب زمین
۴۲ ، ۳۵ - ۳۲ ، ۳۰	میرانشاه	۱۱۷ ، ۷۲ ، ۲۴ ، ۲۲ ، ۲۰ ، ۱۸-۱۶	مغول
۱۰۹	میرزا آقا	۵	مقصودیه
۶	میلان	۵	مکری
، ۵	مینورسکی (پروفور و) الف ، ب ، ۵	۵۳	مکه
	و ، ۱ ، ۴۸	۶۸ ، ۶۴ ، ۶۲	ملکم (سرجان)
، ۸۹ ، ۸۷ ، ۷۳ ، ۶۹ ، ۶۸	نائب السلطنه ۶۸ ، ۶۹ ، ۷۳ ، ۸۷ ، ۸۹ ، ۸۹	۴۱	ممدبک
	۱۰۷ ، ۹۰	۹۹ ، ۹۸	ممقانی (ملا محمد)
۶۴ - ۶۰	نادر	۱۱۹ ، ۱۲	مملان
، ۶۴ ، ۶۳ ، ۲۴ ، ۲۳ ، ۲۱	نادر میرزا ۲۱ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۶۳ ، ۶۴ ،	، ۴۰ - ۳۸ ، ۳۵ ، ۲۷ ، ۲۶	منجم باشی
، ۹۹ ، ۹۸ ، ۹۰ ، ۸۹ ، ۸۷ ، ۸۱ ، ۶۶	۶۶ ، ۸۱ ، ۸۷ ، ۸۹ ، ۹۰ ، ۹۸ ، ۹۹ ،	۵۵ ، ۵۳ ، ۵۱ ، ۴۷ - ۴۲	
	۱۱۷ ، ۱۰۳	۶۰	منصورخان
۱۳ ، ۱۲ ، ۴	ناصر خسرو	۹۰	منصور (علی)
۸۹ ، ۷۵ ، ۵	ناصرالدین شاه	۳۲	منکوقاآن
۶۲	ناصر الملک (قراکوزلو)	۲۱	موحد (محمدعلی)
۸۴ ، ۸۳	الناصر (سلطان - مملوک)	۴۸	موریه

۱۳۷	اعلام		
۷۹	وثوق الدوله	۶۳	نامی (میرزا صادق)
۱۶ ، ۱۰	الوجنا	۸۷	نجف
۵	ودیمی (دکتر)	۶۷	نجفقلی خان دنبلی
۹	ورثان	۶۱ ، ۴۲ ، ۳۵ ، ۱۶ ، ۱۵	نخبوان
۱۲۰	وزقائی (مهدی)	، ۶۷ ، ۱۹ ، ج	نخبوانی (حاج حسین)
۷۴	ورویانوف	۱۰۳ ، ۹۷ ، ۸۱	
۳۲	ولی (امیر)	۹۷ ، ۴ ، ج	نخبوانی (حاج محمد آقا)
۱۱۷ ، ۲۱	ولیانکوه	۴۲	نسیمی
۱۱۹ ، ۱۲	وهسودان	۴۸	نصربه
۵	ویجویه	۴۱	نصیر
۹۱ ، ۸۷	ویلسن	۲۶	نطنزی
۹	هارون الرشید	۹۰	نظام (دبیرستان)
۳۳	هانری	۹۱	« (مدرسه)
۱۹	هثوم	۱۵	نظامی
۶۴ ، ۶۳	هدایتی (دکتر هادی)	۴۲	نیمی (شاه فضل الله)
۹۰ ، ۳۹ ، ۳۸	هرات	۱۹ ، ۱۷ ، ۶	نفیسی
۹	هراکلیوس	۷۷ ، ۵	نوبر
۶	هریس	۷۹ - ۷۷	نوبری (اسماعیل)
۴۹ ، ۴۸	هشت بهشت	۱۰۶	نوجهدهی (حاج شیخ محمد)
۶۲ ، ۵	هشترود	۱۰۶	نوجهدهی (حاج میرزا جعفر)
۳۳ ، ۳۲ ، ۱۸	هلاکو	۱۰۷	نورالله خان
۷۸ ، ۶۲ ، ۴۵ ، ۴۰ ، ۳۵ ، ۱۳	همدان	۲۳	نوفل بن سحاییل
۳۳ ، ۲۳ ، ۲۲ ، ۳	هند	۷۷	نیکلای دوم
۵۹	هندوستان	۴۷	وانیکان
ب	هنینگ (پروفیسور)	۸ ، ۷	واردان
۴۳ ، ۱۱	هوآر	۹	واساک
۴۶	یادگار میرزا	ب	واعظ چرندهای (حاج میرزا عباسقلی وجدی)
۱۸ ، ۱۶ ، ۱۰ ، ۹ ، ۶	یاقوت	۵۵ ، ۵۲ ، ۵۱	وان

۳۴	یلدیرم بایزید	۸۷	باقوت مستعصمی
۴۳	یوسف	۴۹ ، ۴۸	یعقوب
۱۰۱ ، ۶۹	(حاج میرزا -)	۹۰	یعقوب (سلطان)
۴۴	(میرزا -)	۳۶	یعقوبه

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۳۴	قره قویونلوها	ب	مقدمه
۴۳	آق قویونلوها	۵	شرح حال استاد مینورسکی
۴۹	صفویه و جنگهای ترک و ایران	۲	تبریز
۶۰	پایان صفویان و نادر	۲	موقع جغرافیائی
۶۴	قاجاریه	۶	اسم آن
۷۲	قرن بیستم	۸	تاریخ آن
۸۰	آثار تبریز	۹	حکومت اعراب
۹۲	منابع	۱۲	تبریز در نخستین فرهای هجری
۹۷	ملحقات	۱۳	عصر سلجوقی
۹۷	مسجد جامع	۱۶	مفولها
۱۱۶	محلّه سنجران	۱۷	جلال الدین
۱۲۰	تشکر	۱۸	ایلیخانان مفول
۱۲۰	یادآوری	۲۶	جلائریان و چوپانیان
۱۲۱	اعلام رجال و اماکن	۳۰	عسر نیمور

پایان

والله المستعان و علیه التکلان

نقشه تبریز
 کیه و کوچک شده
 از در نقشه ته که اکثر بریده می زله



بها: ۷۰ ریال

نیز چاپ شد